

١٨٤  
ترجمة فخر الحسن



مهر ساله فخر الحق تصنیف محمد  
فخر الدین مخاطب خطاب محب نبی  
مترجم مولوی کلیم اللہ تھکون  
کر نیل جارج ولیم ملتن حساب بہادر



شماره کتابخانه قزوین که تصنیف خود و رسید و منسوب به  
تألیف کتاب طب نخبه از غنایب خواججه و جلدان خواججه و زکریا  
الحسن و الدین زکریا و در کتب علمیه و طبیه که نوشته اند

نسخه در  
حاصل المستحق



بسم الله الرحمن الرحيم

خدا یا سپاس ستایش تو از تو دین و اعتراف بخیر و خیر  
از عالم تو از علم قلیل که عطا فرمود هیچ تقدیر تو میکنم  
از امور که ذات خود را از آن منزله دانسته و حمد ثنا  
بیکم نم بجا میگیرد که تو خود را بآن ستوده و اسند عار تعظیفات  
و انیفات و تحلیات را کیات بینایم از جناب تو بجهت  
کائنات و مغفرت خود است که بیکم بگوید او و کلمات  
پسندید او و بعد حمد و ستوده معلوم است که بیکم بگوید  
خبره باور رساله غرض الحسن که تصنیف کرده است که بیکم  
وزیر بده العارفین حضرت مولو محمد فخر الدین قدس  
سره العزیز بود اکثر یاران و مریدان آنحضرت مریدان  
برفهم مطالب رایقه و آثار فایقه آن بودند و ک بیکم  
در علم

در علوم عربیه و فنون بلاد بیه کمال نه اشتغاد استند عاقل  
آن کس که فارسیه از فقر عباد الله کلیم الله بن صبیح الله  
مخونده و این ناقص ترین بجهان را لایق این خدمت  
نمیداشتند هر چند عوایق دوران معدوم فرصت بود  
کن از اشتغال فرمایش بزرگوار چاره نبود مستعین بالله  
و توکل علی الله شروع نمودم اللهم لك الحمد والیک المثلکی  
هم انت المستعان ولا حول ولا قوة الا بک و منک خدایا  
تراست سپاس و ستایش و بسویقت شکایت و  
اطمینان امور و تو را که یاری خواسته شده بنود نیست کرد  
از امری نه توانا تر بر خیزد مگر با تو و از تو و این فقره در  
بیان توحید که صوفیه بان قائلند کافیهست یعنی قوه و  
توانائی حروم از جهت آنست که الله باین اثبات پس  
این قوه اوست و از او است بلکه همه اوست و عطف

تکریم این جمله را بر عهد هست بخیل کمال انی و میلان جمیع  
 و میثاق که الصلوة مبتدا و منک خبر مقدم باشد لکن در  
 استعدا صلو و امتثال با و صلو از شود و متعارف و  
 است که استعدا را مقدر کنند و این اثر گرفته مع صلو  
 در لغت تعظیم و رحمة است و معنی اللهم صل علی محمد و  
 آله و ائمه الصلوة عا سیدنا خیر خلقک محمد و آله و ائمه  
 و اصحابه اجمعین در مقام زل با و بر سر و ارا که بهترین تبارک  
 است که نام پاک ایشان محمد و برادران ایشان و یاران  
 ایشان و دوستان ایشان هم اما بعد فلما سمع محمد الشیه  
 بقره الدین النظامی الاونک ابای الله بملوی پس از حمد  
 صلو و بر کاف شریف که مشهور با لقب محمد بن است  
 بسو نظام الدین بوجه یکی آنکه نام و الله شریف حضرت  
 است و دوم آن آنکه طایفه حضرت شیخ المشایخ نظام  
 الاولیاء

و اما در بار اولی که در نزد سید عالم علیه السلام غفر و جامع کثر را  
همچو سبحان تعالی بواسطه ایشان هدایت نمود و درین  
مقصدین و منظم گردانید و منسوب بآوردنک آباد از جهت آنکه  
ولادت شریف آنحضرت و نشو و نما تا ایام حواجز و  
آوردنک آباد که از بلاد کهن است بوده و منسوب بآوردن  
از جهت آنکه تا آخر عمر سکونت در آن اختیار فرمود و در وقت  
در شریف حضرت عباس علیه السلام در مقام شهر مجاوی القریه  
سلسله که آیه کریمه اولها الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون  
از آن مشهور است که اعداد حروف آیه کریمه مطابق این سال  
است حتی که همزه اولی را اعتبار نکنند و اگر اعتبار کنند  
یک عدد دوازده میشود و زیاده و کم یک عدد در تاریخ  
جائز و گفته اند در وهی شد و قبر شریف نیز در ذیل حصار  
مزار حضرت خواجہ قطب الدین غنی کایکده سید عالم و آن

بدانکه فاعده در نسبت به مرکب است که بر اول نسبت  
گشته و آن حضرت در نقطه نظایری عایت این قیود  
بود نسبت به ترک آباد و والد با مشهور او ترک آبادی  
همه برای شافعه و مویانیه بر عوام موافق مشهور او ترک آباد  
فرمودند تا بر عوام اشتباه نشود و محتاج به بیان نشود من  
سان بعضی الناس ان اهل الجریث متفقون علی ان  
کل حدیث یروی الامام الفقیه الامیر الحسن البصری صحیح  
لله فحاله عنه عن امیر المومنین علی المرتضی کرم الله وجهه  
مرسل عند البخاری و مسلم و الترمذی و ابی داود و جریم لای  
والبحر فی الاتصال الامام الحسن البصری با امیر المومنین علی  
البدر یارب عم البیت علی الله علیه و سلم رضی الله عنه علی  
قواعد من الحدیث از زبان بعضی مردم اینکه اهل حدیث  
متفق اند بر اینکه حدیث که امام حسن بهر از امیر المومنین



بسم الله و بعد از آنکه کرده فرست است نزدیک بخاری و  
سلام و ترغیب و ایاد و اولاد غیره این است متصل نیست  
و حدیث متصل آنست که هیچ را از این سنه اوست قطع نباشد  
و فرست آنکه که را در این زمانه و فایده و غرض بعضی  
مردم آنست که حسن و لطافت در روایت از حضرت علی  
بن ابی طالب پس حسن شیخ خود را حنف کرده و اسناد حدیث  
در محضر است عیان نموده و شنیده از بعضی مردم مذکور که گفتند که  
اتصال امام حسن با ائمه اربعین علیهم السلام در جنگ  
جبر حاضر شده و این هم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بود  
نیست بر قواعده فن الحدیث و نه المطالب الثقلین  
بدرک الوقوع الا امکان و الا کفایة الاتصال علی الحاکم  
المفسر از بابی سلالة الذین عنه و الصوفیة یقولون بلقاء  
الحسن و جماعة عن علی علیه السلام و عنه الثقیة لا اصل

در مطالب نقلیه کرده میشود و قیام امر نه مجرد اسکان پس  
باید کتابت کرده شود و قیام مقامات حسن بصیرت علی کرم الله  
وجهه را نه مجرد اسکان مقامات از جهت اتحاد زمان و هم عصر  
بودن حسن و عطار را و گفتار کردن در حدیث بر معاصره <sup>تفصیل</sup> مختلفه  
بدون اثبات مقامات اوست که ایامیکند ویراست  
ذهن و صوفیه مکتوبه مقامات حسن بصیرت و سماع آن مر  
احادیث از علی کرم الله وجهه و نزدیک تفسیر و تفسیر کتب  
این قول صوفیه اصلا ندارد یعنی در کتاب معتبر یافته نشود تا  
اینجا کلام بعضی مردم بود و حضرت میفرمایند فاستخاره و علم  
تحول اقوال ائمه الحدیث بحال الله علیه هم فوجه حدیث الحسن  
المرویش علی المرتضی کرم الله وجهه متصلا با قاعده  
نقائط اهل بنی اسکنهم الله بحیثیه جنانه این خبر است  
یعنی برگاه که شنید محمد قول مذکور را استخاره کرد احوال ائمه  
علیهم السلام

حدیث تریاده که الله تعالی بزرگ ایشان بس یافت  
 حدیث حسن را که روایت کرده شده از علی مرتضی کرم  
 وجهه متصل برقا حدیث ثقات محمد بن جواد علیه السلام  
 ایشان را در میان بهشت و سمیع الحسن و لقوه السلام  
 مشایخ یافت برایشان حسن بعد از علی کرم الله  
 وجهه حدیث فیه و ملاقات حسن بطریق رضه ای که ثابت کنند  
 سمیع و ملاقات است و احتمال دارد که مثبت بعینه نقل  
 بعینه ثابت کرده باشد عند اکثر اهل الحدیث شکایه هم  
 متعلق سمیع یا مثبت یعنی سمیع و ملاقات ثابت است  
 نزد اکثر اهل حدیث برادر هم الله تعالی پس این هم در میان  
 مقامات یمنی التنبیه علیها قبل الاحادیث المرویه  
 عن الحسن بن علی المرتضی کرم وجهه و بعد از بعضی عاقل الحسن  
 و هو فیصال الاتصال و ارسال الارسال و اینها مقامات

است که بیان مقصود بران موقوف است سر او است  
 الا که کردن بران مقدمات پیش از بیان احادیث که بنا  
 کرده شده از حسن از عطاء الله تا که در گذشت آن مقدمات بر  
 فرخنده بنفیر و آن فرخنده وصل کردن اتصال احادیث هر چه  
 و گذشتن صفت ارسال از آن احادیث زیرا که این  
 . بنوعی ملاقات و تمیز استفاده احادیث حسن است از  
 عطاء الله و واسطه و این فرخنده است به آنکه مبین دورین است  
 چند امور است اول بیان ملاقات حسن مرعی و مرعی و  
 شریفه دوم ملاقات در بنبره و سیم استفاده حسن از عطاء  
 الله و چهارم احادیث از عطاء الله واسطه است  
 الحسن بن خلفه بنیر المؤمنین بن الفاروق بنی المصطفی  
 عنه قال محمد بن البراء السجادی بن الاثیر بن اسمعيل  
 بن مع الاصول الحسن بن سید بن سعید بن الحسن بن الحسن  
 بن الحسن

(۱۰)  
 این را بصورتی که میماند موصوفه بن ثابت ولد  
 السنين بقیة من خلافة موری الخطاب رضی الله تعالی  
 بالمدينة النبویة وقال الحسن بن عبد الله الطیلسی اسما  
 الرجل ولد الحسن البصري السنين بقیة من خلافة امیر المؤمنین  
 عراب الخطاب رضی الله تعالی عنه قال الکرمی بن  
 صبیح البخاری الحسن هو ابو سعید بن ابی الکافار رضی الله  
 عنهم اخرقة بالخریجة واما السنين فموتة واما سلمة  
 فموت النبی علیه السلام رضی الله تعالی عنه ولد  
 الحسن او اخر خلافة عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه واما  
 تعظیم فیصل اول در بیان آنکه لاوت حسن و محمد  
 حضرت عمر رضی الله تعالی عنه است گفت محمد بن ابی  
 السعادات ابن اشیر در اسماء رجال جامع الاصول که حسن  
 بصیرت و کینیت ابو سعید و نام او حسن و کینیت ابو  
 ابی

و نامشرب ریختن یا رشتن است و سینه بهله و آن است  
بنده میان بلیم و مشاة تحفه و حسین بهله از او کرده شده  
زید این ثابت و پدید آمده حسن و زید طبع که دو سال خلافت  
مکرر می افتد و باقی بود و ولادت آن و مدینه بود و حسین  
طبیعی نیز میان زمان ده دست موافق مذکور گفته و گفت که  
در شرح صحیح بخاری که حسن ابوسعید پسر ابوالحسن الضاری  
و مادر حسن خیره بنی ربیع و مشاة تحفه و زید و ای حمید و آن  
گفته شده ام سلمه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و زید  
قتل آنها و ولادت حسن در اواخر خلافت عمر و مدینه  
سخن میگوید و نهاده کند الله تعالی او را شرف بزرگ  
ان الحسن قدیم من المدينة النبویة الشریفة زاده الله شرفه  
و تعظیمه الی البصرة بعد ما بلغ اربع عشرة سنة لانه قال  
صاحب جامع الاصول فی اسما و الفرجان که جامع البصرة  
بود و نقل

همیشه در سن تیز متفق بودن صحابه رضی الله عنهم کون  
 زوایه جماعه از نوابعان که نقل احادیث از پیغمبر کردند و  
 جمیع در سن تیز کرده بودند کاین عباس بن عباس <sup>رضی الله عنه</sup> ماضی که صحابه  
 که تولد او قبل حجة بسال بوده و ابن البربر و مانند عبده  
 بن زبیر که در اول سال حجة پیدا شده و ابی الطفیل  
 و مانند عامر ابو الطفیل بن زبیر و ثعلبه بن عمرو بن اریح  
 و مثل محمد بن سیرج بن سراقه و زبیر بن النضر و کنیت او  
 ابو نعیم یا ابو محمد در سن هفتاد و نه وفات یافت و عمرش  
 هفتاد و سه بود و غیر هم من غیر فرق بین ما گفته قبل السلام  
 او بعد از عمر <sup>رضی الله عنه</sup> غیر متعلق قبول صحابه رضی الله عنهم  
 احادیث بدون فرق میان احادیث که ایشان قبل  
 بلوغ شنیدند اند میان آن احادیث که بعد بلوغ شنیدند  
 هر قالی که نقل بعد از بلوغ <sup>رضی الله عنه</sup> طریق امام الدرایه سن آن

ووقتند با نسبت به اهل السجاء العجز و يحصل طالعها با شکرهای  
مستین و گفت حافظ جمال الدین سید طریق را تمام در آنکه  
شتمین و مبارک علم است سال تحمل حدیث بنیبه شش  
نه نسبت به روایت تمیز است و شعور پیدا داشتن الفاظ حدیث  
و حاصل میشود این عزیز که اکثر مردم به رسیدن عمر به آن پنج  
سالگی فقال حافظ جمال الدین المزار الحسین بن علی بن ابی طالب  
رضی الله عن محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وانه فله  
جنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیها السلام پس  
گفت حافظ جمال الدین نیری که روایت کرده امام حسن ابوالمکارم  
ابن امام محمد طریقی علیه السلام از جده خود پیغمبر خدا صلی الله  
علیه وسلم و ولادت امام حسن رضی الله عنه در سال سیوم از هجرت  
در نصف شهر رمضان بوده و روایت کرده اند که مادر خود  
فاطمه زهرا رضی الله عنها جنت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال الامام  
الحسن بن علی



نعم بنی سید الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
ابن احمد بن محمد بن حنبل قال حدثنا ابی قحطبه قال  
حدثنا یونس بن ابی اسحق عن زید بن اسلم عن ابی اسلم عن  
ابی الجوز عن الحسن بن علی بن حمزة قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر و انکح حنبل  
جد امام احمد بن حنبل و نام پدر ایشان محمد را و یسند احمد  
ابو بکر بن جعفر بن محمد بن ابی بکر بن مالک قطیب بن منوی  
قطیب بن محمد بن ابی بکر بن امام احمد که عبد الله بن  
و مقوله قال الامام محمد بن حنبل بن زعمه عبارت است  
که گفت امام احمد بن حنبل در سند امام حسن بن علی علیه السلام  
قوی را که در این قول را ابو بکر که گفت ابو بکر که در  
مع اگر عبد الله بن امام احمد که گفت عبد الله که حدیث که  
نمی آید بلکه امام احمد بن حنبل گفت امام احمد حدیث کرد مرا

وکیچ گفت و کیچ حدیث کرد مرا ایکنس نریزید از لیل مجوز اند  
امام حسن بن علی رضه گفت امام حسن رضه که تعلیم کرد مرا ایکنس  
خدا صلا الله علیه وسلم کلمات را که میگویم آن کلمات را  
در دعا و ترالهم ابدی فی حق بیعت خدا یا راه نام دارد  
جماعتی که راه نود و عاقلی فی حق عاقبت و نگاهداری را  
از بیلیات در زمره کینکه نگاه داشته این را اولی  
فی حق تولیت و یاری و مدد کن مراد زمره کینکه مدد کرده  
آنها را و بارک فی حق اسطیث و بخت کن مراد زمره کینکه  
و اوله ما را و قبی شرما قضیت و نگاهداری را از شر جز که قضا  
کرده فایک تقضی و لایق علیک پس تحقیق خو حکم میکنی  
و حکم کرده نمیشود بر تو فانه لایزال من و الیت پس تحقیق  
ذلیل و غوار نمیشود کسی که ولایت شد و دوستی کردی با او  
و لایعز من عدایت و عزت و غلبه نمیراید کسی که دشمنی کرد  
با تو بارک

بگوشتبارکت ربنا و تعالیٰ بزرگ است از پروردگار  
خدا بلند مرتبه است از همه الهی نام شد کلام مسند امام  
احمد بن حنبل قال الامام احمد بن حنبل فی مسند عثمان بن  
عثمان رضی الله عنہ البدر بن ابی اسود خلیفه ابی صیاحه  
علیه وسلم فی البیاضین و اسهم وان لم یخفره حدیثا علیه  
قال حنیفه زید بن ابیوب قال حدیثا یشیم قال نعم ابو  
المقدام علیه السلام دخلت المسجد فالتکلم لیسر امام احمد و ذکر له  
حدیث بر مسند احمد فایده کرده و این حدیث از آن روایت  
ست پس اسناد قال ابی یوسف احمد بن حنبل فاجابته باعجاب  
انکه چون اکثر مسند از احمد بن حنبل است پس کل آن روایت  
و اگر بی قال الامام فی مسند امام احمد باشد مناسب است  
پس ترجمه عبارت اینست که گفت احمد بن حنبل در مسند  
عثمان بن عثمان رضی الله عنہ که بدایت از جهت آنکه پیغمبر خدا صلی الله

علیه السلام عثمان را آوردند بکین داخل کرده و محبت نمودند  
 او را داده اگر چه عثمان را در حاکمیت یک بد نشده بر و آیه ابوبکر  
 قطعی که گفت ابوبکر حدیث کرد و معاویه گفت عبد الله  
 حدیث که مر از ابوبکر گفت زیاد حدیث کرد و مر  
 هشیم گفت هشیم که زعم کرد یعنی گفت ابوالمقدام از حسن  
 بصری که داخل شد مسمی را فاذا انا بعتن بن علفن  
 مشکلی بخار و این فاما سقا ان یخصمان الیه فی قضیه بیننا  
 اتیه فظفرت الیه فاذا رجل حسن الوجوه بوجه نکست حدیث  
 فاذا شعره به قدک از لعیه بسینا کاه ماطر شدیم با عثمان  
 بن عفان رضوان عثمان را تنگی کرده بود بر چادر خود پس  
 آمد عثمان را و شخص که آب میدادند زمین خود را بر  
 حدیث که مضبوطه میکردند بسور عثمان را پس حکم کرد عثمان  
 میان آن دو شخص پس آمد عثمان را پس نظر کرد و سرش را  
 عثمان را

عثمان بن عفان از آن عثمان که در غروب روی بست که بر  
 زبیر از آنهار که یک لجه دو سو یا را و افتاده بودند بر روی  
 بانه و از آن نظروانی فطرت الهیه لرفع النظر فی هذا السن  
 الهی ع حضرت مبتدیانید پس بر بنید و قول حضرت حسن  
 فطرت الهیه که در رفع شود بحث و گفتگو و صحبت شنیدن  
 صحبت در این سن و لفظ فی هذا السن متعلق به جماعت  
 قال امام المحدثین محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله فریضه  
 باب فی بیع سماع الصغیر گفت پیشوای محدثین محمد بن اسماعیل  
 بخاری در صحیح خود در باب بیان اینکه کدام وقت درست  
 است شنیدن صغیر حدیث پیغمبر الصلوات علیه السلام و آنرا  
 محمد بن یوسف خلل حدثنا ابو مسهر قال حدثنا ابو محمد بن  
 حبيب قال حدثنا الزبیر بن عبد الله بن جابر عن محمد بن جابر عن  
 محمد بن یونس عن ابی نعیم عن ابی نعیم عن ابی نعیم عن ابی نعیم

خمسین مرتبه گفت بخار که صیفت کرد مایه از محمد بن  
 یوسف و گفت محمد بن یوسف که حدیث گمایه از ابو سهر و  
 ابو سهر حدیث کرد در ابو محمد بن عرب گفت ابو محمد بن عرب  
 حدیث کرد در ازبیدریان زهر در محمد بن روح گفت محمد بن فضال  
 و یادداشت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که آب است و گوشت  
 و بهر صابک خود کرده در روایت اخذ اخذ و این انداختن است  
 همه ترک بود و ما پنج ساله بودم قال ابن الجوزی فتح الباری  
 فی التشریح به الا حدیث گفت ابن جریر فتح باری که تشریح  
 صحیح بخاری در آخر تشریح این حدیث مذکور من اقوم ما تمسک  
 فی ان الروافی ذلک لانه الفهم بمختلف باختلاف الاشخاص  
 و از استوارترین چیزیکه تمسک کند شود آن در می که مراد از  
 صحاح بخاری و در یافتن حدیث است پس مختلف میشود از  
 فهم و شعور باختلاف اشخاص پس که و عبادة ملاطعة و

الخطیب طبرین ابی عاصم کمال اہبت بانی و ہوا بن شمس  
 سنین اسے ابن جریج ثبوتہ لفظا معبدا و خبر او مقدم کہ من  
 اقوم باشد یعنی اناسند و ترین دلیل بر مطلبش کہ بر ضربت  
 کہ وار و کہ خطیب ابی عاصم کہ گفت ابی عاصم کہ رفتم با  
 بسر خود کہ شمار بود بسر این جریج بسر صحبت کہ ابن جریج  
 بسر اطفال ابو عاصم و لا باسر متعلم البیض الحدیث و القرآن  
 و ہونہ ہذا حسن گفت ابو عاصم کہ مفاہیقہ نیست ممنوع نہ  
 نہ تعلیم کردن کو دکن ابی حدیث و قرآن در سن سہ سالگی و در  
 پنج سالگی بطریق اولی در سن ہشت ہذا فرمود یعنی ان کلان  
 قہم یابین لکربانہ صبیحہ سالیانہ سالیانہ  
 فی ان حدیث اقامہ امیر المؤمنین علی المرتضیٰ کرم اللہ وجہہ  
 الخیرہ الشیر نفیہ او را اسد شرفا و تعظیما بعد خلافتہ از بعد  
 انکہ فصل چہارم در بیان انکہ ماذن حضرت علی اکرم السلام

در مدینه بعد از غنیمت خود چهار ماه بگذرد قال الخمين بن محمد بن  
محمد ابن الحسن البار الکبریٰ کتاب الخیر تا قضا علی جمیع مختصر  
اقام علی بلدینته بعد مبلعته اربعه اشهر ثم سار الی العراق  
کفت حسین بکر و کتاب غمیس که لذت وایغ مشهور است  
در جای که نقل کلام است از جمیع مختصر که مانده حضرت علی  
در مدینه بعد بیعت کردن مردم علیا چهار ماه پس رفتن بوی  
عراق و ذکر فی تاریخ القضاء و تاریخ و کانت مدته اقامه ببلدینته  
اربعه اشهر ثم سار الی العراق و ذکر کرده شده در تاریخ  
قضا علی که بود مدت ماندن حضرت علی رضو در مدینه چهار  
ماه پس رفتن بوی عراق و اعلم انه لما بینا هذه المقدمات  
الاربع اقامه الحسن البصری فی المدینه الشریفه را و اما الشرفاء  
و تعظیمها و حضوره یوم الدار فی سن اربعه عشر و اقامه حضرت  
الوقت علی المرتضیٰ رضی الله تعالی عنه بعد کبابیة فی شهر رجب  
فی المدینه



فرماندیده الشریفه اربعه شهره و هجده صومعه السبعه قبل المبعث  
 عند البعثة و مسلم و جمهور المحدثین که یقین فرمایند بر اینهمه کیف  
 ممکن عند ثبوت هذه المعتقدات بالنقل عن الثقات ان یقول  
 ان الحسن لم یبر علیا و لم یکن معوه لم یسبح عند لانه کان مصیبا  
 كما قال البعض به انکمه عتق من حال انیت که برگاه که بیان کدام چنانچه  
 مقدمه مذکوره یکی از ان بدون حسن بعد از یزید مدینه شریفه اند  
 زمان دور است تا خلفه معتمدی مدینه و مدینه و مدینه و مدینه  
 در نهنگ و قتل عثمان رضوی و سن چهارده سالگی سیوهفده سالگی  
 در مدینه بعد از خلافت چهار ماه چهارم صحت جمیع حدیث قبل المبعث  
 نزد یک بخار و مسلم و کرده المحدثین چنانچه نمیدانند و از مدینه  
 ایشان پس چه طور ممکن باشد نزدیک ثبوت این چهار  
 حکم داشت بقیم ثقات که گفته شود که حسن بعد از یزید مدینه  
 در مدینه نشاند و در ششصد حدیث از او را از اینک حسن بعدی

میکند و چنانچه بعضی مردم گفته اند که اینست که تعلیل این بعضی  
بعد از ثبوت مقدمات مذکوره غلط محض است و نفی بدیهه اجتماع  
مستلزم بر مبدء مقدمات مذکوره در جز امکان حادث نمیکند  
مستلزم حادث است آری بدین حسن بصیر و محقق نشدند باطل است  
عقل محکم است و بدین گفتگو نه و کسانیکه در صحاح حدیث حسن  
از طریق اختلاف کرده اند مقصود اینان این است که صحاح  
حدیث را از علی بن ابی طالب ثابت نموده اند که نفی بر مبدء اجتماع و  
صحاح حدیث این ثابت است که اثبات نفی در ممکن نه و کسانیکه  
گفتگو اینست که ظاهر را آورده اند حسن حدیث را از طریق  
و اصطلاحات نزد اکثر متقدمین ثابت نه و متاخرین قائل حال  
لایم بر سبب و غیره آنرا ثابت کرده اند و وقتی که حدیث و  
حفظ حسن بصیر نیز بر ثابت باشد و لازم بدین ترتیب غلط  
که باجماع باشد که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند  
ما اشکار است

ما انطی به است چک و ترو در آن مجاست و قال الکوفی  
الذی یسیر علی وجه الله تعالی فی سائر اصناف الفرق و من المحدث  
ان الحسن بن محمد و یلیج سبعین امر بالصلاة و کان جعفر الجعفی  
و یقضا خلف عثمان و یما یل ان قتل عثمان و یجوز ان ذاک یتم  
فانه لم یکنه منها الی الکوفی لا بعد قتل عثمان و شکفت فی سکره  
منه کرم الله وجهه و هو کل یوم یجمع بنی المسموحین مرات مجنی  
بیر ایة ان جمیع عشرة سنه و زیاده علی ذلك ان علیا  
کان یزور امهات المؤمنین و منین ام سلمة و الحسن بن علی  
هو و لاه اتمی گفته جلال الدین سیوطی در رساله که نام ان کتاب  
الفرق است از معلوم است که حسن بن علی بر استن تمیز و تمیز بود  
و یسیر به هفت سالگی در حال که امر کرده شده به نماز بود  
حسن که حاضر و نشد جعفر و او فانه میگردار و پس عثمان تا که گفته  
شد عثمان در روزی که در آن وقت در مدینه بود پس تحقیق

علا کلامی نوشته اند هر چند به کوفه مکرر برگشته باشند همان حسین  
چو طوطی رنگارنگ باشد شنیدن حسن بصری از عیاره و حال آنکه حسن  
در روز جمعه می شد با عیاره در مسجد جمعه می نشست و در آن وقت خانه  
از وقت سحر تا چهارده سالگی می یاد و هرگز نیست که تحقیق  
عیار را ندیده که زیاده می کرد اجماع مؤمنین را کند و این اجماع  
بنابر اخباری است علیه السلام باشند از اجماع مؤمنین که مسلم  
بود و حسن و عیاره او در خانه هم سیر می نمود پس این  
الحسن بصری ثقیف نامی شیخ پیشین از اهل حدیث عند المحققین  
الکبار بل منها صحاب کمال الله علیه و سلم و رضی الله  
عنهم فیصل غم در بیان آنکه حسن بصری ثقیف است یعنی مستحق  
مقبول است و امین است و محفوظ است از کذب  
و دروغ و تدبیر و مقتدا و استاد است از اهل حدیث که  
محدثین بلکه نزدیک اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
و امین است

و ما حوت قلوبنا على ما قدس الله من الغيوب في شمس الخوارق  
 اسم الحسن عمن محمد بن سعيد كان الحسن جاسعا علما فيهما ثقة  
 عاذا كبيرا العالم فصيحا اجل على البصرة اجمع لانه على بولته و  
 نظم قدره علما و زهدا و فصاحة گفت که ما بنا پاک کند الله تعالى  
 سر عزیز او و در شمس بخار و در شمس نام حسن بصیر از محمد بن احمد  
 که بود حسن بصیر جامع کالات و دانا باعلوم و باعلم فقر و فقر  
 و عبادت گشت حق تعالی غلظت بسیار بود و زبانش فصیح  
 بود که گفتش همه کس را فهمیده و مستفید میشدند و خبرین  
 اهل بصره بودند و اجماع کرده است محمد صالح الله علیه و سلم برین  
 او بلند قدرت او از همه عالم و زهد یعنی بعد از توحید بحکام  
 و نبوت و از همه فصاحت کلام و قال حسین ابن عبید الله  
 الطوسی شیخ صاحب مشکوة روى الله روحه فر اختیار بر حال  
 الحسن بصیر را در عین الصحابة مثل ابو موسی و انس بن مالک

واین جناس و غیر هم و ستم خلق گزین من من بعضین و تابعین  
و هو امام و قسمة فی کل فن و علم و زهد و ورع و عبادة و گفت  
حسین بن عبد الله طبرستان صاحب مشکوٰۃ است در اسما  
و جعل که حسن بعد از او است کرده از صحابه مثل ابی موسی و انس  
بن مالک و ابن عباس و غیر ایشان در روایت کرده اند حسن  
بعد از خلق بسیار از تابعین و حسن بعد از شیخ او وقت  
خود بود و بر فن و در علم و در زهد و بر هر چه بود و بر هر  
و قال حافظ حدیث سید العالمین مسکوٰۃ الله علیه محمد بن  
ابو السوات محمد بن محمد المعروف بابن الاثیر الشیخ الحنفی  
ثم الموصی صاحب جامع الاموال فی اسما و در بیان که روی  
الحسن البصری من الصحابة مثل ابی بکره اشقی و انس و سمرة  
بن حنبل بن رضى الله عنهم و در عینه خلق گزین من من بعضین  
و تابعین هم و امام و قسمة فی کل فن و علم و زهد و ورع و عبادة  
و گفت

وگفت محمد الدین بن ابی اثیر در اسما را علی بن حجاج الاصول که  
نویسنده کرد حسن بعد از صواب مانند این که بگویند و از آنکه  
و حمزه بن حنیب و در این که در خلق بسیار و باقر حارث  
مثل عباده طیب است و بعد این عباده ابن اثیر گفته که ذات  
یافت حسن بعد از در حبس سال یکصد و ده و در این که کرده  
حسن بعد از از خود در شستن بول غلام که کتاب طه  
و قال الحافظ ابو حنیس الترمذی فی فضل العرب حدیث بن  
معاذ العقدری ثاب بن زید بن زید بن معاذ بن حمید بن ابی ذر  
عراقی و در حسن حمزه بن حنیب بن ابی ذر بن معاذ  
صلی الله علیه و سلم قال سمع ابو العاصم و یافث بن ابی ذر  
و حاتم ابو الجهم بن حنیب بن معاذ بن حمید بن ابی ذر  
بن معاذ بن حمید بن ابی ذر بن معاذ بن حمید بن ابی ذر  
بن معاذ بن حمید بن ابی ذر بن معاذ بن حمید بن ابی ذر

از سمرقند بن جنب است که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن  
که ششم در عرب است یعنی عرب از اول دسام اند و انباش  
جده مردم در دهم است و دهم در دهم است و این حدیث  
حسن است و مقصود از نقل این حدیث اثبات صحاح است  
از سمرقند بن جنب است و در بر سر آن و این حدیث است  
بریکه و آیه بلفظ علم محول بر صحاح است چنانکه بیاید آنکه  
نحو علیه السلام و من را بر سر خود خست نهاده پس قطعه  
جنوبیه را که مردم سیاه فام در آن هستند به نام او و قطعه  
شمالیه را که مردم سفید پوست در آن هستند یافتند  
و قطعه متوسطه را که مردم گندم کون در آن هستند به نام  
واو و چنانکه البوریه در تعلیم گفته و الحسن عنده عبارة  
حالا کیون فی استاده من یتهیا لک بعد لایکون لک یکنی  
مشاور و برین خبر وجه خود لک حدیث حسن و دیگر  
توضیح



قرنها عبارت است آن حدیث که باشد در اسناد و شریف  
 که متهم باشد بدو غ کفر و کذب حدیث شود و روایت  
 کرده شده است از غیر یک و چه مانند حدیث یعنی بطریق  
 متعدد و روایت کرده شده باشد و معنی حدیث حسن که مذکور  
 شد ترذیر در کتاب غلط گفته و ثبوت عبارت از حدیث است  
 که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند از حدیث  
 و قال الترمذی کتاب العقل من جامعه حدیث اسود بن عبد الله  
 العنبری قال سمعت یحیی بن سعید القطان یقول ما قال الحسن  
 فی حدیثه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا وجدنا لک  
 الا حدیثا او حدیثین گفت ترمذی در کتاب غلط و ثبوت حدیث  
 آخر جامع ترمذیست که در آن غلط است حدیث اسود بن عبد الله  
 که در حدیثه و در آن که حدیث کرده مر اسود بن عبد الله گفت  
 مر اسود که حدیث کرده مر اسود بن عبد الله که حدیث یحیی

بنقشه حسن بهر يكفت رسول خدا صلا الله عليه وسلم كه با هم  
بود از ايشا كه يك ياد و حديث يعني احاديث و رسالت و حسن  
هم متصل با نتيه شد كه يك ياد و حديث و قال الشيخ جمال الدين  
الجزيري تهذيب الكمال في اسما و القبايل في احوال الحسن كه  
ام سلمه رضي الله عن الحسن اليه اصحاب رسول الله صلا الله عليه  
وسلم و هو صغير و او منقطعه اليها فادعوا له عن رفاة حجة  
الي عمر بن الخطاب رضي الله عنه و قال اللهم فقبة النبي محمد و سلم  
و كفت في ريد و كتاب كنه ما من تهذيب الكمال في اسما و القبايل  
ست در احوال حسن بهر يك ياد و ام سلمه رضي الله عنها  
مؤمنين كنه ما من ميكرو حسن بهر يك ياد و اصحاب رسول خدا  
صلا الله عليه وسلم و در حال كه حسن صغير بود و مادر حسن منقطعه  
بود بسوي ام سلمه رضي الله عنها و در خانه بود بسوي نوزده اسما  
كه عالمي كرده حسن را بسوي خارج كرد و ام سلمه رضي الله عنها  
بهر يك ياد

اشعبد که تحقیق مقامات کرد و در عطار را و نزد یک نویسنده  
بودند ایام پس نه سوال کرد و در عطار را انسان مسدود گفت  
اشعبد که مقامات نکرد و یکس را بعد از حسن و حسن و حسن و حسن  
و کم بود آن کس و در چشم حسن و حسن و حسن و حسن و حسن  
آن حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن  
یکی از فقها سبزه باشد و هفت فقها که نزد علما مشهورند  
اول فارغ از تحصیل القاصد و دوم قاسم بن محمد بن ابی بکر  
سوم مروی بن الزبیر بن العوام الاسدی و چهارم سبزه  
بن یسار بن طایف بن عبید الله بن عبد الله بن حنیف بن حمز  
ششم سعید بن المسیب بن قیس بن الم یاسر بن زید بن  
سبزه بن قیس بن ایضا حماد بن مسلم بن قناده و احمد بن اهل  
مرو و حسن بن الحسن بن زید بن قناده که گفت قناده  
نیمه است که کامل ترا از مروی و حسن بن زید بن مروی

چنانکه اجتناب از صفایر که در آن بر سنه باشد مثل دزدی و قتل  
و اختلاس ابره بر حدیث رسول و خوردن در راه و حرف زدن  
و قال قتادة لا والله لا يفتن الحسن الا حمرة و گفت قتاده  
قسم خدا که دشمن نداند حسن را بجز این که خارج این اثر گرفته  
که حمرة بفتح هاء و ضم راء او را که کثرت این قوم از خروج به منسوب  
به حمرة که قریب است در عراق قریب کوفه و اول اجتماع جمعی  
در آن بود و خواری و طایفه ایست که ترویج کرد به این مذهب  
علاء بن ابی طالب و فقه و خلق بیعت کردند و اکثر از آن گشته شد  
بسیار این مذهب غالب شد بر آن و اختیار کردند آنرا و او را  
نشدند در بیعت کبیر از بنی و خلفا و حسن و علی بن مسلمة قال قال  
یونس و حمید الطویل رأینا الکعبه ففراشنا اصله کل ملة  
من الحسن و هو بیت از حد که گفت بعد که گفت به سید  
که دیدیم فقهار پس ندیم یکی را زنیاده باشد در مذهب حسن  
و من قال

بعد قتل عثمان و رای عثمان رضی الله عنه و قال الطیبه  
فی اسماء الرجال قدم البصرة و بعد قتل عثمان و رای عثمان  
رضی الله عنه و ذکر جمال الدین فی تفسیر الکمال و نه  
حضر یوم الدار و له اربع عشرة سنة فضل فی وریا  
آنکه حسن از بدیهه معروف بمرو در سنه چهارده سالگی آمد  
زیرا که گفت این اشیر در اسماء رجال جامع الاصول که حسن  
آمد بمرو و بعد که شش شش عثمان رضی الله عنه و در میان  
رضاء و خلافت عثمان رفته و از دوازده سال بوده با دو سال  
خلافت عمر بن چهارده میشود و گفت طیب در اسماء رجال  
که آمد حسن بمرو و بعد که شش شش عثمان و در میان  
عثمان رضی الله عنه و ذکر جمال الدین فی تفسیر الکمال  
آنکه که حسن ما فرستاد از روزی که مردم خانه عثمان را  
که در روزی که در سن چهارده سال بوده

در کتاب السیاق فی سنن الترمذی صحیح مقبول سوار بلغ حد العلم ام لا لان  
ابن الاثیر قال فی اصول جامع الاصول اما اذا كان لفظاً  
انتمی متبرکاً بالغضه الروایه فیقبل لان الغرض قد اندفع عن  
تکلمه وادایه فصل ثالث در بیان آنکه شنیدن حدیث  
در سنن ترمذی صحیح و مقبول است برابر است که بالغ باشد  
یا نه زیرا که این اثر گفت در جامع الاصول اگر باشد راوی  
صحت طفل وقت برداشتن حدیث یعنی وقت شنیدن  
آن طفل متبرک باشد که لفظ حدیث یا در صورت آن گرفته است  
روایت را و اگر آن بالغ باشد به قبول کرده شود آن حدیث  
زیر آنکه بعد از ادایه طفل که متوهم بود در آن حدیث سهو و غیبت  
منه فشد ما تحمل حدیث را از او آن و بعد از آن  
اجماع اهل السنن بر رضی الله تعالی عنهم علی قبول روایتها و حسن  
احداث ناقص الحقیقت و در حالت میکنند بر هر قدر تحمل کنند

وغير حماد بن عمار بن زيد قال سمعت سعيد بن المسيب  
قال قال ابن عباس بن عبد الله وعروة بن الزبير وكثير بن  
بن وهب النخعي ومروان بن جعدة واماماني بنت ابي طالب  
رايت فيهم مثل الحسن ورواية ست از حماد بن زيد كه  
عمار بن زيد شنيدم احاديث را از سعيد واز قاسم واز سالم  
از عروة واز يحيى واز ام جعدة واز ام نايه پس نديدم درين جماعه  
مثل حسن بن سعيد فقال حماد بن زيد بن الحسن بن ج بن اوطاه سات  
عطار عن القارة عن الجارة قال ما سمعنا ولا علمنا انه بقبر عيسى  
فقلت ان الحسن يقول يقرار عليها قال عليك بذاك فإني  
أهـم ضم يفتحه كفت حماد بن زيد ورواية كذا در حجاج  
حجاج سوال كرد عطار از خواننده قرآن بر جنازه كفت عطار  
نشيدم وندانم كه خوانده ميشود قرآن بر جنازه پس حجاج كفت  
كه كفت عطار كه حسن بن زيد حكايت كرد قرآن خوانده ميشود بر جنازه

و کتب عظمی لازم که بر این را حسن بصری عظیمی از بزرگ است که گفته اند  
که عظیمی و بان حسن و کمال آن ذکر کنند که جعفر طبرستان الحسین  
قال ذاک الذی ریشیه کلامه کلام الانبیاء و بود و وقتیکه ذکر کرده باشد  
حسن بصری از بزرگ که جعفر عظیمی گفت ابو جعفر آن حسن بصری  
شخصی است که عظیمی است سخن او سخن انبیا را عظمی بداند که ابو جعفر  
کنیت امام پنجم است از زاده امام علیهم السلام امام اول علی  
بن ابیطالب کرم الله وجهه تولدش بعد سی سال از عظیمی بود  
بیست و یکم رمضان شب یکشنبه در سال چهل و از حجة اتر دست  
این عظیمی شهادت شد در عرش شصت و سه سال و بعد وفات جعفر  
صلی الله علیه و سلم سی سال اندک داد و در آن فاطمه بنت اسد  
بشمار ششم بن عبد مناف بود اول پادشاه الطریقین است و وقتیکه  
بکوفه تشریف فرمودند نزد امام حسین ع کتب خود و وصییت خود  
نهادند و از امام حسین رضو و بیعت و بعد از آن در کوفه  
و در کوفه



و در فتنه قریب بخفتند و قبرش در حسینیه در مدینه منوره  
 و پوشیده اند و در روز دهم حسن بن علی که تولدش در رمضان سال  
 دوم یا سوم از هجرت و وفاتش در آخر صفر و سال چهل و نه از هجرت  
 عمرش چهل و هفت سال و در شب فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم در رختها انداختند و در فتنه در بقیع امام سیوم حسین بن  
 علی را کشته و تولدش در هجرت سال وفاتش در محرم و سال شصت و  
 یک از هجرت و عمرش سی و هفت و باقر علیه السلام از اولاد حسین  
 اند و اولاد حسن رضی الله عنه را امامت و خلافت و امام چهارم علی بن  
 حسین بن علی را لقبش زین العابدین تولدش در سال سی و  
 و هشت از هجرت و وفاتش در سال نود و پنجم عمرش سی و هفت  
 سال و در سال سی و هفت از هجرت و وفاتش در سال سی و هشت  
 از هجرت و اولاد باقر علیه السلام امام پنجم ابو جعفر محمد بن علی بن حسین رضی  
 الله عنه و تولدش در سال سی و هفت و وفاتش در

[illegible]

[illegible]

در کتب و کتب و بعد از ابو محمد بن ابی که بنده پیش نظر معروض  
بعسکریه که متوکل علی الله تعالی الفضل جعفر بن محمد بن محمد بن محمد  
بسوی من در ایراد آنکه قاتب یافت و آن را این بدو  
معروف بعسکریه که زمان جاریست که خلفا بوده و تولدش  
در نصف ذیحجه در سال دویصد و دوازده و بعضی در شش  
در رجب سال دویصد و چهارده نوشته و قاتش در رجب  
دویصد پنجاه و چهار عشرش چهل و یک شش ماه و قاتش در شش  
چهل سال قاتش خانه که در آن بوده مادرش ام ولد که کنایه  
اسمانه میگفته امام یازدهم ابو محمد حسن بن علی را مدینه  
دویم در احم خود و اسم پدر در کنیه و لقبش نه یک و معروف  
بعسکریه و قاتش در شهر رمان و بعضی در شهر ری و قاتش  
گفته و در سال دویصد و دوازده و قاتش روز جمعه هشتم  
سال دویصد و شصت عشرش است و قاتش سال دویصد و شصت  
که در آن قاتش

کہ بعد از آن قبر مدینه بشمار یکصد و شصت و شش ایستاد و در ششام و در ماه رجب  
 امام دوازدهم حضرت امام محمد باقر علیه السلام در میان مدینه و کربلا  
 و سلم است و حسین است نام او محمد است و نام پدر او عبد  
 است مومنه او مدینه شریفه است و ظهور او از مکه است و حجت  
 او بیت المقدس است و همان جا وفات خواهد یافت برکت صاحب  
 ظهور میکند از مکه در شهر محرم روز عاشورا بعد از نیت او بیست  
 و میان بکن و حاکم مردم اشرف بعد از اهل بدر و بقیع و  
 او بسیار باشند و باو برایت و شیش حضرت صلی الله علیه  
 و سلم باشد پس چون نازعین خوانند خطبه طویل بخوانند آن  
 خطبه مردم را به طاعت خدا و رسول او علیه السلام و تابع کنند  
 او را اهل کوفه چون زاهدان شام و مالک شود تمام دنیا را چنانکه  
 مالک کشید سلمان مردم و ذوات غریب و رعیت کنند او را  
 علیه السلام و بیست و شش و مدت خلافت او هفت سال است

در روایت مشهوره و در روایت دیگر هفت سال است و  
 مقدر بر سال بسط است و سال است از سال بعد از سال  
 از رساله مهدیه تصنیف جلال الدین بسط منقول است تمام در آن  
 معروف به صاحب الزمان و صاحب الدین و مشهور و قائم نشانی  
 و در کلینی از ابو عبد الله عم روایت کرده که لا یسیر به سیرت آن امام  
 و اصل امنیت که برابر خوف احد حضرت ابو محمد نام و در آن  
 صاحب الزمان را پوشیده داشتند و لا تشک در نصف شیخ  
 سال و نیم و پنجاه و پنج و شصت نوشته اند که صاحب الزمان را در  
 غیبه بوده قصیده که در آن مکانش معلوم نبود مگر خواص شیعه  
 و ویم غیبه نظیر که در آن مکانش معلوم نه مگر خواص موافق او  
 و از ابی عبد الله منقول است که در غیبه او تسبیح باطل میکرد و  
 غیبه او که غیبه همیشه باقی و در سلک احوال و عجزه  
 امام موافق کتب این سنه و جمعه و موافق کتب شیعه است و این  
 امام از آن است

آنچه نوشته شده امام دوازدهم است و گفته که مقتدر پیش از این  
 از حضرت است نوشته که امامت این ایام بر سر اهل بیت است  
 که آنرا وصیت نامند آورده و خاتم اول امیرالمومنین علیه السلام شود  
 و آنچه در آن بود بر آن عمل کرده و خاتم دوم امام حسن و خاتم سوم  
 امام حسین هم در آن نوشته بود که قتال یکن و شهید شود و خارج  
 شود با قوم که شهادت یافتن باست و در خاتمه علان الحیدر  
 فخره احرار و اصحاب و اززم منزلت و عبد ربک هست با یک  
 الیقین پس عمل کرد بر آن و همچنین بر امام خاتم که بنام او بوده  
 و بر آن عمل کرده و ازین معلوم شد که این امامت عزیز و عزیز است  
 نزدیک خدا و هر بایسته عالم که حاکم و امرا و سلاطین را باشد  
 از و از این جهت و در خاتم که بنام حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
 بود و بر این پایه و خلافت یعنی اداره که انصار گفته منابر و منکم  
 بر شایسته و اگر میبود امثال او را پس میگردند و هرگز بیعت با کسی

ورواندا اشتند پس هم نزاع و گفتگو به مشافهت از اجتهاد و بصیرت  
 و در هر دو بر چند از طرفین دعوی داشتند کرده اند لکن در سقنیه  
 ساعده بخیر بیان نفس نکرده بلکه انصار ضایع و منکم امیر  
 گفته و حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه من قریش فرمودند پس این  
 دعوی نیست عدم اطلاع صحابه بر احادیث و مفاهیم است و قال  
 اسحق بن سلیمان الراری عن الربیع بن انس اختلف الکهن  
 عشرین اوماث را صد فلیس من یوم الا اجمع منه مالا یسمون  
 فلک گفت اسحاق بن سلیمان از ربیع بن انس که میگوید  
 آمد رفت سحر حسن بعد از ده سال باکم زیاده که غرض از این  
 پس نبود و وزیریک که فرستیدم بر حسن خبر را شنید بودم قبل  
 اگر روز و مقصود از این علم بیان کنزت علم حسن بعد از ده  
 قال ابوخلابه هر قاضی عن قریش بن انس عن حمید بن اسلم  
 قال یوم محمد بن سیر من سئل الحسن عن حدیث العقیقه فی النبی  
 فقال من



کفاح من سمرقند بن جنداب قال قلت حدثنا قريش بن انس  
قال حدثنا جيب بن الشهيد عن حماد بن الحارث قال قال علي بن ابي  
الحسن من سمرقند قال قلت جابن قطع على قريش بن انس انما  
جيب الشهيد فقلت قلت ابو قلابة بن قريش يا جيب كيف  
جيب كيف قلت انما جيب بن سيرين كبر پرس حس بعيرت که  
از گدوم کس شنیده حدیث حقیقه را میگوید جیب پرس سوای گدوم  
همین بعیرت را پرس گفت حس بعیرت را به حدیث حقیقه از  
سمرقند بن جنداب است گفت ابو قلابة پرس گفتیم که حدیث کرد  
علی بن قریش بن انس گفت قریش حدیث کرد ما نیز از جیب  
بن شهید به یاد کرد ابو قلابة این حدیث حقیقه را گفت این  
سیرین گفت نه حس بعیرت حدیث را از سمرقند گفت ابو قلابة  
از پرس گفتیم که گدوم کس ممکن بر قریش یا جیب پرس حدیث  
طاعتی بخیرند یا نه گدوم علیه حس بعیرت سمرقند در صحیح بخاری بود

باب حقیقه در ترمذی و باب حقیقه در باب تفسیر صلوٰۃ  
و سبط المعصومین است و حدیث حقیقه که ترمذی از حسن بن  
روایه کرده اینست قال رسول الله علیه و سلم الفلاح  
من امن بحقیقه من بعد یوم البیاع و یس و یس یخلق راسه  
و ابوداود و ترمذی حدیث مذکور را حسن بن علی بن ابی حمزه  
بعد یخلق ذکر کرده و در روایه تمام از قتاده از حسن بن حمزه  
یعنی بن یسعی ذکر کرده و تفسیر ترمذی در تفسیر مذکور کرده که  
را برابرا و ابی حقیقه که از ترمذی آن صوف بر مانی تفسیر نموده  
تا مثل خنجر بر سر صبی خون روان شود باز بر سر خنجر خنجر  
ترانسته و ابوداود گفته که در هم است این تمام و در ترمذی  
که روایت کرده اند از پیغمبر خدا علیه السلام بفرموده معجوده در حقیقه  
که در غلام و دوشه است و از جاریه یک شاه و نیزه است  
از پیغمبر خدا علیه و سلم که آنحضرت علیه السلام بر سر

بخبر حقه بیک شایسته کرده و بعضی اهل علم باین حدیث رفته  
 و قال ابو احمد بن عبد السمعت الحسن بن عثمان يقول سمعت  
 ابابرهه يقول كل شيء قال الحسن بن جابر رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم وجدت له اصلا ثابته ما خلا اربعة احاديث كفت ابو احمد  
 كه تشبهتم حسن بن عثمان را كه ميگفت تشبهتم ابابرهه را كه كفت  
 بر حديثي كه گفت حسن بن جابر و قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم يعني بطريق ارسال روايه كرده يافتم آنرا اصل ثابت  
 يعني بطريق ديگر متصل يافتم سوار جبار حديث و مثل بكار  
 از كتاب علل ترجمه بنيم كه شده و قال ابو موسى محمد بن المنصور  
 حدثنا هشام بن عبيد العزيز انه يقول قال له النبي صلى الله عليه  
 و آله وسلم يا عبيد الله انك تحدثنا فتفرون قال رسول الله  
 صلى الله عليه و آله وسلم فلو كنت تستنزه اية من حديثي قال  
 يقولون ايها الرجل ما كنا نكذبنا و لقد غررنا غررة

خراسان و معانی فیها تلخیص از حدیث صحاب رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم کان الرجل منهم یصلی بنا و کان یقرء الآیات من  
 السورة ثم یرکع گفت ابو موسی که حدیث کرد ما با اوستیم از  
 پدر خود که عبید الخزنی باشد گفت عبید که گفت شخصی حسن  
 را ایستاد تحقیق حدیث میکند ما نیز ایستادیم و میگفت که گفت  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم وظی اریست که عین تو و رسول  
 الله علیه و سلم واسطه هست پس اگر حسنه ویک و حسن شخصی  
 که حدیث کرد از اهل بیت بود گفت عبید که میگفت حسن بصیری  
 در جواب میگوید دروغ نگفته اند نسبت به حدیث کرده نشدیم تحقیق  
 جهاد کردیم یک غزوه کوفه خراسان و بمرام ما آمد آن غزوه  
 سه صد از صحابه بودند و بود شخصی از آن که گفت بنو امیه با او  
 آمد و آن شخص که میخواند آیات را از سوره پس رکعت میگردد و  
 قال محمد بن سعد قالوا کان الحسن جامعاً عالی رتبه و قیماً  
 نفی ما یونی

تثقیله و موافق عبادنا مسلک اکثر العالم فصیحی اجماعاً و سیما کلمه محمد  
 بن سعید که مردمان گفته اند که بدست این بزرگوار جامع بین و توانا  
 و رفیع القلوب عالم فقیه و ثقیف یعنی ضابطه و عدالت داشت که  
 سخنش نزد همه کس معتبر بود و محفوظ از غلط و زیان و عباد  
 خدا میکرد و بسیار علم میداشت و فصیح زبان که سخنش به کس  
 می رسید و خوب صورت و سیرت بود آهتی یعنی تمام خدمت  
 کلام فرموده و قال ابن الکثیر فی البدایه و النہایه فی تاریخ العالم  
 تسلسل مره الشیخ عن سائده فقال سلوا اهلنا الحسن فانه سمع  
 و سمعنا ففظوا و نسبنا ترجمه این که شدت و مقصود از نقل  
 این عبارت است مگر نمایند است که این کثیر نیز موافق فرموده  
 و قال مره الشیخ عن اهل البصره بهذین الشیخین الحسن و  
 محمد بن یحیی و ترجمه این قول الحسن نیز گذشت و قال قتاد  
 بن دعلج فی قیام الارایت فضل الحسن علیه و قال للبضا مات

حينئذ انقضى من الحسن وقال يارب مكان الرجل يا الحسن  
تسبى حج ما ياله من مسالة دينه له فقال الشيخ الرجل يريد  
قدم البصرة اذا نظرت الى رجل اجل اهل البصرة واجمعهم  
لهو الحسن فاقراره مني السلام لمن هم عبدات كثرته وقال  
يونس بن عبيد كان الرجل اذا نظرت الى الحسن انتفع به وان لم  
يسمع كلامه ولم ير علمه فكيف يونس بن عبيد كره شخصه فتكلم  
نظره كرهه كرهه من بعد متفعل ميتة اذ والكرهه تشيد كلام  
او ندينه على او وقال الاعشى طزال الحسن بنى الحكمة حتى يظن  
بها كفت اعشى من حسن يا مريد الحكمة را ما كرهه  
كفت باكن حكمت وكان ابو جعفر اذا ذكره يقول ذاك  
الذي يغيبه كلامه كلام الانبياء وروى ابو جعفر في ذكره مكره  
حسن را ميگفت شخصي است كه معاني است كلام او بلكه هم  
انبياء هم وقال محمد بن سعد الحسن قدم مكة فاجلس في خيمته

والصالح

و آنحضرت اناس امیر غمیدیم و کان فیهم مجاهد و عطار و عطار و عطار  
 و غیر بن شعیب فقالوا له انشدنا ما یبرق و کففت محمد بن سعد که  
 حسن بصری است به کلمه پس نشاندند بر تخت و مجتمع شدند و مردم  
 بسوی او پس حدیث کرد حسن به مردم و بود در آن مجاهد و عطار  
 و طاووس و غیر بن شعیب که اکابر علما بودند پس گفتند این علما  
 که ندیدیم مانند حسن برگزاشتهی تمام شد کلام این کثیر و افاضت  
 ما فکرا ان الحسن ثقتنا مأمون مقبول الصواب و التبعین فثبتت  
 الان فی المقصود و حضرت میفرمایند و قسبه ثابت شد از  
 چیزی که ذکر کرده شده اینک حسن بصری ثقت است و ما برنت  
 و صحابه و تابعین سخنش را مقبول میداشتند پس شروع میکنم  
 حالا در مقصود و حدیثی که در حدیث المعجم و ساجد لایعین  
 و ما و ما و ما من العلم فی ذر حالیکه جنکلی نه خند امم و کلام  
 نه خدا را بگوید که آن ابن ابی کریم است معنی ربه اولی است پس

چرا که علم مایه از اکر آنچه داده و تعلیم کرده مایه از او می آید  
 و یک نیز او شده به از علم مکر قلیل که بعد از او و قله علم حقیقت بن فرق  
 الحدیث پس از فهمیدن خود و قله علم خود بطریق زبان اهل  
 فن حدیث و الکانت الکالیات القدسیه و سایر اسرار و  
 من سلسله القادریه و السهروردیه و النقشبندیه و ایلخانیه  
 و غیره و عنوان اسرار علیهم اجمعین الذین قال الله صلوات  
 علیه و سلم و حقهم یغبطهم الانبیاء و الشهداء و فی عرفانها  
 المتقربون فی اسرار و علم من قبایل شریسته بحقوق علی ذکر الله  
 تعالی فی سماع الحسن علیه السلام و صدیق کرام الله و جبهه ملو فی کتبهم  
 و محفوظه علی السنه اتباعهم و ملاقه لایسین بحجها مستغنی  
 بالله به انکه خبر و انکه من معروضه و سبیل سلسله معرفه  
 سبیل یحیی اصناف سلاسل توصیف اولیای مستغنی  
 از فاعل نمیدار و فی سماع الحسن صفت یحیی از علم که با حق  
 سماع و فی



سبع و بیست و پنج بزرگ اینست که هر چه کلمات قدوسیه و اولیای  
 خدا و رشتیدن حسن و جبر و عبادت را از علی مرتضی و علم الهدی  
 در کتب اولیا و محفوظ اند براسمه زبان تابعین اولیا  
 نیست طاقه ایشان را بجمع کردن آن کلمات و قول سلسله  
 بیان او بیست و پنج اولیا که از سلسله قادریه و سهروردی  
 و نقشبندی و چشتیه و غیر ایشان از سلسله مشهور اند  
 بدانکه چهارده سلسله معروف و مشهور اند اول زیدیه از  
 شیخ عبدالواحد بن زید دوم عیاضیه از شیخ فضیل ابن عیاض  
 سیوم از سیدان ابراهیم اوجم چهارم بیریه از شیخ  
 بیریه بصری پنجم چشتیه از ابوالحاق چشتی و از دین چشتیه  
 و از نوادگان چشتیه که از قطب الدین چشتیه و هم این شیخ  
 که کوه انار و ابی عبدالله بن معروف اند و عالم و حافظ کلام  
 بوده و هم چشتیه از ابی اسحاق با شیخ علو و بنوری و از شیخ پیو

جعفر بن داود خدیجه مرعشی و او از سلطان ابراهیم ابن اویم  
 و او از فضل عباس و او از عبد الواهد زید پس بر چشمتی بر چها  
 سده سابقه صادق مرآت ششم حبیبیه از حبیب عمیک خلیفه  
 حسن بدست یافتن کریمه معروف کرخ که خدیجه و او دقا  
 ست و او خلیفه حبیب عمیک ششم سقطیه از ترغیبه  
 نام حبیبیه از شیخ حبیب بغداد که سید الطائفه اند و سلسله قادریه  
 که از شیخ نجم القادر حبیبیه از شعب حبیبیه در آن از شعب  
 سقطیه و سقطیه از شعب خدیجه معروف کرخ از امام حبیبیه  
 رضاست و سلسله خلونیه که شیخ محمد خلوتی است نیز از شعب  
 حبیبیه است زیرا که شیخ محمد خلوتی از شیخ نجم الدین کبری و او  
 از شیخ عبد القادر سهروردی و او از سید محمد طوسین ابن ناصر  
 که حبیبیه و او از امام احمد غزالی و او از شیخ ابوبکر الصغیر و او  
 از شیخ ابوالقاسم الکوانی و او از شیخ عثمان مغربی و او از شیخ

لایق و او



۱۲۰  
 از شیخ ابوالحسن غفرلہ یافتہ دو از دہم طوسین شیخ علاء الدین  
 طوسی سیزدہم فردوسی کہ گرویدہ ہم نامند از شیخ نجم الدین کبری  
 و شیخ علاء الدین جنبی ہودہ و ہر دو بزرگ مسو فیض الدین  
 ابوالنجیب بارانہ آمدند و شیخ فیض الدین بگفت کہ ما ہم مثل  
 شما طلب نام بدین ہر ششہ بزرگ گردیدہ شیخ و حبیہ حفظ شدہ  
 چہ نامند سہ ہر دہم از شیخ فیض الدین ابوالنجیب سہ ہر  
 دہم بزرگ ہر چند ہر دو سلفیہ و کرشمیہ حبیہ اند و درین سلسلہ  
 موصوفہ و غیر خندہ از دواوہ ظاہر و از حبیہ عجز دارند و  
 سوا این سلسلہ کتب ایسی کہ از لایق قرآنہ ظاہر شدہ و  
 در ہر ہر طریقہ تربیہ از اروی است و خط ہا از روی محمد صلی علیہ  
 علیہ وسلم و اکثر شیخانی نسبتہ اولین بہ پیغمبر علیہ السلام علیہ  
 السلام لیکند و بعضی ہر اسطہ ظاہر فی البدن ہر دہم لیکند و  
 دیگر طیفوریہ غیر طیفوریہ مذکورہ ظاہر شدہ از شیخ کثیر  
 نام

ششم این سلسله شریفه تا بدار چرخ و درخشندگی بدیع الدین  
 معروف است و در این سلسله از ابناء بزرگوار است  
 و دیگر سلسله خاریجیه رسید جلالت معروف محمد و هم بهمانیان  
 و طریق ریاضت و عبادت و عمل و اعتدال و معاش و اخلاق  
 این سلسله مفصل و در رساله دیگر بیان خواهد شد و متفق  
 اند بر اینکه اکثر اوقات بگذراند احرف باید کرد و همچنین در این  
 باید شد و قول حضرت صاحب الدین صلی الله علیه و آله  
 یعنی اولیا که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حق ایشان  
 فرمود که رشک و کبر بر سر نه و انبیا و شهدا و این شاره  
 است بحديث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در صحابه مذکور است  
 و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عرفان و دانش ارباب  
 را امتحان کرد و انصاف با هم دوستی کنند محض بر این  
 و این از قبایل مختلفه و شهریه متفرقه جمیع اند بر ذکر

خدا که مقصود همه همین است و احتمال دارد که در سماع الحسن  
 متعلق ذکر باشد و اشاره به بوسه کعبه است که در بیان طریقت  
 ذکر است که حضرت امیر المؤمنین ع و همگی پیغمبر خدا علیه السلام  
 کردند و حسن بصری را تعلیم فرمودند و آن حدیث بجا بیاورد  
 الله تعالی **باب اول** فی القیام بآیات اول در بیان  
 ملاقات حسن بصری علیه السلام به آنکه آیات ملاقات مستلزم  
 سماع حدیث نیست لهذا ابن اثیر گفته که حسن بصری ملاقات  
 به طلحه عایشه و دیگران کرده و لکن صحیح نشد سماع او از آن هر دو  
 و اثبات سماع حدیث مستلزم نقایب و عقوق و عقوق بر او لهذا  
 ابن باب را مقدم کردند بر باب ثانی قال الشیخ الامام ابو یوسف  
 محمد بن العریض روح الله علیه و آله فی شرح جامع الترمذی قد اورد  
 الحسن علیاً ما کففت محمد بن عریض که یافت حسن علیه السلام  
 علیه السلام را در حایه که مسن بوده و قال الحافظ جلال الدین سیوطی  
 ملاقات

ناما علی بن زین الدین العراقی قال علی ابن المدینه الحسن را می علی  
 با مدینه که هو غلام گفت جلال الدین کیو طری که تا قتل است از  
 زین الدین عراقی که گفت علی ابن المدینه که حسن بصری در حدیث  
 را به مدینه در نزد مانیکه کودک به بود چشید نهان که حسن بصری در  
 مدینه چهارده سال رسید و گذشته که از هفت سال تا نوزده  
 مسجد میخواند و هر روز ملاقات میکرد و مجال را با حسن علیا  
 با مدینه ثم خرج و گفت علی بن مدینه که دید حسن بصری را در مدینه  
 پس خارج شد یعنی بعد قتل عثمان چند تن که گفت و قال الله  
 فی التنبی انهم را می علیا و عثمان و طلحه و گفت در پی  
 و در نه میباید که حسن بصری در علی رضی الله عنهما و طلحه را می  
 تمام شد کلام در پی اما الله فی التنبی فی وجهنا فی کتب  
 الحدیث یعنی ملاقات حسن بصری با علی رضی الله عنهما پس خاتم  
 است که کتب حدیث یعنی ملاقات حسن بصری مطلق از حدیث و

عقیده بدین در کتب حدیث یافته شده و اما مقید به بهره  
 یافته نشد در کتب حدیث لکن در احیاء و قوت القلوب یافته  
 شد لکن الامام غزالی و قدس سره العبدی ذکر کرده اند  
 الامام الهام قدوة الامام ابن الاثیر در مقدمه جامع الاصول فی  
 بیان احکام اصول الحدیث خانه منقول من فوائده العلماء و کتبهم  
 و تصانیفهم حتی استقدنا و عرفنا مثل کتاب تلخیص الامام  
 آفریقین ابی المعایه الجونی و کتاب المستصفی لجمه الاسلام ابی  
 حامد غزالی و کتاب الحلل للامام ابی عبید الرحمن و غیر ذلک  
 انقی کلام ابن الاثیر لکن امام غزالی که ذکر کرد در شان امام  
 ابن اثیر در مقدمه جامع الاصول که در بیان احکام اصول حدیث  
 است پس آنچه در مقدمه ذکر کرده منقول است از فوائده علماء  
 و کتب تصانیف علماء که استفاده کردم از آن کتب و انتم  
 آنرا مانند کتاب تلخیص که تصنیف امام الحرمین است که کتاب

المستصفی



نه مستقیم که تعریف امام مجتهد از اسلام عزیز است و کتب  
 غلط که ضد فضیلت و غیر این کتب تمام شده حکم این اثر  
 حاصل آنکه این اثر نیز از این باب بقیع مجتهد الاسلام مذکور کرده و  
 دستنما انوار سید الاذکار و کتب معتدله شریع المسلم و غیر اینها  
 که استاذ کرده با و نیز فاسان و ادویه و کتب معتدله سنی و اهل  
 سنت و در مقدمه شریع مسیح مسلم و فاسان مسلم و غیر اینها  
 البنان عبقری الیقطان فی احوال الفقیه العلامه شهاب الدین  
 ابی ذکریا محیی بن ابی الخیر العینی ان لم یالیا الحسن بن خازن السوف  
 فی کتاب العائنه بنی حاتم مغربیه کن بکر بن النعمان و  
 قطع فی ذریای النبی صلی الله علیه و سلم مجله و کتب امام  
 یافعی و تاریخ که نام او صوة البیان عبقری الیقطان است و  
 احوال محیی بن حاتم مغربیه بود که الفار عیسی بن خازن  
 قطع بکر بن خازن و در این حاتم مغربیه بن خازن و در این حاتم

۱. سید و سلم در خواب که نذایان میزد بر این حانم قال الشیخ ابو الحسن  
 ان نذایه و قد ماتت و اکثر السجود کما هر خط جلد و گفت ابو الحسن  
 مشاوی که تحقیق مرد را به حانم و در یک کوه رود بود و رفت قنبره  
 بر بدن او بود و قال فی بعض مقامات فی کان رئیس الفقهاء نظر  
 فی الاحیاء و قال فی بعض مقامات فی کان رئیس الفقهاء نظر  
 متواینها و سید و سلم و با حفا نسج الاحیاء و گفت مشاوی  
 در آن مقام نیز که بود در مسیر نقیبا پس نظر کرد به حانم در  
 کتاب احیاء علوم پس گفت ای حانم که این کتاب فی بعض  
 سنه و احادیث است پس التماس کرد و ای حانم و نذر  
 که هر کس به مشایخ میگوید که خدا کند در شهر با به حاضر کردن نسج  
 احیاء علوم قال فلما حضرت اجمع جرة الفقهاء و نظر و انبیا  
 و کان ذلک فی یوم الخیر فاجتمع رایهم علی ان یجوزوا یوم  
 الجمعة بعد الصلوة گفت مشاوی پس برگاه که حضرت شایخ

لا احيى جمع شد ایچ حازم و فقیر دیگر نظر کردند در نسخ اصحاب و بود  
آن قصه در روز پنجشنبه پس متفق شدند عقل همه فقها بر آنکه بنویسند  
نسخ اصحاب را در روز جمعه بعد از نماز فلما كانت ليلة الجمعة رآني  
الشيخ صلي الله عليه وسلم في بعض الجوامع ومعه ابو بكر وعمر والنو  
بنالك ساطع دهم جلوس پس برگاه شد شب جمعه و بداید  
حازم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بعض اصحاب و جماعت  
و همراه ابو بکر و عمر و ابی ذر و ابی نضر و ابی بلال و در خستان بودند در آنجا همه  
نشسته بودند فاذا الامام القزایی قایم پس نگاه امام عزایی استاه  
است قال فلما رآني قال يا رسول الله هذا خصم كفت لي عنكم  
پس برگاه دید عزایی مرا گفت عزایی ای پیغمبر خدا این خصم من  
است که من بر من و عو حرام نموده است عا که بنی نیست  
عزایی بر من روز انور خودم زحف علیها من مکانه ان مل  
و ایام المصالح الذی قبله النبی صلی الله علیه و سلم پس حرکت کرد

نشسته بر آن جلد از مکان خود تا که رسید بکافه که بر آن بنشیند  
خدا بود صلی الله علیه و آله و سلم و نامه نسخه من کتاب الاحبار و در او  
غزایه نسخه اصیاری بنی عمر علیه السلام را و قال یا رسول الله ینعم  
ایه اتول عنک خلاف عنک گفت غزایه ای بنی عمر خدا علیه  
السلام این بخارم میگویم و یکم تحقیق میگویم از تو مخالف حدیث  
و ذریقه تو ظاهر است پس بین ای بنی عمر خدا علیه السلام در این  
کتاب هیچان کان کی بر نعم استغفرت الله و نبت پس که  
باشد چنانچه میگوید این حازم توبه میکنم و مغفرت بخوانم و خدا  
و ان کان شیئا تسخیر حاصل به من بر کشف خدایه حق من حق  
و اگر باشد چیزی که پسند کنی تو که در جای که حاصل شده بخیر است  
تو پس بگیر از من حق من که این حازم که بهتان و افترا کرده  
بر من قال بنظر فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اوله و آخره  
گفت این حازم پس نظر کرد و در اصیاری بنی عمر علیه السلام

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

این سخن چهره اجتهاد و کوشش در سنه تو و چهره تعظیم سنه تو  
 قال فعند ذلك عفي عني ابو حامد گفت این حال هم بس و یک  
 این شفاعت که شد از من بخشید کنه هر ابو حامد و بعثت  
 متوجه نما و عشرین بیله و ماندم در زناک محبت و نه غیب  
 ثم رایت النبیه صلی الله علیه و سلم جالس علی آو توبی فی شعب  
 پس دیدم پیغمبر خدا را علیه السلام در خواب که آمد پیغمبر است  
 تاکید بر حق قبول توبه کرد از من پس شفا یافتم از در غفلت  
 فی الاحیاء فقهه غیر الفهم الاول میگوید ابو حامد پس نظر کردم  
 در اصحاب پس فهمیدم فهمیده که منافع فهمیده اول بود انتی  
 تمام شد کلام شاذی ذکر فی اصحاب را معلوم این جمله غیر لکن است  
 یعنی لکن امام غزالی ذکر کرد در اصحاب را معلوم اخرج علی رضی الله  
 عن من سجد البصره مناجی کرد علی را من قصه خوانان را از مسجد بصره  
 و لما سمع کلام الحسن البصری لم یجد فی نفسه ذنبا علی الله و ربه  
 حسن بصری

۱. بمحمد بن خطاب در مدینه آمد و در عاگرد عمر حسن را به اینکه ضایع  
 فقیه کن و طبعی را در دین و دوست کن حسن را بسوی  
 مردم یعنی محبت حسن در دل مردم بپرازد و قال عبدالله  
 بن عمرو الزرقانی یونس بن عقیل علیه السلام حسن را به آنها کانت  
 ترشح ام سلمه رضیه و گفت عبدالله از یونس از حسن  
 از مادر خود که تحقیق بشیر میداد نزدیک ام سلمه رضیه یعنی حجر  
 عیمر و قال حماد بن زید عن عقیل بن ابی سب از یونس گفت  
 عبدالله بن ابی بردة فذكروا الحسن فقال بلال سمعت  
 ابی یقول و انه ليقول کت اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم  
 فزاریت اجدوا الشبه باصحاب محمد صلی الله علیه و سلم من  
 به الاشیخ یعنی الحسن گفت حماد از عقیل که بودم نزدیک بلال  
 بن ابی بردة پس ذکر کردند مردم حسن بصورتی که گفت  
 که من نمی بینم چه خود را که ابی بردة باشد می گفت قسم

که تحقیق یافتیم اصحاب محمد راجع الیه علیه السلام پس ندیدیم کسی  
 را که به تریار ان محمد علیه السلام را حسن بصری نسبت  
 ابن اثیر را بجه منسوب به را بجه بنی هاشم و در این  
 جزم ذکر کرده در این پنج منسوب بسور است و آن  
 نام که شریف است که را سنی تقریب است و در این منضم را  
 و در این منضم منسوب بسور است و در این منضم و تعیین  
 حر و معلوم شده و در این باب موصوفه پس این پرده منضم با موصوفه  
 و سکون را در دال جمله پس این موصوفه اشعری است ابن اثیر  
 گفته که بیان مذکور بود و در هر دو شنیط حدیث را از این منضم  
 و در این مذکور و در هر دو دیگر که احلام اند و در این حدیث  
 و حسن حدیث است و قال حزن هان من حمید بن علی قال  
 لنا ابو شاذان ان هذا الشيخ قال ان احد الشیخ را یا عمر بن  
 من بعد این حدیث گفت حزن ان حمید گفت حمید که گفته است که این حدیث  
 که لازم کرد



محمد بن محمد کرم الله وجهه این بزرگ عالم را که حسن بصیر باشد ندیدم کسی  
مثبت تر بعلوم حسن بصیر در موافقت عقل و اجتهاد و  
اجتهاد عمر رضه و قال باطن را را سبب غایت خاندان است به باغ ابدی است  
انجمن مالک غنی است فقال لکوا موافق حسن قالوا یا بحر  
نک و تقول سلوا الحسن جوابا الحسن فانه سمع و سمع و حفظ و  
نسبنا به انک الحسن بن مالک خادم به غیر خدای الله علیه و سلم بود  
او ابو حمزه و ده ساله یا نه یا هشت ساله نزد به غیر خدای الله  
علیه و سلم در مدینه آمد و ده سال خدمت کرده و در خلافت  
عمر رضه بصیرت یافت تا تعلیم فقیر کند و مردم را وفات یافت در  
بصره سنف نزدیک یاد و یاسته و او او اخر صحابه است که در  
بصره وفات یافتند و عمرش یکصد و سه یا شش یا هفت و بعضی  
نوزده گفته و او او شش یکصد و بعضی هشتاد گفته و دو نفر  
باقی گفته و هشت بسر روایت گردان و زیاده این بسرین

قصاده و ثابت بن حمید و جعفر از او و او خلق کثیر را تابعین  
 به چنین ابن اثیر و اسامی از جلی ذکر کرده ترجمه این کتب  
 را در خاندان که توان گوشت انسین فاکت از مسلم گفت  
 انس که بر رسید این سوره از جلی حسن بصیرت گفتند مردم  
 یا با حروف بر رسم از نو و حیا که بر رسید از حسن بصیرت گفت  
 بر رسید حسن بصیرت بر تحقیق حسن بصیرت شنید احادیث را  
 بعضی از او دیگر شنیدیم ما پس او داشت حسن بصیرت را  
 کردم با بدانکه ابن هذیل منسوب به بنی بنی که ذکر کرده و قال  
 القاسم بن الفضل الحمدانی عن عمر بن موفی لا غبط اهل البصرة  
 بهذین استخین الحسن و ابن سیرین و گفت قاسم بن عمرو بن  
 مره که ما را شک میریم بر اهل بصره بسبب این دو بزرگ که یکی  
 حسن بصیرت و دیگر ابن سیرین و قال مویس بن اسماعیل  
 عن المعمر بن سلیمان کان ابا یقول الحسن شیخ اهل البصرة  
 و گفت مویس

وگفت که بن اسمعیل از معتمر بن سلیمان که پدر من است  
 باشد میگفت حسن است و در دم بصره است و قال عبد الرزاق  
 عن معمر قال یثرب بن دینار ابو الشعث رشید کم اعلم او اعلم قال  
 فلیک ما تقول ان من عندنا یزعم ان الحسن اعلم من ابن عباس  
 قال واهل کمان الحسن الا من صبیان ابن عباس قال فقلت  
 واهل کمان ابو الشعث الا من صبیان الحسن قال ما هو عننا  
 باعلم منه قال عبد الرزاق فقلت لمعمر فوطت قال انه فرط  
 فافطت وگفت عبد الرزاق از معمر گفت معمر که گفت مراد من  
 بن دینار که ابو الشعث رشید ویک بنی و انا ترست و در کمان زیاده  
 یا حسن بعد از گفت معمر که گفتم در جواب عمرو چه میگوید تحقیق  
 نزد ما این شخصی است که زعم میکنند که حسن بعد از من در علم زیاده  
 از ابن عباس است و ظاهر است که ابو الشعث رشید مثل ابن عباس  
 نیست پس از فضیلت او بر حسن بصره چه سوال میکنی گفت

غزو بنه نیا را یا بود حسن بهر یک از اطفال این عباس گفت  
گفت مهر که گفتم آیا بود ابو الشعثار که از اطفال حسین بهر یک گفت  
عمر نیست حسن نیز که در علم زیاده از ابو الشعثار گفت بعد  
الرزاق چون بن این ملک رسید بنشیند با عمر که افراط کرد و زیاده گفت  
که ابو الشعثار را از اطفال حسن بهر یک گفت معذور جواب  
عبد الرزاق که عمرو بن دینار افراط کرد که حسن را از نصیبان این  
عباس گفت پیش نیز افراط کردم که ابو الشعثار را از نصیبان  
حسن بهر یک گفت و قال خیرة بن ربیع عن ابا صبیح بن زید عن  
العوام بن جوشب یقول ما اشد الحسرة لابی قحط فی قومه  
سین غامد عوهم الی الله عز وجل و گفت خیرة بن ربیع  
از اصبغ که شنیدم عوام را که میگفت نیست مثل ابی جوشب  
مگر بنبر که اقامت کرده باشند در قوم خود شصت سال در  
حایه که دعوت کند قوم را بسوی خدا و قال عبد الله بن عمر بن الخطاب

عمر بن الخطاب

لحمه

عن هشيم بن عمار قال قال ابو اسحق  
قال الحسن بن علي بن فضال قال قال  
ابو اسحق بن عمار قال قال ابو اسحق  
الحسن بن علي بن فضال قال نعم ما اصفه لك اذا دخلت البصرة فادخل  
مسجد البصرة فارم ببصرك فاذا رايت في المسجد رجلا  
ليس في المسجد مثله اولم تر مثله هو الحسن قال نعم فابيت  
حسب البصرة فاسالت عن الحسن باحد حتى جلست اليه فقلت  
الشيعة وكنت بعد امدان هشيم بن عمار قال قال ابو اسحق  
كروم كروم يا بني فخرجت لما كروم فقلت كروم حسن بن علي بن فضال  
شعبه بالنسب سوال كروم ان شيعة ليس كفتيم يا بني عمار قال نعم  
كروم يا بني فخرجت لما كروم فقلت كروم حسن بن علي بن فضال  
وارم كروم فقلت كروم حسن بن علي بن فضال كروم حسن بن علي بن فضال  
يا بني فخرجت لما كروم فقلت كروم حسن بن علي بن فضال كروم حسن بن علي بن فضال

داخل شویم بصره را پس داخل شود در مسجد بصره پس بنشیند از آنجا  
 خود برسد و قنبره بنی در مسجد در زیر آنکه ثبت در مسجد ماندند او  
 یا گفت اشعث که ندیده باشی مانند او و آن حسن بصری است  
 گفت اشعث پس آدم مسجد بصره را پس پرسیدم از یونس  
 که را آنکه نشستم سر حسن بصری از گفت و او صاف شعیبی  
 فکر کرده و قال محمد بن فضیل عن عاصم الاحول قلت للشیعی الک صابغ  
 قال نعم اذا اتیت البصرة فاقرار الحسن من السدم قلت فاعرفه  
 قال اذا دخلت البصرة فانظر الی اهل جبل تراهی عنک فاما  
 هبته فیرضک صدک فاقراره من السدم قال فی غدا ان  
 دخل المنبر فزای الحسن والناس حول جلیوس فاما فسلم علیه  
 وگفت محمد بن فضیل از عاصم که گفت شعیبی را بر این تو حیات  
 است بصره گفت شعیبی که یونس که بصره را پس یونس  
 بصره را از عاصم که گفت شعیبی را که نیست با هم حسن بصری را  
 گفت یونس

گفت شکی و فیکه داخل شوی بصره را پس به بین طرف مردی  
که در چشم تو حلال او زیاده باشد از همه دور دل و سینه تو صاحب  
بیت و شکوه بود پس بگوید از ما سکه تم گفت محمد بن فضال  
صبح کرد و عاصم که داخل شد مسجد بصره را پس به حسن را در  
حالی که مردم گرد او نشسته بودند پس آمد عاصم حسن را و سلام  
کرد و بر و قال موسی بن اسمعیل عاصم بن بیت را بر فاشی است  
اگر حکم فاشی کان الحسن یحیی ایضا خطان بن عبداللہ الرقا  
فما رایت مثلاً با قضا کان احسن و جہا منہ و گفت موسی بن  
اسمعیل از عاصم که خبر داد مرا کنیز حکم که گفت بود و بصری  
که می آید بسوی خطان بن عمر عبداللہ الرقا فاشی پس خیمه بوی  
را که باشد بهتر در ویرانه و در فاشی بفتح را و قاف وین  
بفتح منسوب بسوی فاشی بنیت ضبیعه بن قیس و بفتح  
بنیت و این ام ولد ضبیعه بن ذهل بوده و قال قریش

بن حبان العیسیٰ بن عمر بن دینار سمعت قتادة يقول ما سمعت  
 علم الحسن بن سالم أحد من العلماء الا وجدت له في فضل علي بن ابي طالب  
 كان اذا اختلف عليه شيء كتب فيه في مسجد بن المنيب  
 ياله وكفت قریش از هر که شنیدم قتاده را که میگوید  
 قتاده که هیچ نکردم و سنجیدم علم حسن بن السوس علم یکی از علمای  
 مکه که یافتیم برابر علم حسن بن سوس را و دست بر علم دیگر گذاشتیم  
 حسن بن سوس و قتیله مشکل میشد بر و چیزی به نوشت در آن  
 مشکل طرف سعید بن مسیب کمال میکرد از دو قول ابو عوانه  
 عن قتاده ما جالس فقیهنا قط الا فضل الحسن علیه و کفت  
 ابو عوانه از قتاده میگوید قتاده که نه شنیدم فقیه را برگز  
 مگر که تفضیل داد آن فقیه حسن بن سوس را بر خود و قال علیه  
 بن عمر الفواریر عیسی بن حارث بن وروان کنایه عن ابیوب فیله  
 رجل عن حدیث من حدیث الحسن بن علی که او که از شما تفضیل  
 ابیوب عقیله



عجوب انضام را بخت غضا شد قال هم ضحكت قال لا شئ  
یا ابابکر فان ضحکت لکن ثم قال ایوب الله و الله ما رأت عینک  
رجلا طکان افقه من الحسن و کففت عبد الله الرحمن کففت  
حاکم بودیم نه ایوب پس کسی سوال کرد ایوب در اشخاص از  
حدیث حسن بصری که در چنین و چنان بود پس خنده کرد  
اشخص سایل که روایت حسن بصری را ضعیف میدانست  
پس غصه کرد ایوب غصه سخت که ندیدم مثل آن غصه کففت  
ایوب از چهره خنده کرد و گفت اشخص نیست چیزی بیا  
گفت ایوب نه خنده بیا از غیر پس گفت ایوب تحقیق  
حال آنست که قسم خدا ندیدم چشمها را تو کسی را بزرگتر که در  
فقاہت زیاده باشد از حسن بصری و قال عبد الرحمن بن  
الحبارک عن حماد بن زید سمعت ایوب یقول کان الرجل  
یکلم الحسن ثلاث حج مایا له عن سنانہ و سنانہ و کففت

[illegible]

[illegible]

در هیچ مذکور پس انکار کرده آنرا جامع از اینها نماییست که در آن  
یک جامع و قول مشتق را جمع است بر قول ثانوی منکرین جماعت  
سیوط رحمه الله انرا تصحیح کرده اند قال الحافظ السیوطی فی کتاب  
الفرق و هو ای الاشیاء هو الرابع عندی و صرحه گفت حفظ  
سیوطی در شرحه ان مخاف الفرق که اثبات سماع حسن بصری  
از علی بن رافع است نزد من چندین وجوه و قد ذکره فی کتابه  
المختصر فی نه الخیاره و تحقیق ترجیح کرد اثبات سماع راضی  
مقتضی یعنی در کتابی که منسحب فیما بین است فانه قال قال الحسن  
بن ابی الحسن البصری علی بن فضال بن ابی طالب رضی الله تعالی  
بس تحقیق بسیار مقدمه گفت که گفت حسن یعنی ابی الحسن  
از ابی ابن ابی طالب رضی الله تعالی روایت حدیث و سماع حدیث از  
علی بن ابی طالب و قیل لم یسمع من قوله کفیه شد که سماع مذکور حسن بصری  
از علی بن ابی طالب و نه علی بن ابی طالب العیارة الحافظ بن جریر الطبرانی

که در این کتاب در بیان عبارت این بر عدم سماع این جزو و الظرف  
 مختار و در کتب بعد از این سماع صحیح و لکن بعد از گفتن روایت  
 عدم سماع ترجمه داده این ترجمه حسن البصر را و صحیح کرده سماع  
 را هم ساق الوجوه و البرقه سماع پس روان کرد کلام در بیان این  
 که ترجمه و نهاده بر سماع حسن فن شاذ و غیر از اینها فی الواقع  
 بسبب و در سماع و تصدیق سماع سماع به پس که که بخوابد  
 باید که رجوع کنند آن طرق را و فتاوی و بسبب و در کتاب سماع  
 که که تصنیف شایسته است و در سماع و در سماع و در سماع  
 ای اخاف العقیق تمامه و در او علیها ما نیاید الباقی پس تحقیق  
 آن شیخ را و در آن کتاب و الفرق که تصنیف بسبب و تمام آن  
 کتاب و در او کرده بر و آنچه مناسب مقام بود و از الصالح السماع  
 و اللغات و قد وصل سند تلقین و در من طریق الحسن و در سماع  
 محمد و در سماع و در سماع و در سماع و در سماع و در سماع

حاصل کرده و وصل کردند سند تلقین ذکر از حسن بن علی بن حنیف که در دست  
 کرده و هم از صوفیه و هم از حفاظ و آن صوفیه حفاظ و حدیث اند و  
 حافظ موصوفه عالیست و در علم حدیث کمالی و ظاهر و باطن و فقه و اصول  
 انظار و بصیرت و علم و طریق شیخ زین الدین بن علی بن ابراهیم حاکم و حافظ  
 به فنی که وصل کردند سند تلقین ذکر از طریق شیخ خود که در این  
 خواص حدیث و احادیث مقدم علی سایر در حالیکه در اصول  
 ثابت شده که در دایره مثبت مقدم بر روایت ناقص است کما  
 وصل سند تلقین ذکر از کبریا صبح جواب و است یعنی چون ثابت  
 صحیح نزد محدثین را جمع شد با وجود موافقت صوفیه عالم که در و  
 محدثین حفاظ و موافق قواعد اصول است پس حدیث تلقین ذکر  
 بزرگ صحیح تر باشد از احادیث کما فی الحدیث و دایره و این کما  
 مذکور بطور اصطلاح و زبان علم حدیث است و اما اکابر این  
 طریق فهم علی بنیه من بهم فی النفی و الثبات فی امور الشریع  
 و غیره

خود بر نفس با خبر موافق بر اقرار و ما بر کلان اهل کشف پس است  
ایشان بر دلیل است که نه اند ابرایشان القای شود پس  
و قهراً ثابت کنند خبر و خبر کنند پس آن خبر موافق واقع  
در نفس است و است شیخ اکبر در باب یکصد و هشتاد و هشت  
از فتوحات نوشته که ب حدیث مرویه از ثقات یکی  
ما هستند صحیح در نفس اندر نیستند و با اعلیٰ ضعیف همه  
ضعف ظریف یا بولک و ضاع و مدلس در نفس الا صحیح اند  
پس این شرطی که در کتاب مکتب صوفیه آورده بر بعضی از اهل حق  
تعالیٰ بدانکه محمد بنی که حکم میکنند بر حدیث که صحیح نیست با  
موضوع است که ایشان این نیست که در نفس با خبر نیست  
یا مخرج است بلکه مرادشان آنست که بحسب رایت دارند  
صحیح نیست پس میتوان از فریب که محمد بنی که آن حدیث صحیح  
نست و نفس الامر که در حدیث از علم بصورت آن نباشد و این

عاقبت عالم به علم ثابت باشد و معنی قول اینست که هر آنکه  
که ذکر کرده ام معنی است در کتب اصول و فروعی تمام شده که در  
ابراهم خان فیض الله شک با الاستصحاب و ظاهر است  
فی حکم الغیر و ان کان مثبتا من اثبت نیاید و فی احکم  
کان مثبتا من کان ثابته یا ثبوت الاصول پس اگر گفته  
شود که تحقیق کیست شک میکند به استصحاب و ظاهر حال  
پس آن شخص در حکم نیست اگر چه در ظاهر مثبت باشد  
استصحاب نیز هست که آنچه در میان حال مثبت ماضی بر آن  
قیاس نیاید مثل آب آساید و حال منقطع نباشد که یکبار  
در زمان ماضی نیز منقطع نبوده و کسی که ثابت کند یا در علم  
مثبت باشد اگر چه در ظاهر غایب بود مثلاً که یکبار این آب غایب  
نمست زیرا که اندر یاد آورده ام و تا حال حاضر در چشم حاضر  
ثابت است این قاعده است در اصول و فروعی است



شبه المعاصرة فهو في حكم الناقص كمن يابست كذا اتصال احاديث  
حسن بصره وحيث متجاوز بودن او با عياره پس ان شخص در حكم  
ساقط است كذا كذا ميكويد كه علم بالاقصال نولدم پوشيده تمامه كذا  
الاقصال از جواب حسن است كذا خود كه يونس با بشد و از صريف  
نقصين ذكر اثبات بوجود معاصرة نيست پس اين اعراض كذا  
شك كه اثبات الاقصال به مجرد معاصرة فايده من غير الاقصال  
بوجود المعاصرة ميگويي منعه زائدة علم وفي حكم المثبت و كذا  
غير الاقصال حديث حسن بصره ميكند با وجود هم عصر بودن حسن  
با عياره پس نا باشد بان شخص در نفس المعاصرة اذ علم و در حكم  
مثبت باشد كذا كه جميع اوقات استقرا كرده و حاضر بوده  
و خود الاقصال در يافته قلت ابن طاهر الناقص بالاقصال  
بوجود المعاصرة والاجتماع في الالانته الشريفة شهر بعد شهر  
شهر في الشهر الشريف و جواب الحسن في سوال تلميذه يونس

شك

بن عبد بنک لم ندرک زین رسول الله علیه و سلم  
 و نقول قال رسول الله علیه و سلم انی نور و انی نور  
 انی نور من نور الانوار بعدد اسماء الله و تسمیة  
 لای ذرعه بنیة الحسن بن علی بن ابی طالب رضی فی سن اربعه  
 عشر و قول علی بن الحنفیه برویه الحسن علی بن الحنفیه  
 فی ذلک و قد شرفا و تعظیفا بالاسم فاعلموا انهم جزار الکائنات  
 است میگویم در جواب اگر هست نانی که غیر اتصال ممکنه باشد  
 و دلائل مذکوره بر اتصال پس اظهار زیاده علم بر نافی لازم است  
 و مجرد احتمال زیاده علم کافیه است و از دلائل ممکن مکی و مجرد  
 معاصره و توهم اجمال حسن با عارضه هر دو در حدیث مذکور  
 بر روز در مسجد شریف است و خبر میگویم جواب حسن به شاکر خود  
 که یونس باشد چنانکه گذشت که ما هم رجوع این جز از قول عدم  
 اسماء بر نانی و تسمیة علی بن الحنفیه قول لای ذرعه بنیة  
 بنیة و در حدیث

و در چهارده سالگی ششم قول علی بن سعید مدین حسن

عمر بن عیسی و رضا را در مدینه و آن نیز الاتصال بوجود الحاصره

با احتمال عدم و ادعای زنا در عالم عدم اصابت نمودن یونس بن

عبید و الضیاء نقیسی و رجوع ابن جریر قولی قدیم و غیرهم

من المحدثین رجوع احمد نخاسی فی السماع فامثبت اولی کلام

من عبارة التوضیح ان احتمال النفران بعرف بدلیل و ان بعرف

بنار علی عدم الاصل بنظره فذلك فان تبين بالدلیل يكون

كالاتبات وان تبين ان بنار علی عدم الاصل فالاتبات يكون

و اگر نیز ممکنه فاف الاتصال بالوجود و محاصره جهة احتمال عدمه

محاصر فاما محاصر که جایز است عقلا و در امور حکمیه و این

نفر زنا در علم را با اعتقاد آنکه قول یونس جواب مثبت و همچنین

قول ضیاء نقیسی و رجوع ابن جریر و قول دیگران از محدثین و در

سماع و است نه پس از قول ابن نافع قول مثبت اولی است

چنانکه نفی می شود از عبارت توضیح که نوشته اگر احتمال دارد  
 نفی که معلوم شد از دلیل و احتمال و این که بنا بر نفی بر عدم اصل  
 است که احتمال در اینجا عدم است و وجود حلاوت پس از آن  
 که در این نفی بنا بر آن بر کدام چیز است بر دلیل است یا بر  
 عدم اصل پس اگر ظاهر شود که نفی از دلیل است باشد نفی منتهی  
 به اثبات و اگر ظاهر شود که بنا بر نفی بر عدم اصل است پس اثبات  
 اول است و ازین معلوم می شود که نفی را می توان بر اثبات درج  
 وقت نیست بلکه یا ساریت یا حرجی قال العزاد و غیره  
 بطبیع صحیح المسلم فی الیقان الحجج مقدم علی البتیل لان ذلك  
 فیما انفادان الحجج و ثبوتها مفسر اسباب لان ذلك یقبل الحجج  
 او انهم یکن که تلك و کفایت نوایه بر شرح خطبه صحیح مسلم و  
 گفته می شود که حجج مقدم است بر بتیل زیرا که این تقدیم  
 حجج و قبح است که باشد حجج ثابت مفسر باشد و حجج  
 و اگر منکر است

فهرست کتب نیست بر سر قوس کرده شود و چون در قفسه کتب غنیه  
ایستاد و به شرف طبعی که به دست قوس مزبور و از قفسه این مقام  
بر ابراهیم علی بن محمد بن طایفه از حدیثین اندوزان و صاحب علم  
فی الکعبه و الاخر علی بن طایفه از حدیثین اندوزان و صاحب علم  
شرفی و صاحب قوس در این باب قوس خدا و اخذ و امن مقدمه  
یعنی ناز در مقام ابراهیم که جابریست است بخوانید و نگاه  
تطبیق میان دو حدیث که یکی در حالت میکند بر ناز که از  
پیغمبر خدا علیه السلام در کعبه و حدیث دوم بر ناز که از آن  
حضرت ناز بر ابراهیم و اجمع اهل ادریس علی بن محمد بن طایفه  
بلال بن رباح بن شیبان بن قریظ بن کعب بن لؤی بن غنیم  
قال است یعنی اطفال کردند اهل حدیث بر اینه که در حدیث  
بلال بن رباح بن شیبان بن قریظ بن کعب بن لؤی بن غنیم  
است حدیث است که روایت بلال بن رباح بن شیبان بن قریظ بن کعب بن لؤی بن غنیم

مقاله

[illegible]

[illegible]

این جمله بر تمام کلام این عارف و انظار بر قول این  
چون جمله است معلوم شود این از لفظ این که می گویند جمله  
باشد و آنچه بر این کلام است و بعد از آنکه ما می بینیم  
برای من این میقولی کلام بغیر تحقیق و شیخ ابراهیم که در این  
تقریب و این است و مستندانی حدیث است و پاک  
است که بگوید شیخ بدون تحقیق و علم من قومه و نه از این  
حق تعالی و اولی است که من الظاهر و اسرار و تحقیق این که  
برای این بهتر و اولی است که غلطی حدیث علیه و لکنیه و قبل  
الفاظ و غیره و این لفظ اولی است که ظاهر است که سبب این حدیث  
این حدیث است که میقولی تحقیق این حدیث است که سبب این حدیث  
که اصل این حدیث است که میقولی تحقیق این حدیث است که سبب این حدیث  
الحدیث است که میقولی تحقیق این حدیث است که سبب این حدیث  
که معلوم شد و این حدیث است که میقولی تحقیق این حدیث است که سبب این حدیث  
باشد و این حدیث است که میقولی تحقیق این حدیث است که سبب این حدیث



ما باشد معنی آن قول این است که چنانکه ذکر شد از تعبیر حسن بصری  
و سیاح او از این جهت است که در آن عبارت از خداوند است که در حدیث  
در حدیث که بشارت کنند از آن خود بودند و الله تعالی لفظ حدیث هر دو  
تأیید دارند تا یکدیگر در قول ابو الفتح طوسی این همه موافق  
اصطلاح اهل حدیث است پس ازین معلوم شد که آنچه گفته  
شد که صوفیه میگویند به تأیید تأیید حسن از عبارت خود که  
تأییدش اصل نیست این قول صوفیه اصل ندارد و ضعیف  
است تا در یک شیخ از اهل حدیث از یک شیخ او بداند که در حدیث  
بمعنی یا در کوفی زبان است در لغت جوان منقسم به چهار وجه  
چهار آنست که در حدیث خود و حدیث آنست که در حدیث خود و حدیث آنست  
در حدیث خود و در بیان قرارة چهار وجه منقسم است که ذکر  
چهار آنست که در حدیث خود و حدیث آنست که در حدیث خود و حدیث آنست  
چهار وجه منقسم است از حدیث خود و حدیث آنست که در حدیث خود و حدیث آنست

رحیم الله تکریم الله الله الله بنیت نذرة میکند که این اینست  
 از قرآن است در کون و قیوم و در حقیقت و واقع است و در  
 رکوع دوم سجده و در کون و قیوم و در حقیقت و واقع است و در  
 در لغت به ذکر با لفظ تعجب میکند زیرا اشغال معنوی است و  
 در ذکر ساینه توجیهی نیز هست از آنکه او مفید نیست و عادت  
 نیست نه عبادت و نه ذکر و نه فرموده اند که هر چند عادت است  
 لکن بر او عمل است و طلق ذکر ساینه و قبل بسیار است  
 از جهت سبب فراوان ذکر است از شیخ کامل و مکمل از حدیث و بیان  
 کفایت نمیکند و بعضی حقوق به بعضی از حق بسیار میگوید  
 به چنین و تعلیم از آنرا اختیار کردن محمود را در حدیث است و از حدیث  
 است آنکه از حدیث نیز واجب است از باب است و فی  
 الاما ویت و انشاءها بایست که در بیان احادیث که در حدیث  
 از حدیث و حدیث کرده و بیان متکمل بودن آن را در حدیث



که در اتصال حدیث کثیره مذکور است مخفیست این که چون بگویند  
 شد که هر معنی متصل است نزد امام احمد بن حنبل و به بیان وجه  
 دیگر نه بلکه در وجه دیگر نیز ملاحظه و ملاحظه می باشد ضرورت است که در  
 این الاثر در اصول جامع التمهول قال احمد بن حنبل و از او روایت  
 عن ابنه عیسی بن ابی اسد علیه السلام فی الخمر و الخمر و الخمر و الخمر  
 و الخمر فی الاصل و الاصل و الاصل و الاصل و الاصل و الاصل  
 و ما لا یحکم و لا یرفع فی الاصل و الاصل و الاصل و الاصل  
 اثبات القضا یعنی حدیث مذکور متصل است زیرا که گفت این  
 اثر در جامع الاصول یک گفت امام احمد بن حنبل که در حدیث مذکور  
 علیه السلام و الخمر و الاصل و الاصل و الاصل و الاصل و الاصل  
 و الاصل و الاصل و الاصل و الاصل و الاصل و الاصل و الاصل  
 میگویم از من غیر از امام احمد علیه السلام در فضیله علمای اهل بیت  
 و مثبت حکم در رفع حکم نیست ما بنام کردیم و آن که در حدیث مذکور

انبیاء

وتمی تمام شد کلام این اشیر و انشد و نه الا سینه امین بحار  
ملاحظه آن که بیرون از محال الاستاد ثقات مامونین معلوم است  
و نه در اسناد نیست مگر از اینک و او بیان اسناد و ثقت باشند  
و مامون و محفوظ از غلط و نسیان و در حدیث کردن راویان  
اسناد و احوال شان معلوم باشد و لا شک فی ان هذا الحديث  
من الاحکام العالیة و لا شک فی ان کتبیه مکرر از احکام  
عالیه است مثبت عدم مواخذه بر احوال شکس و لا نقل قد  
المحدثین فی صفه الشیخ ابراهیم الکرار عن شیخ صفی الدین  
المشهور بالفتاوی شیخ عثمان بن الجوزی عن ثقات المحدثین  
و الحفظ کما یسجد ذکره اتفاق وجه دوم است بعد از این  
نقل که در اثر ابراهیم که در بیان شیخ خود کتبیه باشد از این  
مجموعه از غیر ایشان مذ ثقات است بخین چنانکه گذشت اکنون که  
شیخ ابراهیم را شایسته است که بر سر کتب و لان یوشن عید

الدرر من محمد الحسن صرح سماح الحسن بن علي المرتضى كرم الله وجهه

الجواب الحسن بن محمد قال قلت قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم لم تدرك من صلى الله عليه وسلم لم يدرك بقا من الكون

ووجه سوم است یعنی حدیث مذکور متصل است جمله آنکه بولش اگر

حسن بعد از تقی است که وجه سماح حسن از علی کرم الله وجهه زیرا که

حسن بعد از تقی جواب داده مشکو در آنکه سوال کرده بود که شما از

پیغمبر علیه السلام روایت میکنید و حال آنکه زمان پیغمبر علیه السلام

نیافتید چنانکه گذشت از زری که حسن جواب داد که در آن صورت

روایت آن جایز است و وقتیکه روایت حسن از علی در صورت ذکر کردن

حکایات علی بن در وقت ذکر کردن بطریق او میباشد حدیث

دویم قال الامام احمد بن حنبل صنف مسند علی بن عبد الله

قال صنفه ابن قاسم صنفه ابن قاسم و حدیث عثمان قال حدیث امام

عزیز و حدیث الحسن بن علی بن النعمان علیه السلام قال قلت قال

عزیز

[illegible]

جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه فی تدریس در اندیشه  
شرح تقریب خلاصه فی بیان و معانی این کتاب و فی بیان و معانی  
بن حنبل عشر ان عشر ان لیست بسوا من زلا ایضا علی بن  
زیر که گفت جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه کتاب مذکور که شرح  
ست چیزیکه حدیث کرده اند از اجداد مسلم که گفته شده اند از احمد  
بن حنبل که گفته اند ان بنی دیر برابرینند در ترتیب پیش  
همین قاعده است که حدیث معنعن متصل است فان التعلیل  
رواه فی الفایه بسنده الی ابی داود قال سمعت احمد قلی لیه  
ان رجلا قال من عروۃ ان عائشة قالت قال رسول اللہ صلی  
عروۃ عنہ فی خطبۃ بسوا او کسر تحقیق خطیب ایگره عدم  
مسوۃ عنہ ان بنی دیر برابرینند در ترتیب پیش  
شنیدم احمد را که گفته شده در این کتاب که حدیث معنعن  
تحقیق عایشه گفت از منبر خدا علیه السلام حدیث معنعن گفت



باز عروه از عایشه را در این بر دو لفظ برابر اند و یک معنی دارند و این  
 قال کیف نزل السور ایسیر فی السور اکثرت الحمد و الحمد این بر دو  
 لفظ برابر باشند نیست این بر دو لفظ برابر باشند و این هم یکی  
 لان عروه فی اللفظ الاول لم یستعملت عایشه و لا اور القصة  
 طاعت در سوره لفظ التثانی فاستدلوا بالجمع و کانت معمله  
 پس خبر این نیست که فرق کرد امام احمد در لفظ عروه و ان را که  
 عروه در روایت بان اسناد کرده قول السور عایشه و عایشه  
 قصه را پس باشند این قصه در سوره و احتمال دارد که همان عایشه  
 و عروه را و نیز یکی باشد و اما روایت عروه بلفظ عیشه پس اسناد  
 کرد عروه در ان قول سور عایشه و عیشه پس این روایت متصل  
 که همان عروه و عایشه را و او را یکی نیست از معنی تمام کلام  
 سیوطی و قال النوازی فی التقریب قال احمد بن حنبل رضی و عایشه  
 لا یلتحق النکاح بها یعنی بل کیون منقطعاً حجت تبیین السور



احتمال است که آن گفتنی نیست و بجهت آنکه از اتصال محال  
 میگذرد و قیاس از این جهت بعضی اهل العلم این را نمی  
 بپذیرند مطلقاً احتمال انقطاع و در کذب مردود و با جماع  
 و گفتن از او نیز که رفته بعضی علمای سوری این که محال گرفته نمی  
 شود بحدیث که در روایتی بعضی باشد مطابق در بعضی اوقات  
 بر این احتمال انقطاع و این حدیث با جماع اهل علم پوشیده نماند  
 که روزی که سوری اطلاق عدم احتیاج است و احتمال انقطاع  
 در عینیه باشد است و این را غیر معاصر در روایتی بعضی گفته است  
 است و حدیث منقطع باشد لکن قول به عدم احتیاج است  
 مطلقاً نیز باطل است و عینیه لزماً معذور به احتمال است باقی  
 چنانکه از ظاهر روایت معلوم شد و احتمال انقطاع در غیر معز  
 نزد علمای و وقتی که در روایتی است که روایتی باطل است  
 چنانکه از حدیث نیز ثابت شد پس آن روایت احتمال انقطاع

۱  
 پانچت وقال الله في مقصدته شرب من ماء من ماء من ماء  
 بل نقل الامام في اواخره ان الاستاذ المعظم به علم المصنف  
 بسمعة مجر كون المعنف من المعنف عن غيره من واحد فانه علم  
 يثبت اجتماعها وكذا في الاخرين في مقصد شرح ابيهم مسلم  
 من باب مسلم عليه السلام اجماع غلط كذا في احوال صحيح خود كه تحقيق  
 لمصنف كذا في مقصد راية معن بانفسه حكم موصول في مقصد سبعة  
 بودن رواية سمعته عن ابيهم علم خود كذا في مقصد ثابت نشود اجتماع  
 بر دو مسافر فان قيل علم من قول قنطرة والله حدثنا الحسن بن  
 بدر بن عثمان فانه و ما حدثنا سعيد بن المسيب بن عبد الله بن عثمان  
 و ما حدثنا سليمان بن ابي عبد الله بن عثمان فانه و ما حدثنا الحسن بن  
 مالك بن الحسن بن سعيد بن ابي السب لم يلق ابا له سمع من غيره  
 بن ابي طالب كرم الله وجهه لان علي بن ابي له سمع من غيره و ما  
 حدثنا الحسن بن عبد الله بن ابي السب و ما حدثنا الحسن بن عبد الله بن  
 قنطرة بن

باز  
لقد در غیر حدیث بگویم که فاعلیت از روی این حدیث  
مسجد بنی هاشم است چنانکه در حدیث آمده است که در آن  
محل پس از گفته شود که معلوم شد از قریب قنده که حسن  
بهری از صحابه بدر بر روی آن گزیده و مسجد بنی هاشم  
که مسجد بنی هاشم باشد و اینگونه است بر روی آن که در آن  
قنده گفته که قسم خدا که حدیث کنایه از مسجد بنی هاشم  
که بدر باشد حدیث کنایه از مسجد بنی هاشم است  
یکی از حدیث بنی هاشم که بدر بر روی آن گزیده است  
بنی هاشم و این مسجد بنی هاشم از بدر بر روی آن  
بر اسطبلان شده و در اسطبلان شک نیست که در مسجد بنی هاشم  
پس از این حدیث و حدیث از حدیث بنی هاشم است و در اسطبلان  
و حسن و مسجد را احاطت در حدیث بنی هاشم است پس در حدیث  
حسن از حدیث بنی هاشم است که در حدیث بنی هاشم است

بجانب وجه اول اندر لغو من مضمون قیاس الحسن من

المبطلی نقیضه عدم دوایه الحسن بسجری حسن لا ملازم

عدم مثبته الحسن بر یا جواب و لا حاشه از اعراض

نکوتی چند وجه اول جواب آنکه مفهوم نشود یعنی لازم نمی آید

از حدیث نکردن حسن بغير قیاسه را از صحابه بدست آنکه

حسن بغير قیاسه اندر حدیث مثبت نکرده اند لکن بی ترتیب

گفته اند و روایه از عیال و غیره منقطع و بکسر طلق و اگر چه

در روایه منقطع حدیث نیست بلکه صحیح اولیایانند و این قیاسه

حسن بغير قیاسه و سبب او ثابت شده بدین بیان که بر حسن

الاحوال بر امتحان باشد و اصل جواب منع نزوم عدم مدینه

حسن از بر سر از قول قیاسه چنانکه کلام تنزیل بر آن حده می کند

بس مفهوم مقابل منطوق است و لا یغیر یعنی تا یلزم قیاسه

این قول قیاسه قال الحسن محدثان چه نیست لکن قیاسه ما حدیثا

الحسن

این خبر از این منبع که لازم است عدم روایت حسن از قوی قلم  
 مذکور اگر تکلیف قیاده که گفته است حسن از قوی که حدیث مذکور  
 دارد بدین گونه گفته قیاده و همچنین بلکه گفته که حدیث مذکور را حسن  
 از پدرش یعنی صاحبنا از قوی حسن میگوید و لازم میآید که حسن را  
 روایت از پدرش نباشد و همچنین نیست بلکه حدیث مذکور قیاده است  
 او قال قیاده کل حدیث اخذ الحسن من اصحاب ولدت بعین جعفر بن  
 ادریس ساسا و اخذ الحدیث الواحد من اصحاب و اخذ الحدیث  
 الواحد من اصحاب کثیرة یعنی ابی هريرة و سمرة بن جندب و غیره  
 بن زید و معتقل بن یسار و غیره و حدیثی که به جمیع روایه  
 یا لازم از قوی قیاده مذکور عدم روایت حسن از پدرش نیست  
 میشود که با قول مذکور گفته باشد قیاده هر حدیثی که حسن از اصحاب  
 و تابعین اخذ کرده خواه آن حدیث متصل باشد خواه متصل و  
 خواه یک هم باشد از آنکه صحابه اخذ کرده خواه از اصحاب

منعده همه آن اهل بیت حدیث کرده و جمیع زوایان بدو را  
بر تقدیر بدو قوی ظاهر است و آن ترند و منیر اما در این من قول  
قناده قیس از هر علم روایت الحسن و حمید بن الحسین بن  
بدری لقناده و اگر منقول کنیم از شیخ سابق و تسلیم کنیم مقدمه  
منوعه و جز آنکه اراده کرده باشد از قول قناده از درو قیس  
بودن دلیل عقلی که باید و آن مراد شما عدم روایت الحسن و حمید اند  
بعد از قناده است لکن قناده صحیحه لاریب قیوم و التانی  
الروایة الحسن بن علی بن محمد و بدری آخر و حمید بن الحسین است  
سعد بن مالک بن شری بن قناده و لقناده و عاقلاً لا یطعن فی قناده  
بیان قیاس است یعنی اراده مذکور شما جهت آنست که قناده  
صحیح با حسن بعد از او و بلا شک پس اگر حسن را روایت اند  
بدری را بود و حمید را روایت اند بدری بن سعد مرید پس شیخ  
گفت حسن و حمید را بر قناده و ایان مکررند و اولاً از من  
است بزرگ



است زیرا که حسن که حیدران روایت را بیان نکردند پس معلوم  
 که در مورد روایتی که در این مقام است قیاس آنها را با روایات  
 نقلیه در یاس معلوم شد بقیاس مذکور که حسن و سعید ندیدند  
 و ملاقات نکردند بر سر این علم می بینیم است که روایت  
 و ملاقات مستلزم روایت باشد بخیر که حسن و سعید در این بود  
 بر اخذ حدیث و ملاقات نکردند مگر برابر اخذ حدیث والا  
 قیاس مذکور بر تقدیر حتمی دلالت بر عدم کفایت نمیکند بر عدم روایت  
 و ملاقات فیکنون روایت الحسن علیه السلام متعلق است  
 روایت حسن از علی بن مرسل بواسطه متصل بواسطه فقال  
 لا یلزم من عدم روایت الحسن علیه السلام نقیضه ان ما یکنون الحسن  
 روایت متصله اصلاً علیه السلام این اصطلاح کرم اندر وجهی گفته  
 شود در جواب که لازم نیست این روایت نکردن حسن بصری  
 از علی بن مرسل که این روایت حسن را بر روایت متصله برای

حسن بن علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و جانشینان او  
 مذکور در این حدیث از علی بن ابی طالب نقل شده است که  
 پس حدیث مذکور متصل نباشد و علتش غیر قناده متصل باشد  
 لان یونس بن عبید الله قال ابو یونس فی حدیثی یونس بن  
 عبید الله قناده لکن یونس من اصحاب الحسن و قناده  
 یونس من اقرب یونس دوی الحدیث عن الحسن عن عمرو بن ابی  
 یونس روایت کرده حدیث از حسن بهر از علی بن ابی طالب و ابو ذر  
 و عثمان بن یونس گفته که او نزد من و من نزد قناده است زیرا که یونس  
 از اصحاب یاران حسن است بزرگوار یونس بن ابی طالب  
 الحسن انک قلت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما ادرکت  
 زمان الرسول فاجاب الحسن انی احدثت حدیث عن علی  
 و ما ترکتم اسم علی الا سنا و لا اعلی حدیث زمان الجی و کففت  
 یونس که سنا کردم حسن بهر از علی بن ابی طالب و ابو ذر  
 علیه السلام

[illegible]

چهارم در سره کردن مردم پس کسی که او را پیچیده تعریف و تحریف  
 کنند سخنش معترض است به انصاف و انصاف به انصاف و انصاف به انصاف  
 ابو جعفر محمد بن یوسف شیخنا الامام الله اعلم الله فی  
 القادح الحق الخفیة حدث الثم جبال الدین ابو الجی  
 الکلبیة المزیار المثنی الاغویة فی فیه راجع الحدیث کی فی  
 انفسر من و اسناد اگفت و پیچیده و تاریخ یوسف پسر عبد  
 الرحمن که شیخ فاضل نام است و علم و حدیث و احادیث  
 و سر و کنند احادیث صحیح از ضعیف و مرد و نقد از غیر نقد  
 و تحقیق کنند و فایده دهند علوم و عالم احادیث حدیث  
 که لقب او جبال الدین و کنیه ابو الجی و منسوب به قضا و  
 کلب که قبیلۀ اند و کلب قبیلۀ از قبیلۀ قضا و مرد و مشق و مرز  
 با کسر طبع است و در مشق و منسوب به عالم لغت و حدیث و عالم  
 کامل فن لغت بود و منسوب به منسوب به فقه و منسوب به

۲۸  
 کتاب  
 شرحی که یکی از اجداد محمد بن ادریس شافعیست و عامه در  
 کتب معتبره است و شافعی در مکتوبات و خطابت و صواب در  
 نسبت مذمت بزرگ شافعی است و منسوب است بر روایت اهل  
 که از اصحاب بزرگ و است و الیه المنتهی فی معرفة الرجال و  
 طحاوی هم و بسور نیز است منتهی در معرفت رجال ثقه و  
 غیر ثقه و طبقات مردم و منظره که به تهذیب الکمال علم  
 فقه من الحفظ و کسی به میند که کتاب فزیه نام او تهذیب  
 الکمال است میداند و مرتبه فزیه از حفظ فزیه است مشکه و لاری  
 هو مثل نقشه اعینیه معناه پس ندیم مانند فزیه و ندیه فزیه  
 مانند خود در معنی کمال علم و حفظ و کمال بنظر عبادین و  
 سلاطه باطن و تواضع و فراغه من الریاسته و قناعة و حسن حمت  
 و قله کلام و کثرت احتمال و بود و زیش مثل بر دین و سلامت  
 مابطن از آنکه تقویت نفس اند و تواضع با خلق خدا و قانع اقبال

در حجب رباست و قانع بر قلیل و نیکی رویش و کرم گفتگو و بسیار  
 برداشت و بردبار و گشاده خونسازی و تنزیه و تمجید و تکریم  
 الکمال و ته معرفه الرجال و هر کس محتاج است در تحصیل کمال  
 علی سویی کتاب در زیر که نامش نهذیب الکمال و معرفه الرجال  
 است المذیب و نهذیب الکمال و معرفه الرجال لعبد الغنی  
 المقدسی و آن کتاب در زیر که نامش کمال فی  
 معرفه الرجال است و تصنیف عبد الغنی است قال محمد بن یونس  
 ابو ریحان حدیث ثامنه بن عبیدة قال حدیثا عطیه بن محارب عن  
 یونس بن عصبه قال سألت الحسن بن علی بن ابی حمزہ عن  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و انک لم تدركه قال یابن  
 اخی نقیض الله عز و جل ما سألنی عنه احد و انک لم تدركه  
 عن ما اجترک ابی فی زمان کثیر و کان فی عمل الجاهل کثیر  
 کما فی قوله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و انک لم تدركه

ابطال

این کتاب جزایه فخری است که لا استطیع ان اذکر علی ما یوید  
 میفرماید که گفتند که حدیث کرده ایم از امام و گفت تمام کرده  
 کرده ایم از اعطیه از یونس گفت یونس که سوال کردم از یونس  
 و گفتیم یا سجد تحقیق تو میگوید که گفت رسول خدا علیه السلام  
 و حال آنکه زمان پیغمبر علیه السلام نیافتی گفت حسن از پیغمبر  
 تحقیق سوال کرده ام از جزایه که سوال نکرده از و  
 و اگر میبود مرتبه دو سبزه نوزد یک سبزه خیزد که در تحقیق من نه  
 زمان که هستیم چنانکه میبینی تو یعنی در زمان که اعدای حاکم  
 وقت اند و بوز حسن در زمان حجاج و هر شئی که میشنو از من  
 میگویم گفت رسول خدا پس آن شئی از حدیث است سوالی  
 اینکه فرمود زمان هستیم که طاقت ندارم که ذکر کنم عاصه را  
 اخبرنا بذلك ابو اسحق بن الداراج عن ابی جعفر الصدیق  
 از ما که اخبرنا ابو اسحق بن الداراج عن ابی جعفر الصدیق قال حدثنا ابو القاسم

[illegible]



خط و کذب نزدیک بر داشت اگر سماع به حسن و بصیرت  
علا کریم و جمیع سماع حفظ به و المقولته فلکانه بطعن و بکر  
المحدثین الذین یتمون به به و الروایة لکبریا که که افکانه  
سمعی حسن و بصیرت از عبارته به و مورد و حفظ سخن و حکایت که  
بر کویا که طعن و افکانه میکند ثن و افکانه اندرین  
روایة و القدر اثنه الكل و احد من المزایة و حسن مسند و حسن  
هذا الكل و راست کویا برای بر یک از برای حسن و بصیرت  
مسلم است و درست نزدیک به و القدر اثنه کل و جمیع  
سماع و ثبوت اثنه و این حکایت که اگر در حکایت میکند  
در صحت سماع حسن و ثبوت حقاقت بسیار و قال زبدة  
للعرفین و قدوة المحدثین مشیه قواعد الطريقة الجامع بین  
الشریعة و الحقیقة و در الطریق المستقیم شیخ ابراهیم بن  
محمّد بن سبک الکندی از شیخ زکریا بن محمد القدری

الله ربنا محمد بن محمد صاحب المقامات العالية والكرامات الجليلة  
 الشيخ ولي الله المرتضى سلم الله تعالى واقباله في حقها الميراث  
 كما يفهم من مكنون بالذرية سلم الله تعالى له ميان داود فرزند  
 الاجازة برزت اخلاصها الفاضل مولانا سید داود رولیه  
 صاحب البحار وخرجه من الکتاب السنه وسمند ادا ودر کتب  
 مشکوة المعانی بحج وقرارد بهمار وسماع الدار وروایت  
 الباقی مع قرارة لایلی علی الشيخ اید طاهر بن ابراهیم  
 لمیة بحج اجازة وقرارد علی والد الشيخ ابراهیم الله ورحمته  
 الشيخ احمد الفتی شیخ بن شیخ احمد الشافعی سلم الله  
 نباه الله نباهه في امراب كلمة لا اله الا الله كفت شيخ ابراهيم  
 نذیه که او شیخ محمد بن شیخ وید الله کشف در محرم است در فون  
 چنانکه معلوم شد از مکتوب شیخ وید الله مغفور که بر میان  
 داود شکر خود فرستاده زیر کلام آن مکتوب می باشد

کتبه الله

# در بیان فضیلت ابراهیم

شیخ ابوسعید السدوسی رحمه الله علیه در کتابی که در قریه بخت ابی طاهر محمد بن

نشار کرد و در آن شیخ ابراهیم در بیت خود در حیرت سماع کرده

و اوایل با قریب ستم و مشکوه خوانند و با قریه اجازه گرفته

گفت شیخ ابراهیم در رساله خود که مسمی به انباء الانبیاء

خبردار کنند مشرق و مغرب و آن رساله در تحقیق اعراب کلمه

طبیعت و صفت مذکور الشیخ جمال الدین ابو الحسن بوسف

بن عبد الله بن طایب الکوری فی رساله ریحان القلوب

فی التواصل فی المحبوب مقول فایست یعنی گفت شیخ

ابراهیم در جمله اول که بر سماع حسن بصیرت و الیست خیریت

که ذکر کرد او و ابوسف در رساله ریحان القلوب سال عطا

رضی الله عنه النبیه صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله

و معنی عطا افریب الطرق الیه الله اسما سهل علی عباد و افضلها

عنه الله تعالی فقال یا حیا علیک بما اوتی ذکر الله تعالی

فی الجملات سوالی که در عارضه از نبی صلی الله علیه و سلم پرسید  
 گفت عارضه ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر تو نازل گشت  
 مردی بزرگ ذی نین را بهما سوختند او آسان تر از اینها بود  
 راه نزدیک خدا پس فرمود پیغمبر خدا علیه السلام ای علی ما نم  
 گیر همیشه ذکر خدا را در خلوت و جماعت علی رضی الله تعالی عنه  
 بکذا افضیله الذکر و کل انسان فی الذکر من الله کما ان الله  
 چنین بزرگوار است و حال آنکه هم مردم ذکر کنند و الله تعالی  
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم با علی لا تقوم الساعة  
 علی وجه الارض من بعد محمد و رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم ای علی قائم نخواهد شد قیامت در حال که بر روی زمین  
 کسی باشد که ذکر خدا میکند فقال علی کیف اذکر یا رسول  
 الله پس گفت علی چه طور ذکر کنم ای رسول خدا علیه السلام  
 فان فاعرض عنک و اسع منک ثم استتم فقل استغفر الله

۱۹  
 ۱۶

مرکب و اما اسم و زود در کمال خدا صلی الله علیه و سلم  
 از این جهت ثلث مراتب بنده گشته بود چشم خود و بشنود از ششم  
 مرتبه پس بگوید تو ششم مرتبه را بشنوم فقال البیہ صلی الله علیه و سلم /  
 سلم لا اله الا الله ثلث مراتب پس گفت نبی صلی الله علیه و سلم  
 کلمه لا اله الا الله سه مرتبه مغلضاً حینیه را فواصوتم در جای که  
 بنده کرده بود در چشمها و خود و بلند کردند و از خود و بی رضی الله  
 عنه یسبح و در حالیکه عیضه می شنود ششم قال لا اله الا الله  
 ثلث مراتب البیہ صلی الله علیه و سلم یسبح پس گفت  
 عیضه کلمه لا اله الا الله را سه مرتبه در جای که نبی صلی الله علیه و سلم  
 می شنید و ششم لقن علی الحسن البصری پس یقین کرد عیضه  
 ذکر حسن بصری را و شیخ اکبر در باب دوصد و بیست و ششم  
 از فتوحات نوشته که طریق علم و پیچیده که ماحوذ از حق باشد  
 و در طریقه اولیا ذکر است نه فکر و ذکر هیچ اسلحه که از ذکر کرد

شیخ ابراهیم تمام سلسله بطور مذکور یعنی حسن بصری تلقین  
کرد و گویا به خلیفه عباسی شد و همچنین بر شخص به خلیفه خود تلقین  
کرد بطورین مذکور کرده است ان قال وهو الشيخ عبد القدوس  
العصایی الشافعی وبعثه رشده عبد القدوس تلقین ذکر کرد  
به عبد القدوس و بر تلقین داده الشيخ عیاض عبد القدوس تلقین  
کرد و گویا بر سر خود شیخ عباس است و بر تلقین سیدنا شیخ زکریا  
لله الحمد تعالی الامام فی الشریعة والطریقة والحقیقة والنظر  
الاحمدی الیودیث المبرر مرکز و ایر الملک و الملکوت المحیط بالحق  
باذن الله ذری العزیز و الجبروت فرد زمانه غوث اوانه سید  
صفا و الدین احمد بن محمد در جنة المردیة الشهید القبطانی شیخ نقی  
الله تعالی به فی الدین و شیخ عباس تلقین ذکر کرد و شیخ صلی  
احمد قشیری و بر تلقین خلقا لا یحصیهم الا الله منهم ملتبس کما  
و بر کاتب ابراهیم بن حسن بن شهاب الکوری فی الشجر و یان

محکم بصیرت حاصل نکرد که کج بصیرت را از بس بصره او کمان  
به کلمه غلم الاخرة والتدکیر بالهول والتنبیه على عيوب النعم  
وآفات الدخان وخواطر الشیطان ووجوه الخذلان مهتدا که بود  
حسن بصیرت که کلام میکرد در علم آخره و قیامت و یاد کردن موت  
را و در تنبیه بر عیبها و نفس من آفات که در ایمان پیدا شود از  
خواطر شیطان و در طریق بر میز کردن آنرا که خواطر شیطانیه  
و دیگر با آراسته در غیایه و تقصیر العبد فی شکره و ذکر میکرد حسن  
بصیرت داشتند از خدا را و تقصیر بند و در شکر خدا بر سر نهفتند  
و بیرون حقارة الدنیا و عیوبها و نقصها و قلیلة جهدها و سستی  
میکرد حسن بصیرت مردم را به محقر بودن دنیا نزد یک خدا و عیوب  
دنیا و نقایص او و کم بودن او به نسبت آنچه و محط الاخرة و  
اهوالها و شناس میکرد به بزرگی آخره و جزایر هولناک که در آن  
خواهد شد از تنهی کلام الغرایه تمام شد کلام غرایه که دال است

بر ملاقات حسن و حسین علیهما السلام در بصره و بر آنکه ولادت میکنند  
 وقتی که حضرت علی رضی الله عنه و بصره آمد حسن و حسین بصره بودند و از  
 خارج آمدند بصره و کلام او شنیدند پسند کردند که مثل قصه خروان  
 دیگر که بکلام آنها که بودند بخورد و قال مستند اهل الحديث و  
 الصوفیه شیخ ابوطالب الحاکم النجاشی مستند به الدیرین  
 شرح باب التوکل و البقی من شرح سنن ابن ماجه گفت  
 شیخ ابوطالب بکر که سند میکنند به کلام او اهل حدیث و صوفیه  
 و سند کرده و میر در شرح باب توکل و یقین از سنن ابن ماجه  
 قال قال ابوطالب الحاکم عیسی بن مریم علیه السلام یقول  
 انظر وادع گفت و میر که گفت ابوطالب بکر که بود عیسی بن  
 مریم پیغمبر که مرگفت به بنید تا آخر قصه یقوت القلوب  
 متعلق قال اول بیت که قال مستند اهل الحديث است یعنی  
 گفت ابوطالب بکر که کتاب خود که مسمی بعزت القلوب است



لما دخل عاكرم المسجد وجد ابصاره جعل يخرج القصاص من المسجد  
بركاهه واخل شد عياره بصروا بالمشروع كركه خارج ميكر فقصه  
خونازار از مسجد و يقول لا يقص في مجلس و ميكفت عاكرم  
قصه كرده نميشود در مسجد يا حتى انتهى اسل الحسن بهو تكلم  
ما انكره رسيد به حسن بصير و رجا به كركه او كلام و وعظ ميكر و فاصح  
اليه بس كركش نها و سوي كلام بوقم انصرف و لم يرحل به حسن  
كشت عياره از مجلس حسن و خارج انكره حسن را و كان كلامه  
يشبه بكلام رسول الله صلى الله عليه وسلم و بود كلام حسن شباه  
به كلام رسول خدا عليه السلام اين مقوله ابو طالب است و راقي  
عثمان رضى الله عنه ابن ابي طالب رضى عنه و من بقى من العشرة عشرة  
و ديد حسن بصير عثمان رضى الله عنه را و عيار رضى الله عنه و باقى عشرة و فاصح  
ثم راقي من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من من  
صالحين و من من سنة نيف و عشرين من الهجره كركه سنة نيف

که تین و قیل الحاقیه پس در مجلسین بعضی اصحاب رسول مختار  
 علیه السلام از بیت و چند سالی سنه هجری تا نزد و چند سال پیش  
 تا صد گفته و قد کان الحسن احمد المکرین و بود حسن یک از بند  
 دهندگان و کان مجد محاسبه نکر و بود مجلس حسن بصیر  
 مجلس ذکر ابریکو ایضا مع اخوانه و اتباعه من النباک و العبا  
 فریخته خلوت میکرد در آن مجلس بارادان و اتباع خود که  
 عبادت کنند خدا بودند در خانه خود مثل مالک بن نویر و تابت  
 البانی و محمد بن واسع و ایوب و فرقد و عبد الواحد بن زید  
 فبقول اتوا نشر النور فکلم علیهم مانند مالک و تابت و محمد  
 و ایوب و فرقد و عبد الواحد که از حشایر عابدین اند پس  
 میگفت حسن بصیر یا مثل این جماعه بیانند که پراکنده کنم  
 نور علم را پس کلام میکرد در این جماعه مذکور را  
 فی السماع کاتب روم و در بیان سماع حسن اصحاب و پیغمبر

علیه السلام و نیفتی زمان رسول خدا علیه السلام پس جواب  
داد حسن که من حدیث میگویم از علی رضی الله عنه و نه ترک کردم نام علی  
را و راستا و کبریه ملا حظرتان حجاج ظالم که دشمن علی رضی الله عنه  
و قال یارب العالمین غفره الله ربی شیخ الشیخ النجفی  
فی بیان المرسل فان جمهور العلماء المرسل جهة مطلقا و  
الظاهر و حسن الظن به انه یأید حدیثه الا عند الصحابة و انما  
حدیثه بسبب من اسباب که اذ الحان یرویه فی حدیث  
غنی جماعه من الصحابة لکن عند الحسن البصری یقال انما اطلاق  
اذا سمع من سبعین من الصحابة و کان قد یختلف اسم علی رضی الله عنه  
الیه بالخصوص الخوف اعتنه و کف مولانا علی قاری و شیخ شریع  
غنیه و در بیان مرسل گفت جمهور علماء که مرسل جهة مطلقا  
جهة بنا بر ظاهر و حسن ظن بکسی که در حدیث که تحقیق او را  
نکر حدیث را مکر از صحابه و جز این نیست که حدیث کرده نام

همه را به جهت سبب از سبب شل آنکه روایت کرده آن حدیث  
 از بسیاری به نیر آنکه ذکر کرده شد از حسن بصری که گفت حسن  
 که باطلی میگوید این یعنی نام را در حدیث گفته اند و گفته اند که میگویند آن  
 حدیث از بنی هاشم و بنی حسن که کاف نام عیاری بنی هاشم و بنی حسن  
 میگوید جهت خوف فتنه و قال میسر الحدیث و الحفظ لم یکن  
 البخاری شیخنا فی الصغیر حدیثا لم یقال حدیثا فی عین عیال  
 عبد الصمد بن عبد الواسع قال سمعت خالد بن عبد الصمد الضعیف  
 یقول قال الحسن صلیت خلف ثمانية وعشرين بدریا کلهم لم یکن  
 گفت امام بنی در تباری صغیر که حدیث کرده اند از امام که گفت  
 محمد که حدیث کرده اند از او که گفت عین عیال که شنیدم عبد الصمد را که گفت  
 عبد الصمد شنیدم خالد را بر این بنی ضعیف که میگوید که گفت  
 حسن نماز که از امام پس است و پشت بدریا است اما آخر حدیث  
 و لایق باشد ضعیف کلمه لایق قال التواتر فی التقریب اذا قال الضعیف

الحقیق اندون

حدیث خود را پس بقول اهل بیت و گفته نشود

در او را که ضعیف است و قول ضعیف مطروح این غیر معتبر است

بیرا که گفت از او در تقریب و قبح که گویند محظنین

حق را و این که ضعیف الحدیث است پس در ته حدیث او

مستحق نیست و مراد آنست که حدیث از قویست و طریقی

رده نشود ضعیف را بل اعتبار کرده شود بضعیف و بلند

قال ابن رینک الحدیث كما قال في حق البعض من الرعین

به حدیث او معتبر است نه گفت بخار در حق او که منکر الحدیث

است بخانه گفته در حق بعض از رده است پس قول منکر الحدیث

معتبر نباشد و حدیث ضعیف الحدیث معتبر نباشد و قال

شیخ شیوخ الحدیث و الصوفیه شیخ شهاب الدین السهروردی

رحمه الله فی باب الارسال من العوین قال الحسن البصری

قد ادرکت سبعین بربا کان لباسهم الصمی گفت

هشتم در باب ششم از عوارف گفت حسن بعد از آنکه  
 تحقیق در یافتن معنی ملاقات کردم بمقال صحابه که بدری بودند و بود  
 چهارم شان صوف و القای فی حق تقدیر روایت قناده حسن الحسن  
 علی بن حمزه و اتصال الحدیث اللطیفی عنین الحسنی علی بن حمزه و لایزال  
 قول قناده الانفس حدثنا الذی بود شخص من سمعت و جواب  
 دوم بر تقدیر یکم روایت قناده از حسن از علی رضی بلفظ غریب است  
 باشد و ان روایت متصل بود آنست که لازم فرماید از قول قناده  
 مکر فرمایند که عرض حسن را خطاب کرده حدیث پیغمبر علیه السلام  
 نه فرموده اند و احتمال کنم در خطاب بدیگر گفته باشند و حسن  
 سامع باشد از قول قناده متعنی نمی شود و جاییکه از شیخ حدیث  
 شنیده باشند انجام ما حدیث گفتن درست باشد زیرا که  
 گفته خطاب است و کلام حدیث از سمعت و سماع نگاه چه خطاب پس جاییکه  
 مع حدیث متعنی است معنی سمعت البته خواهد بود و جاییکه مع

مستحق باشد لازم نه استعدا صفت میشود که یقین مستحق  
لهم الکرمایه فی شیخ باب قول المحدث من شیخ اجماعی  
سمعت فهو لا من شیخ سوره قل الحديث عنه او مع غيره  
قد اعطى مرتبه من حدیثنا چنانچه مفهوم میشود از کلام کرمایه  
در سطحی باب قول المحدث اخبرنا و حدیثنا و اخبارنا از جمیع شیخین  
از حدیث نقل کرده که حدیثنا و اخبارنا و انباءنا و سمعت بر یک  
لفظ یک معنی اند و شارح کرمایه فرق کرده میان سمعت  
و حدیث پس سمعت برابر روایه حدیثیست که در حدیثنا  
از لفظ شیخ برابرست حدیثنا از باب یا یا غیر او باشد  
و این مسامح محض شده پس سمعت رتبه کم دارد از لفظ  
حدیثنا و ظاهرست که آنچه کرمایه گفته مدلول مطابق بر لفظ  
ست و قول الشيخ الحافظ ابن السكيت و اخبرنا و سمعت  
سمعت من جهت در پس فی سمعت دلالت بر آن شیخ را دارد

- و اما طبعه به بخند قهقهه فان فيها دلالت علی ذلک و گفت این مصراع  
 که لفظ صفت و اخبرنا بلند بهست از لفظ سمعت از یک  
 جهت در نیت در لفظ سمعت دلالت بر یک شیخ روایت کرده است  
 را بهیض کرد و خطاب کرد بخلاف لفظ صفت و اخبرنا  
 که این دو لفظ دلالت دارند بر خطاب بهست که در اتمق نام شده  
 قلام بن مصراع و المشهور عند الجمهور ان سلب الاخص بعمدة  
 سلب الاعم و مشهور نزد یک جمهور است که سلب اخص مفید  
 سلب اعم نیست این مقدمه عقیده است همه عقده برین اتفاق  
 دارند و تعبیر مشهور بر آنست که عقیده بر مثل این است  
 و هر دو از جمهور قوم است فلیکف تبذیر سلب الاعم الاعم  
 و چون اتفاق بر این طور مستلزم باشد اتفاق عندنا اتفاق  
 اتفاق الاعم است از سمعت که اعم بود از صفت و تحقیق برین  
 مقام نفی التعلل لکن موافق معایم الفاظ آنست که عندنا

دلالت میکند



کلامی میکند بر خطاب متکلم مع الغیر و حدیثی دلالت میکند بر خطاب  
 مع کلهم و آله و اهل بیتین از خبر نا و انما و قال لنا و از خبری و انما و  
 و قال ی و سمعت و سمعنا و لک میکند بر سماع حدیث از زبان  
 شیخ خواه سماعی طلب باشد مع الغیر یا تنها خواه نباشد و  
 این همه الفاظ دلالت میکنند بر مطلقات از حدیث باشد شیخ وقت  
 اخذ و تحمل حدیث و روایت حسن بصری از علی و با الفاظ دیگر  
 نزد محدثین ثابت نشده بلکه اکثر احادیث که جلال الدین سیوطی  
 در رساله جمع که معلقه غریبه و ایه است در روایت معلقه غریبه احتمال  
 داده که بلا واسطه مشتافه باشد و احتمال داده که بواسطه  
 باشد لیکن حسن بصری معاصر علی رضی بود یقینا احتمال  
 نداده است قطب است نزد محدثین خصوصاً وقت که ملاقات حسن  
 بصری ثابت باشد و روایت حسن بصری رضی بلا واسطه نزد  
 ثابت باشد از قول او پس چنانکه صحابه و تابعین هر دو ائمه



گفتار من الحسن است این بدیدار واده احمد بن البدر بن یحیی  
 بن احمد بن یحیی و ان لم تبادره اللفظ وعلاده انبت که اگر بیان کند  
 نشود یعنی قول قتاده به تقریر مذکور جمله آورده که شود از قول  
 قتاده که حسن بن علی است که در برابر او روایت نکرده هیچ کس از  
 بزرگان حسن بن علی اگر چه این معنی از لفظ قتاده متبادر است  
 یعنی در فیه شتاب و سهولت نیز آیند فاما بقال فی روایه  
 عن ابن عمه رسول الله صلی الله علیه و سلم یزید بن العوام  
 یسر چه گفته شود در روایت کردن حسن بن یزید بن یزید بن یزید  
 خدا علیه السلام که یزید بن العوام است رضه و لاریب فی کونه  
 بدیدار و شیک نیست در بودن یزید بن یزید بن یزید لان قوام  
 محمد بن جمال الدین المزیدی علیه السلام یحفظ لفظه الخ قال فی  
 تهذیب الکمال یزید بن العوام بن یزید بن یزید بن یزید بن عبد  
 العزیز بن قیس بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فزاره

الاسد بن ابو عبد الله المدني صاحب رسول الله صلى الله عليه

وسلم وحواريه وابن عمه صفية بنت عبد المطلب وآله

العشرة المشهورة بهم بالحجة عظمهم بدر أو المشاهير كلهم رسول

الله صلى الله عليه وسلم وياجر البهتين واجرهم وجرهم بن

عشرة سنة وهو اول من سئل في سبيل الله روي عن

الحسين بن علي بن رسول الله صلى الله عليه وسلم وروى عنه الاحنف بن قيس

البصري روى عنه جمال الدين قزويني وروى عنه كمال كفتي

بن عمر بن كنية او ابو عبد الله روى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه حضرت كمال كفتي وروى عنه وياجر

بن عمر بن كنية وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

الله عليه وسلم وروى عنه وياجر وخواص رسول الله صلى

فمن حسن بعير سيد قلل الحافظ جمال الدين السيوطي رحمه الله  
الحافظ الحافظ نير الدين العراقي قال الحسن رايت الزبير  
يا عليا قلت جعل الدين سيدي فانه ناقصت از زين عليا  
عراقي ر كفت حسن بعير سيدم زبير را زنه كه چو كرو با حاشا  
وقال الامام محمد بن حنبل في مسنده حدثنا عبد الله قال  
حدثني ابيه قال حدثنا عثمان قال حدثنا المبارك قال وحدثنا  
الحسن قال جابر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال اقبل علي  
قال لا وكيف تقدر وسع الجلود قال الحق به فانك قال  
لا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الايمان قبيح  
انفك لا ينفك عنك كفت الامام محمد بن حنبل في مسنده  
حدثنا رواه بركة ابن ابو بكر قطيع كفت قطيع كفت كفت كفت  
رواه عبد الله كفت عبد الله كفت كفت كفت كفت كفت كفت  
بن حنبل كفت كفت كفت كفت كفت كفت كفت كفت كفت كفت



۱۰۰

[illegible]

شنیدم حسن بصری را که گفت حسن گفت زبیر بن عوف را شنید  
 این آیه را که در طایفه که بودیم با بشاره بارسول خدا علیه السلام که  
 که بر هر کسند فتنه ای در شک نیکه ظلم کرده اند خاص نیکه ظالم  
 و غیر ظالم همه را بر سر پس شروع کردم که میگویم که این بشاره  
 که آمد است و نه در یافتیم که آن فتنه واقع میشود و اگر چه واقع نمیشود  
 یعنی آن فتنه قتل عثمان رضی و محاسبه با عماره بود و قال جمال الدین  
 لدریضا احوال عاکرم الله وجهه فی التمهید عاکر بن ابیطالب  
 شهید ندر الدلت هد کلها مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ما قتلته بک گفت جمال الدین فرمود احوال عاکر بن ابیطالب  
 تهذیب که عاکر بن ابیطالب رضی حاضر شد جنگ بید بر اجماع  
 جنگبار ابارسول خدا علیه السلام و ابر جنگ بک در در عینه  
 ابراهیم بن عبد الله بن حسین و رسلا و ابراهیم بن عبد الله  
 بن عبد الله بن کتک و ابراهیم بن محمد و له عاکر بن ابیطالب





و بعد این تقریر که ذکر کردم در بیان سبب قول قتاده و در بیان سبب مدافع  
میان قول قتاده مذکور و میان عبارت ابن اثیر که گفته سعید بن  
مسیب در ذرات کرده از عیال و نه که بدیست بلا شک و تردید است  
انما به فی احوال الصحابه فی احوال سعید بن مالک و به سعید بن  
ابیه و قاص سعید بن زید و یحیی بن سعید و سعید بن  
و سعید بن قاص قال سعید بن ابی طالب کرم الله وجهه جامع کرم الله  
الله علیه و سلم و اعمه لاحد الاسعید بن ابی طالب  
قال یوم احمد ارم فداک ابی و اخی و کففت در کتاب سعید بن  
و در احوال سعید بن مالک و کتب مالک ابیه و قاص است از سعید  
سعید بن زید و یحیی بن سعید این هر دو شنیدند از سعید بن  
مسیب که می گفت سعید که گفت سعید بن زید و یحیی بن سعید  
رسول خدا علیه السلام بدو و خود را بر این یکس که برای  
سعید بن ابیه و قاص مالک و سعید بن زید و یحیی بن سعید  
مسیب

مسیحی است از علی بن ابراهیم از امام الترمذی ذکر شده  
 جامع به حدیث و حسن و صحیح و مناقب سعد بن ابی وقاص  
 و نیز ذکر کرده حدیث مذکور در جامع خود در مناقب سعد  
 بن ابی وقاص و این حدیث را از قسم حسن و صحیح نوشته  
 قال حدثنا الحسن بن القتياب البزاز ثنا سفیان بن عیینة  
 عن علي بن زيد ويحيى بن سعيد بن المسيب يقول قال علي  
 بن ابي طالب هذا حديث حسن صحيح كذا في ترمذی حدیث کرده است  
 حسن بن القتياب گفت حسن حدیث کرده است ما یزید اسفیان بن  
 عیینة از علی بن زید و یحیی و این هر دو از سعید بن مسیب  
 می گفت سعید که گفت عمار بن محمد حدیث مذکور گفت ترمذی  
 این حدیث حسن و صحیح است قال الترمذی ابن الجری العتقانی  
 فی التفسیر و الايضاح فی اثبات سماعة عن ابي المومنین  
 عمر الفاروق رضی عنهما بن احمد بن حنبل فقال قد راہ و صحیح منه

کفت ابن جریر کتاب تفسیر و ایضا در ثبات مسیح  
بن سب از عمر فاروق رضی الله عنه روایت احمد بن حنبل کفت  
احمد بن حنبل در تفسیر عمر فاروق رضی الله عنه و شنبه از عمر رضی الله عنه قال اوطا من  
الرازی راه علی المرتضی النعمان بن مقرن کفت ابو حاتم کفر  
وید سعید عمر را بر منبر خبر کت نعمان بن مقرن میگفت ای قبی  
تمام شد کلام ابن جریر قال الشیخ الامام ابن الصلاح راجع فی علوم  
الحدیث و ذکر الی کم قبل کلام المذکور ان سعید او را ک عمر  
من بعد الی آخر العشرة کفت ابن صلاح که امام علم حدیث  
ست ذکر کرد حاکم پیش از عبارت مذکور که ابن جریر نقل کرده  
که سعید یافت عمر رضی الله عنه را پس بعد عمر رضی الله عنه آخر عشرة مبشره  
ذکر کرده قال الحافظ جمال الدین المزینی تعذیب الکمال قال  
ابو طالب قلت لاهم بن حنبل سعید بن المسیب فقال  
من قتل سعید بن المسیب نقتل من اهل الکفر قلت سعید بن مسیب  
قال نعم

قال ابو محمد با حجة قدرای عمر و سمع منه کثرت این مجرد کتاب  
 تفسیر کلینی و کثرت سماع سعید بن مسیب از عطاء الله  
 ابن ابراهیم که بن جنبل گفت که تحقیق در جمیع عمر را  
 و شیخ که از عمر و قال امام الزاهد گفت زید و تہذیب کہ  
 گفت ابو طالب کہ گفت امام احمد را سعید بن مسیب جہ طاع الله  
 بس گفت احمد کیت مانند سعید او ثقہ است از اہل حدیث  
 گفت ابو طالب گفت امام احمد را کہ روا بہ سعید از عمر حجت  
 گفت احمد نزد یک ماجتہ است تحقیق دید سعید عمر را و سماع  
 حدیث کرد از عمر و ذیہ قال انہما یخالفان بن زید ابو الیوب  
 الانصار علی حذر جہ شہد بدر او العقبۃ و المثل ہ کلہما مع  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عنہما سلم ابو عمر و النعمان  
 و سعید بن المسیب اتفق و در تہذیب گفت زید بن زکریا  
 مخالف بن زید حاضر شد بدر را و عقبہ جہ شہد بدر را با رسول خدا

علیه السلام روایت کرده است و سعید بن مسعود تمام کلام از سید بن مسعود روایت کرده است  
 که در این کلام اشاعت مطلق روایت سعید بن مسعود است و در این کلام  
 حمل بر خود کمال که در روایت به سماع و ثبوت نهفته است نموده که آن  
 سلب تحدیث سعید بن المسیب بن سعید بن مسعود است  
 و قاصد باینست که سلب نقد سعید بن المسیب و سماعه بن مسعود  
 بن سعید بن مسعود این تعلیل از رفع تعارض است و متعلق  
 به رفع معنی سلب کردن فتاوه تحدیث سعید بن مسعود بن سعید  
 سعید بن مسعود سلب نقد سعید و سماعه او از هر دو سلب است  
 زیرا که احتمال دارد که سماعه بن سعید بن سعید داشته و فتاوه را  
 بطریق خطاب ان مسعود بیان کرده باشد و ان کل حدیث  
 روایت سعید بن المسیب بن سعید بن مسعود است و قاصد باینست که  
 و مخاطبها اینها بخلاف روایت سعید بن المسیب بن سعید بن مسعود  
 بان لا یخاطبنا و نحن نسمع بالخصور و بآذاننا مستفاد از فوق است

یک

نمی شود و این است که بر وجهی که روایت کرده سجده نه سجده بود  
و سجده نه سجده پس گویا در خطب کرد و حرف عابیه ضعیف روایت  
سجده نه سجده غیر از آنکه که بود آنرا در این حدیث آن خطاب  
بما و بطریق دیگر و هم بجهت آن قیل یا عارض کلام آن فزون  
الصلح و الترمذی و الحافظ ابو الجحج المزنی غیر هم من الحافظ  
و المحققین رضی الله عنهم سلام بهم مسلم القسیر الشیخ  
لأن التماس لا یكون الا في صورة المساواة و مسلم في الحلو  
و الاستاذ و ليس المحققین في جنبه شأ و التماس المحققین في  
في نفسه و شتی من شیء غیر فایه الاختیار لا یكون الا قول مسلم  
رحمہ الله تعالى و هو عدم لق سجده بن المسیب بعد یا غیر سجده  
سجده مالک پس اگر گفته شود که معارضه و مقابله میکند  
کلام ابن مسعود و گفته یزید بن زبیر و غیره قول مسلم را نیز که در  
قولین برابر باشد هر وقت مساواة آن قولین در حدیث مذکور

بر خیزد مسلم برینند پس معتبر بر انقیاد قول میست چنانچه  
آن عدم ملاقات سعید بدین را فیه بعد از حبس یافتند  
اففاظ و التمهید بنی است و مسلم التمهید بنی است و بنی است  
اسمعیل النجار است که در وسط جفانه فی محمود الله بنی است  
کتاب بعد کتاب السمع اشتراحتی متن کتابه الاتصال  
فی کتاب الحج حشاشی بن سعید قال حدثنا حماد بن محمد  
الاورعی عن شعیر بن عمرو عن سعید بن المسیب قال اختلف  
طی و حشاشی و هما بسفان فی المنة فقال عیاذ بن ربیع لک  
عنهم امر فحدث رسول الله علیه و سلم قال فلی رای فک  
على اهلن بهما جميعا جواب داده شده از اعتراض مذکور بلکه  
لعلم بخبر را طریقه دارد از مسلم و استاد است و شرط  
کرده اتصال در متن کتاب خود که اسم کتاب است بعد از آن  
و بخبر دیگر کتاب الحج در آخر باب فوائد الحج و شهره است  
کوفه



که گفته بود حدیث کرده یا زافقیه بن سعید گفت فقیه که حدیث  
 که در میان ایشان است که اسرار شعبه از عمرو بن مره از سعید بن  
 که گفت سعید اختلاف کند علی و عثمان بن عفان که  
 به منقرض است میان مکه و مدینه در متعجج پس گفت علی و عثمان  
 چه چیز را ده میکند در هر یک که فایلی و قاصد بر سر اینک  
 بنر میکند از خبری که کرد رسول خدا علیه السلام آنرا گفت سعید  
 برگاه که دید و اعتقاد کرد جواز متعجج را علیه نه احرام است  
 بیع و عمره و حج که هر دو را در احرام و این را قبل از میگویند  
 و قرآن نوح از وقت است بحسب معنی لغوی یا حکم قرآن مثل متع  
 بود نزد عثمان یا مرد از منته عمره است در اشهری و خواه در  
 حج بود یا متقدم برو یا غیره این هر سه توجیه کرمانی ذکر کرده  
 و این حدیث مثبت ملاقات سعید با علی و عثمان  
 که در بر او بودند و این حدیث را مسلم روایت نموده و زیاده

کرده فقال عثمان دعاهنك الى جنازة يابيس قول المذكور  
 از مسلم بن الحنفية روايت است مكره نقل اختلاف عثمان  
 واجتمع حديثان صحيحان في ظهور عثمان بن عفان  
 في تاريخ الصغير حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن  
 عيسى بن جرير عن ابن المسيب قال انا اصبحت بين علي وثمان  
 واما بخاري ورياض صغير گفته كه حديث كرميائنا سليمان  
 بن حرب گفت سليمان حديث كرميائنا حماد بن عيسى  
 از ابن مسيب گفت ابن مسيب كه اصاب كرم صبيان علي بن  
 و ابن روايت نفس است بر ملاقات سعيد بن رافع سعد  
 و قتيبة بن سعيد حدثنا محمد بن علي و غيره عن ابن داود و سعد  
 عن ابليس بن معاوية قال قال لي سعيد بن المسيب اني لا اذكر  
 يوم نفي عمر النعمان بن مقرن على المنبر امام بخاري ورياض صغير  
 بنز گفته كه حديث كرميائنا محمد بن علي حديث كرميائنا

و غیر از این دو در سعد از اباس گفت اباس گفت که گفت  
 که مرا سعید بن مسیب که مایه داریم و وزیر را که خبر داد و عمر که  
 نعمان بن مقرن را بنی و قیس بن کثیر بن سعید بن مسیب  
 و کثیر بن مقرن بنی عمر بن الخطاب نعمان بن مقرن علی المبر و بنی  
 مایه بنی سعید است که نوشت اباس را سعید که مایه و دارم و فر  
 خبر و اول عمر که نعمان بن مقرن را بر منبر و قال الحافظ  
 الذی المزی فی تہذیب الکمال فی احوال سعید بن مسیب قال  
 البخاری قال لنا سلیمان بن حرب صفی اسلم بن الکنز  
 عن عمران بن عبد الله المزاعری عن ابن مسیب ان اصحاب بن  
 علی و عثمان قلت لهما انما امیر المؤمنین و قلت عثمان انما  
 علی و لو شئت ان اقول قولاً لقلت انما امیر المؤمنین و قلت  
 در احوال سعید که گفت بخاری که گفت مایه را سلیمان  
 سلیمان حدیث کرده مایه را اسلم از عمران از ابن مسیب

که با صلح کردیم میان علی و عثمان گفتیم عمار را عثمان اصرار نمود  
 است و گفتیم عثمان را که ادریج است و اگر من بخواهم که بگویم سینه  
 بر این می‌گردد و کمال اندر سینه شد نهیب قال سلام بر من  
 عمار بن عبد الله المزاعره عن ابن المسيب قال انما اطلقت  
 بين علي و عثمان قلت لعجل انه اصرار المؤمنين و قلت لعثمان انه  
 علي و لو شئت ان اقول قولا فعلت كلفت فليس روي مذکور  
 در نهیب ترجمه گذشت و قال امام المحدثين والحفاظ مسلم  
 القشيري النيشابوري في متن صحيحه لانه متابعاته اخذت شرط الاتصال  
 كما يفهم من قول النواويزي في خطبه شرعه كفت مسلم در متن صحيحه خود  
 نه در متابعات و آن عبارت از احادیثی است که در تمام  
 ابواب بخاری و مسلم ذکر کرده بدون اسناد و احادیثی که  
 در متن بخاری و مسلم اند هم متصل اند لهذا بقید متن افزوده  
 مخصوصه اند مع اخذ شرط الاتصال یعنی با وجود اخذ کردن مسلم

شرط الاتصال

بشرط انقباض راس اندام متون احادیث چنانچه نمیشود  
که قول نواز در این خطبه شرح صحیح مسلم قال الشيخ الامام ابو حنيفة  
بن الصلیح رحمه الله لا یشرک مسلم بن نجیح بن الحارث بن کعب بن  
صهیل الا سواد یقل الثقة عن الثقة من اوله لاهل صنها  
سالم عن الشاذلی والمحلة ابن حبارة نواز ویستکف  
ابن صلیح که شرط کرد مسلم در صحیح خود اینکه باشد حدیث  
متصل الاسناد و یقل ثقة از ثقة الاول تا آخر سالم الشاذلی  
و محلة و بین النواذریه بشرط که اقال و حدیث مذکور  
و تشبیه با نقله محمول علی السلیح هو بیان کرد نواز در شرح  
مسلم و مجتنب لفظ قال و حدیث و ذکر و مانند اینها محمول  
بر صحابه اند حدیث محمد بن الحنفیة و محمد بن ابراهیم حدیث محمد  
بن جعفر حدیث شعبة عن عمر بن مرة عن سعید بن المسیب  
قال اجمع على ان عثمان بن عفان فکان عثمان بن عفان

المشقة والعرة فقال علي ما تريد اني امر فاعلم رسول الله صلى  
الله عليه وسلم بنبي عنه فقال عثمان وسمعتك فقال  
اني لا شطيت ان اكونك فلما اني سمعت علي ذلك مني بها  
جميعا ان مقرر قال مسلم است كفت مسلم ثم حديث كرو  
فلما اني سمعت من كفت من روحم كرو حديث كرو فلما اني سمعت من  
كفت من روحم حديث كرو فلما اني سمعت من روحم حديث كرو  
سعيد كرجي شمد علي عثمان در عثمان پس بود كرجي  
ميكرو از مشد و عمره در ايامي كرجي كفت علي جلد كرجي  
در هاب كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي  
السلم منع ميكرو از ان كرجي كرجي عثمان كرجي كرجي  
عز و ترك كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي  
ترابس كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي  
و عمره در روحم كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي كرجي

ابو ذر غفاری بنی شرف بن مریم بن حسن بن حسین بن محمد  
 کاتب اور شیخ و کاتب مسلم بن کاتب تہذیب الاسما ولد سعید  
 لشکر بن مختار بن خلفہ عمر بن قریب بن صالح بن حسین بن حماد  
 عمر و سمیع منہ من عثمان و علی و سعید بن ابی وقاص بن ابی جہش  
 و ابن عمر الکوفی نوادہ و تہذیب الاسما ولد سعید  
 و زمانہ کہ دو سال از خلافت عمر بن کاتب گذشتہ بود و بعضی چهار  
 سال گفتہ اند و بدو عمر را و شنید از عمر و از عثمان و علی و سعید  
 و ابن عباس و ابن عمر تا آخر ابن اثیر و رواتب و سماع او از  
 عمر ذکر کرده و قال فیہ البیضا قال ابو طالب فقلت لاصحاب بن حنیبل  
 سعید بن المسیب فقال من مثل سعید بن المسیب ثقیف  
 من اصحاب الخیر قلت فسید عن عمر بن الخطاب قال هو عندنا حجة  
 و گفت نوادہ و تہذیب الاسما نیز کہ گفت تا آخر و ابن  
 عبارہ مؤثر کہ نہشت قدرای عمر و سمیع منہ از ابی القبل سعید

عمر بن قنبل گفت احمد وید سعید عمر را شنید از او شنید  
قبول که نشود و او را سعید از عمر پس که لم که قبول که نشود  
فقط من حدیثی است صحیح و شرط صحیح و شرط صحیح است  
بر معتمدات و تحقیقات مذکور یعنی پس از باب و معلوم  
کن ملاقات سعید و سماع او از پدرین از حدیث بخاری  
در کتاب حج و از شرطی که در ذکر احادیث اسانید کرده و  
ان الاتصال است و اقوال سعید بن المسیب یا شیخ البخاری  
انا اصلح الخ وانی لا ذکر الخ و معلوم کن ملاقات سعید  
از اقوال سعید در تاریخ بخاری و ان انا اصلح الخ وانی لا ذکر  
است و گذشته و من حدیث مسلم بن من صحیح و متابعت  
و معلوم کن از حدیث مسلم و من صحیح نه در متابعت  
چنانکه گذشته و احکم مرفع التعارض بین روایة البخاری  
و مسلم و الامام احمد بن حنبل و الشیخ الامام ابن الصلاح

*Xanthoxanthus*



و غیریم من الحفظ استکنهم بعد بحیث جنانه و بین عباده  
کسلی الی و قیلت فی خطبه صحیح و حکم کن بدفع تعارض  
میان روایت بخاری و مسلم و امام احمد و ابن حنبل و غیره که  
دال اند بر سماع سعید از پدرین و میان عبارت مسلم  
در خطبه صحیح خود که دال است بر عدم ملاقات و سماع سعید  
از پدرین بترجم سعید بن المسیب علیهم السلام قناده و عدم  
ازوم الشیخ ان کل حدیث اخذ من شیوخه بحیث لکل تلخیص  
سواء صحبه لم یظهروا اسبوعا او شهر او غیر ذلک این بیان  
طرق دفع تعارض است و جابر و مجرور متعلق احکام دفع  
یعنی دفع کن تعارض بترجم قول سعید که دال بر ملاقات  
است بر قول قناده که شاکر و سعید است پس دال بر قول قناده  
بر عدم ملاقات و رجوع است و غیر معتبر و نیز دفع کن تعارض  
باینکه لازم نیست شیخ را که حدیث کند هر حدیثی که اخذ کند

از شیوخ خود با هر شاگرد خواه صحبت شاگرد باشد یا شیخ است و یک  
 لحظه باشد یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال و یا سالها پس  
 احتمال خلاف که سعید را هیچ از بدترین باشد و آن احادیث  
 را با قناده روا نه نکرده او بر جمیع البخاری علی جمیع المحدثین  
 با دفع کن تعارض بر جمیع دادن قول بخاری که دلی بر ملاقات  
 است بر اقوال جمیع محدثین پس قول بخاری معتبر است و ملاقات  
 سعید را با و قول مخالف بخاری بر جمیع و تعارض بخاری باشد  
 مگر از مسأله قولین او به تبیین قول قناده بانه مالیت  
 من هذا السلب حدیثا و هذا الایضا فریق در عمر و ادراک علی و نه  
 با دفع کن تعارض تبیین کردن معنی قول قناده باین طور  
 که مستفاد نمیشود از قول قناده مگر سلب لفظ حدیثا و این  
 معانی نیست ملاقات سعید عمر و ادراک سعید علی را  
 رضی الله عنهما چنانکه مفصل گذشت فی یکون یقیر قول به امام

ووقع فی خطبہ صحیح مسلم حدیث الفضل بن سہیل انما عفان بن  
 سلم انکما قال قد علم علینا ابو داود و ابو داود انکما فعل بقول حدیث البراء  
 و حدیث شاذل بن سہارثم فذكر في المسألة نقابة فقال كذا صح ما صح منهم  
 انما كان ذلك سائلا يتكفلف الناس من طاعون الجوف  
 ليس في الوقت كمنه قول قتادة سلب لفظ حدیثا بودی باشد  
 تفسیر قول ہمام کہ در خطبہ صحیح مسلم واقع است معنی کہ بیان گفتار  
 بقول بان ابا داود و ابو داود خبر یکون همین قول است و آنچه در خطبہ  
 صحیح مسلم است این است کہ گفت مسلم حدیث کرد در افضل  
 بن سہیل گفت فضل خبر داد ما یزاعفان بن سلم گفت  
 عفان خبر داد ما یزاعفان گفت ہمام کہ آمد بر ما ابو داود اعمی  
 بسنن روای کرد کہ میگفت ابو داود اعمی حدیث کرد در برابر او حدیث  
 کرد زید بسنن ذکر کردم این حدیث اعمی بن قتادہ بسنن گفت قتادہ  
 کہ در روای گفت اعمی بن شہید اعمی از را و زیدم عز این نیست کہ

۱۰۰

۱۰۱

بود اندک سایل که که اثر میکرد مردم را در زمان دیوار حرکت عام و  
 حشمت حسن علی الهدی فی ثنای زیدین، درون اخبارنا تمام قال دخل  
 ابوداود الی عمر بن الخطاب فناداه فلما قام قالوا هذا زید بن عمر انقی ثانیة عشر دریا  
 فقال قناده هذا کان سائلا قبل الجارث ورا بر من فی شئ  
 من هذا لای تکلم فیہ فواحد ما حدثنا الحسن بن علی بن شاذان  
 سعید بن المسیب عن زید بن شاذان قال سمعت سعد بن مالک  
 روایة دیگر است از مسلم گفت مسلم حدیث کرد مرا حسن علی  
 گفت حسن حدیث کرده یا زید بن زید گفت زید خبر داد ما یا زید  
 گفت تمام داخل شد ابوداود را عمر بن خطاب پس برگاه برخواست  
 عمر گفتند مردم که این عمر بن خطاب که ملاقات کرده زید بن زید  
 را پس گفت قناده این عمر بود که سایل قبل موت عام و شین  
 بن آمد در جزیر از تعلیم و اخذ حدیث و کلام نمیکرد و در روایات  
 پس قسم خدا که حدیث نکرده ما یا زید حسن بن زید بن زید بن زید  
 و ثانیة

ثم وسمعت من كرم سعيد از بدريش فتمت مكر از سعد بن مالك بن  
 كبا و او كذا لا عيب سب لقاو البهرين في كنفه عنهم و عن غيرهم  
 عن البهرين و يقول حدثنا البراء و زيد بن اسلم فقال قتادة انه  
 بلقب حدثنا لا يصح و ان لغير البهرين ان قول خبر يكون است  
 يحسن تفسير قول عام اجرت كذا ابا داود و اعيب ملاقات او  
 با بدرين و سوال كردن او باينان و از غير ايشان روايت كنند  
 از بدرين بلقب حدثنا و ميگويد حدثنا البراء و زيد بن اسلم  
 اعيب التعبير بلقب حدثنا صحيح نيست اگر چه ملاقات بدرين كرده  
 باشد در عين كذا و عايند ايدل قول قتاده لا يصح في شئ  
 من احوال كذا لا يصح با جديت و الحسن البهرين و سعيد بن  
 المسيب كذا من ابا داود و الاخير و اجل و اقدم سنا و اكثر اعتنا  
 با جديت و ملازمة البراء و الاجتهاد في الاخذ عن الصحابة و مع هذا  
 ما حدثنا احمد بن محمد بن يحيى و احمد بن محمد بن يحيى و احمد بن محمد بن يحيى

و

و

بلفظ حدیثنا تکلیف یقول ابو داود و الاخرین من النفاذ عن ابی الدرداء  
 تکلیف حدیثنا البراء و حدیثنا زید بن ارقم و غیر تفصیل مذکور در این حدیث  
 قول قتاده که العوض انما یأخذ فیما یستحب من حدیث اعمیر و تعلم حدیث  
 و کلامم فرمود و اعتنا را در این حدیث نداشته و حسن بصری رحمه  
 که بزرگ است از اعمیر و عمر و زید است و در اعتنا را بخندیده  
 و علامه باطل حدیث و کوشش در اخذ احادیث از صحابه و  
 با وجود این بزرگ و مرتبه حدیث نکرد و حسن و سعید از بدری باطل  
 حدیثنا پس چه قسم میگوید این حدیث را هم لغایرین و در حدیث  
 حدیثنا البراء و حدیثنا زید بن ارقم و حاصل آنکه روایت حدیث  
 بلفظ حدیثنا کسی را سزاوارست که در تعلیم و تعلم حدیث او را  
 خود صرف کرده باشد و که اگر را که تعلیم و تعلم منسوب این نیست  
 تغییر بلفظ حدیثنا صحیح نیست و الا ای وان لم یغیر بعد التقریر  
 بل ماخذ علم القدر که اخذ از النواویست حدیثنا تعلم الطریق

فول قندهار قندهار است تا به قبل الجلف و بهر من به شیخ می برد  
ای که گفته به الحدیث آنچه در لغت نامه می شود در این معنی  
بالحدیث و اسوال بالجلف و استلزم علم لغت و بهر من می برد  
موقوف علی ان النسبة هي المحضة من المالك فيكون الموقوف  
بان کل من یختص بالحدیث فیلا یقرب یا دکل من لا یختص بالحدیث  
و بهر من می برد ای که گفته به الحدیث فیلا یقرب یا دکل من لا یختص بالحدیث  
نشد و قول قندهار را بقدر مکرر بلکه اخذ کنیم از قول قندهار هم  
حفاظت علیه بهر من چنانکه اخذ کنیم هم حفاظت را از او ای  
پس نزد انیم تطبیق قول قندهار که بهر من سیلا است بقول  
ای که عالمین نقل آن کردند که افزون می کنند که حفاظت که  
بشود بهر من یا بهر من که هم اعتبار به حدیث مکرر کردن در هر  
نشان موقوف علم استلزم هم لغت و بهر من می برد و بهر من  
قندهار جلالت را بهر من حفاظت علیه بهر من موقوف است که

به معنی بحدیث و ملاقرین است و درین مسوالت است و مورد او حد ما  
 بعضی بر معنی ملاقرین است و هر غیر معنی ملاقرین است و اینست و او  
 بیان معنی ملاقرین است و در وجود عدم مجرب است که معنی  
 بحدیث ملاقرین است و غیر معنی ملاقرین است و درین مسوالت  
 قناده بقدر ملاقات از جهت عدم اعتنا بحدیث و که هر یک درین  
 صحت و الشهود و بلیان لکن اسانیدن المفسرین لم یکن  
 الخواص و العوام الحمد ثین بغيرهم خصوصاً من المنعین الدین  
 لا یزیدون السؤال بحسب الطائفة و اللیدرون المنعرون المنعقون  
 لاهر انبیاء الله علیه وسلم نازد و الالبائل فی اخره بنعم  
 بالسؤال عنهم من غیرهم رضی الله عنهم و لا یخصون العجائب  
 علی الالبالب و باینکه از شاه معلوم شد آنست که  
 که بیان مفسر سوال میکنند خواص و عوام را و محدث و غیر  
 محدث را خصوصاً از دو لعمده آن که در سوال میکنند بقدر



طایفه اولی در آنکه قول نعمان و صفی او بر غیر خدا علیه السلام  
بودند که حضرت علی علیه السلام فرمودند لا تدعوا السبل انما سبوا و  
تربو تدبر نعم سائلین به سوال کردن از غیر بدین حال استاده  
نیز کردند و ربانان برادر همنده پس کذا سائل را در زمان  
ایشان ملاقات باید چنین ثابت باشد از جهت حکم عاده که  
بهش ناهیه معلوم است بدانکه احوال سعید بن مسیب ایضا و لو  
اعلم مقصود بالذات از تالیف رساله نبود لکن چون در قول  
قناده با حسن بصری مذکور شد تحقیق آن هم نموده شده و لانا  
وجودت دلالت بدین معنی من قول قناده فوالله انی علی عدم التقار  
کأن المحدث الذی ثبت التصالح عند الامام احمد بن حنبل  
رضی الله عنه منفصلا عند المحقق امام المحدثین و الحافظ  
ابو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری البیضا و رضی الله عنهما  
الامکان الذی هو الاصل عنده فی الاتصال کایست عبادت

فی مقدمه صحیح بخاری و در هر جا که نیافتیم دلالت بر صحیح از قول قتاده  
 که فوائد آن باشد بر عدم ملحق قایم شدن بصر بنسبت است  
 حدیث حسن بصری لفظ عز که متصل است نزد امام احمد بن  
 حنبل و متصل نزد امام مسلم و غیره زیرا که باقی ماند ملاقات  
 حسن بر امکان که اصل است در بودن حدیث متصل نزد  
 مسلم و چنانکه خبر میدهد عبارت مسلم در مقدمه صحیح خود از  
 که امکان ملاقات کفایت میکند در اتصال حدیث و قائل  
 بعضی صاحب تصحیح الحدیث من اهل عصرنا فی تصحیح الاسانید و ترجمه  
 بقول ابن عساکر مسلم است که گفته محققین کلامی که بعضی  
 منقول حدیث از اهل عصر و در بیان صحیح و سقیم آن چه سخن و احتمال  
 در لغت سخن غیر را به خود نسبت کردن و ادعای آن نمودن و در ادو  
 اینجا این است که این قایل منصب اهل حدیث به خود نسبت  
 میکنند و او آن منصب ندارد و این تعریف است از مسلم  
 و کما یرید

فی الزمان بکلیه قبل از ملاقات و وقتی که مسلم و معاویه بخشدین  
رسید امام بخاری ملاقات کرد و از این دو طعن و استیذان احادیث ضبط  
کرد و تقدیم و تاخیر نموده نزد بخاری بزرگ گردانید و امام بخاری بعد  
سماع کلام همه بخشدین یک کتب را جواب داده و آنچه او تقدیم  
و تاخیر ضبط کرده از او دست نرفته بیان کرد همه معترف بفضیل  
و کمال او شدند و به تعظیم پیش آمدند و مسلم شکر کرد و با او خدایا  
نمود و کتاب امام بخاری صحیح کتب است بعد کتاب ابوداود  
محدثین و صحیح مسلم را چنانچه ترتیب ابواب بتدبیر ترجیح  
داده اند و تاخیر بنام حکایت و ذکر داده صفی الخان را یا  
میتوانند بهیا صحیح اذا لعراض علی القول المطلق احرر لایتم  
و افعال ذکر فائده و اجدد ان لایکون ذکر کتبها للجہال علیهم  
السلام عراض کنیم از حکایت ان قول و ذکر ف و ان عراض کردند  
بر اینست باشت عراض را بر استوار و مدح صحیح زیرا که در کتب

از قول منزه و مردود لایق نیست بهمه فساد کردن آن قول را شریف  
 کردن ذکر گوید او چه ضرر او را بر این است که نباشد و اگر آن قول  
 اکابر را بی حال بر آن قول غیر ذی لایق و فساد من غیر در العوالب  
 و اغراض الجمله محذورات الا حوز و کسرا هم ایضا اعتقاد خطا  
 الخطین و الاقوال المسقطه عند العلماء را انا الکشف فی  
 قوله و رد مقالة بعد ما یلیق بها من الرد اجد علی الانام و کله  
 للعاقبة فیه ان الله تعالى لم یکن یهدکما خوف کردم از شر او  
 او از کار ما و فریب خوردن جاهلان باصور مخترعه و شتاب کردن  
 جاهلان سوگیر و بدین در راست و درست و راستین خطا  
 خطین و اقوال که ساقط اند از دین و علم از نظر دیدیم ظاهر کردن  
 فساد آن قول مردود کردن مقالة این شخص بقدریکه لایق است  
 به قول و قابل از رد نافع تر بر مردم و نیک تر بعاقبه که در آن است  
 است ان الله تعالى و زعم القایل ان ذی القیتنا الکلام علی  
 الطایفه عن

الحمد لله الذي جعل في القرآن من الآيات ما هو دليلا على صحة الحديث فيه  
فإن من غلظت قد اعتبرت ما ينفقه في كل يوم من ماله وجاهه  
لأنه كان في ذلك دلالة على أن الراي من رده عنه قد جحدته و  
شأنه به غير أنه يعلم أنه سماه ولم ينفقه شيء من أمواله  
إنما التقيت أوتى بها بحديثه أن الجوهرة تقوم عند كل  
غير جارية الجوهرة حتى يكون عند العالم بأنه قد اجتمع من ذلك  
مرة فصاعدا أوتى بها بالحديث بينهما أوبر غير فيه بيان  
اجتماعها أو لم فيها مرة من ذلك في حديثه أن قبله  
شروع كردم سخن انقول او داند چیست وندیشه وکه تحقیق  
بر استند حدیث که در روایت بیلفظ منبسط معلوم بود  
که در این بیلفظ منبسط در یک زمان بودند و جابر بن عبد الله  
که آن حدیث را روایت منبسط نداشت از هم عصر خود و موقوفات  
کرده با و لکن معلوم بقین نباشد بر این روایت هم

سپاه کهنه بر درج روانه که آن بر دو معاصر علم می کرد و اند  
مگر از آن خبر کرده و این بحیثیت تحقیق که تا به امروز می شناسند و آن  
کشیخ او بلفظ منسوب دایه کرده به هر حدیث که بیایند با سند و خط و  
عنه است نه هم معصوم و آن وقت تا وقتی که باشد نزد آن  
شخص علم با اجتماع معاصر باشد یک به بسیار زیاده باشد خبر  
معاصر باشد بحکم صیفا و او را در خبری که در میان اجتماع  
و حکامات آن بر دو معاصر بود یک در تبه پس زیاده یعنی به  
علم ملاقات هر دو معاصر آن حدیث مروی باشد و معنی  
مجتهد می شود و خبر آن در قول آن کل اسناد را بملفوظ  
ست و رابطه خطی آورده در قول لکل خبر جابر بن ابی جهم  
و اسناد فان لم یکن عنه علم ذلک لم تأت به روایه  
صیغه خبر آن به الله او عین صیغه خبر و صیغه خبر  
لم یکن و نقل خبر عین روایت علم ذلک و لا مکرر و نقل  
بدر آن

بسم الله الرحمن الرحيم نذر را در علم ملاقات و نباید تا پیش از این  
که خبر دوم به ملاقات ~~نخستین~~ خبر در محل که در این خبر را از  
کسی که روایت کرده از او علم آن خبر در جای که در نفس ظاهر در ظاهر  
منکر است یعنی معاشرت معلوم است و ملاقات معلوم نه چرا  
شرط لم یکن فی نقلها و ترجمه اسم لم یکن دویم و خبر لم یکن مقدم بر  
اسم و کان الخبر عنده موقوف است بر و علیه سماع معتبر است  
قل او گفته روایت مثل ماورد و باشد خبر نذر را در موقوف این  
غیر متصل و احتمال دارد این مراد باشد که باشد خبر نذر را در  
موقوف تا که وارد شود بر او بر حلی معنی از معنی عنه  
به شش حدیث قلیل باشد آن یا کثیر در روایت مثل روایت که  
یعنی در روایت دیگر روایت آن را در متصل آمده باشد و نه العکس  
بر حکم الحدیث الطعن فی الاسانید قول مختص مستحدث خبر و حق  
صاحب الیه و لا ساعد من اهل العلم علیه شرح است در رد

قول مذکور نیز مسلم یعنی قول مذکور در طعن اسامی اعلامیه صحیح  
 قید است که آن مخالفی نو اعتراض کرده که بگوید پس این قول سفت  
 نکرده آن قابل را در نیست مدد کنند آن قابل را از اهل علم  
 قول و ذلك ان القول الساج المتفق عليه بين اهل العلم بالاجابة  
 والروایات قد عاود حديثا ان كل رجل ثقة روينا مثله حديثا  
 و جایز نمکن له لقاءه و السماع منه لكونه مجمعا كان في عصر واحد  
 و این لم یستفید خبرا نهی اجتماعا و لا ثبوتها بکلام فالروایة ثبوتها  
 و الجملة بها لازمة الا ان تكون هناك دلالة بمنتهى ان هذا الرد  
 لم یلق من روایة عنده لم یسمع منه شيئا فاما ما رواه عن اهل الاحكام  
 الاثر في نسخة فالروایة على السماع ابد است يكون الى ان لا يلقى  
 و این بنا و این رد مذکور یعنی بدون ان قول فوجیه آنست که قوی  
 که مشهور و متفق علیه میان محدثین در زمان قدیم و جدید است  
 آنست که هر مرد را در ثقة که روایه کند از ثقة که روایه کند از  
 ثقة قدیم



فقیر مصنف را و جایز و ممکن باشد که آن را در این مباحثات  
بقدر وسع آنهم جهت بود و از روی این جهت در یک  
زمانی در این مباحثات باقی باشد نیز عبارت درست است و اگر  
نیامد در این جهت که آن هر دو جمع شدند و نه اینک از اول معلوم  
کردند پس آن روایت ثابت است و محتمل آن روایت لازم است  
مگر که باشد آنجا دلیل واضح بر نیکی آن را و سیلاقات نگوده  
با کسی که روایت از او کرده یا نه شنید از او چه جز را بخواهیم  
این وقت محتمل نباشد اما در جای که اهم است بر امکان  
ملاقات و سمع که آن را تغییر کردم یعنی جهت بودن آن بر دو  
در نه مان واحد امکان ملاقات است اگر چه ملاقات و عدم  
ملاقات معلوم یقین نیست بلکه مهم است پس روایتی که  
بر سمع است همیشه تا که دلیل عدم ملاقات که بیان کردم باشد  
فیقال فخرج من القول الذي وصفنا مقالة اوله ابنته

قد اخص به في جملة قولك ان خبر الواحد الثقة على الواحد الثقة  
 حجة يلزم به العلم ثم اختلف في الشرط بعد ذلك فقلت ان يعلم انما هو  
 كمالا التقيمه فنفى عدا اوسع منه شيئا پس گفته ميشود  
 اين قول را كه ذكر كردم قول او يا كسي را كه راجع اعتراض بخلافه  
 متقدمين از مريان به تحقيق گفته در جمله قول خود كه خبر واحد ثقة از  
 بهر طور يك روايه كند حجة سبب لازم است عمل يا پس داخل گردد  
 بحجتيه و لزوم عمل شرط مذكور پس گفته كه حجة مثبت تا وقتي كه  
 دانسته ميشود كه آن هر دو با هم طافات كردند يك مرتبه يا زياده  
 يا سيم كرده را و او را و جز را قبل بخند هذا الشرط الذي شرطه  
 عدا احد يلزم قوله والا فليعلم لعلنا نعلمت پس ايا مريان در آن  
 شرط را كه اشتراط كرد او را ثابت از كسي كه لازم كرده شود  
 قول او و درست باشد تقليد او را اگر چنانچه اين قول از آن كس  
 از علما متقدمين بلكه مختص است پس بايد دليل بر خبري كه گفته  
 از آن رواه

از آنکه در حدیث مذکور و بعد از این عبارت در هیچ حدیثی  
نمی‌آید اگر گویند که حدیث مذکور آنست که در روایتی غیر  
اصحاحی در سال است و در حدیثی که گوئیم در جواب که  
بعد ثبوت ملاقات امکان ارسال باقیست چه جایز  
ست که صحابه که ملاقات او با پیغمبر خدا علیه السلام یقیناً  
روایت کنند از صحابه دیگر و آنرا حذف کرده در روایتی بعینه  
و همچنین روایت تابعی از صحابه بعینه جایزست که در حدیث  
تابعی باشد پس لازم آمد که در این اسناد معنی اتصال باشد  
و حال آنکه اسناد هشام بن عروه از پدر از عائشه رده  
معلوم است که متصل است و آنچه مسلم در اعتراض نوشته  
صحیح درست است لکن شک نیست که بعد ثبوت ملاقات  
ظن بنفرد واسطه قوی حکم داده می‌تواند که از قرآن بدرج  
یقین رسد و تمام بخاری و صحیح خود اسناد معنی که آورده

ملاقات خود را که آن ثابت است و الله را ستانید و شاکر  
 کرده از امام بخاک سجده نمائید و فقیر نیست پس هر چه از فقر و غنیست  
 و ایضا فی مقدمه صحیح و ما علنا احد من الناس سلف و یومئذ یقول  
 الاخبار و یقفه صومع الاسانید و منتهیها حق الیوب استخیا فی  
 و ابن عون و مالک بن انس و شعبه بن الحجاج و یحیی بن سعید  
 القطان و عبد الرحمن بن همدان و من بعدهم من اهل الحدیث نشوا  
 و من بعد من السیاح و الاسانید کما اذاعه الله فی صفیة قریب قبل  
 و نیز مسلم در مقدمه صحیح خود گفته که نمیدانم هیچ کس را از ائمه سلف  
 که مستعمل اخبار و عتقده صومع و سقم اسانید بودند مانند الیوب  
 و غیره که مذکور شد و تفتیش کرده باشند که جماع هو اسانید -  
 در کدام موضع هست و کدام جا نیست چنانکه دعوی کرده آنرا  
 کسی که ذکر کردم قول او میباشد ازین و اما کان تفقه من تفقه  
 منهم و جماع رواة الحدیث هم روایت کنند از او بی -  
 عن

[illegible]

و قد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم قد روي عن حماد بن عيسى عن  
 معمر بن النضر عن حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى  
 عليه وسلم في رواية عن حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى  
 من الروايات ان عبد الله بن يزيد بن عيسى عن حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى  
 بحديث فظ ولا وجه لا ذكر رواية ابن جعفر في رواية بعينها ولم يسم  
 عن حماد بن اهل العلم من حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى  
 في الحديث في اهل علم عبد الله بن يزيد بن عيسى عن حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى  
 حماد بن اهل علم حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى عن حماد بن عيسى  
 صحيح الاسناد قويها برون استعمال ما نقل به والاصح  
 آت من سنن واثار قيس بن حماد بن عيسى بن عيسى بن عيسى بن عيسى  
 وهدقات راويين ما شيخ فخرنا بت ثبت اينست كرهه  
 بن يزيد النضر بن عيسى بن عيسى بن عيسى بن عيسى بن عيسى  
 سقاية كروان عذيفة وازا به مسعود النضر بن عيسى بن عيسى بن عيسى  
 را الساقية

[illegible]

سر بنظر حلیه اسدود و مبرج کرده و نیز در حق  
 جسد من فرشته بر برادران کرده از طرفین صاحب  
 طالب و ابوالدردار و دیگران صاحبین دولت و جود  
 در عین سال سی و پنج یا شصت و پنج یا یکصد و پنجاه  
 بیان گشاید و از اربابان لقب یکدیگر فرزند کرده بود پس  
 که بحث طرف دین پس حلیف شد با حلیف الاشباہ و قوم و  
 جبهه و حلیف نه بهر آنکه حلیف با نه شده و او داشتند آن  
 منصف روی فی نعم من حکمنا قومه من قبل و اینها همه و  
 سماع از ادیبان منصف و این روایتی که یک حکایت  
 که هم قول او را پیش و اینها منصف تا که بهر شنبه  
 کی که روایت کرده اند و شنبه منصف که اگر او مسلم این باشد  
 که روایتی است که در کتب عامه فی رجلی است پس این  
 است که در کتب عامه فی رجلی است که در کتب عامه  
 الامان





والبوراق الصالح وهاجا اورک ابی ہلیہ وصحیح الصحابہ  
استدھلہ اللہ علیہ وسلم من البدرین ہم جر او نقل عنہما ان  
سختہ زلزلہ مے مثل ابی ہریرہ و ابن عمر و یحییٰ بن سعید  
عنہما عن ابی ابن کعب عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم حدثنا وکنت  
فی ردتہ بعینہا ابی عابدا و ابی اسحاق عنہما عن ابی اناس  
کہ ابو عثمان بن عبد ربیع البوراق الصالح کہ یافتہ اند زمان بجا ہلیہ  
را و صحیحہ کردند بہ الصحابہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از بدین  
و غیرہ و نقل کردند از اصحاب اخبار تا کہ مانع شدند سومی  
مثل ابی ہریرہ و ابن عمر و مانند ایشان کہ کثیر از روایت بودند تحقیق  
اسناد کرد ہر واحد از ابو عثمان و البوراق از ابی ابن کعب از  
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حدیث را و نہ شنیدم در هیچ روایت بعینہ  
کہ آن ہر دو دیدہ باشند ابی را یا شنیدہ باشند از ابی ہریری  
چو اسناد ابو ہریرہ را شنیدہ و ہم گن اورک ابی ہلیہ و کنت فی ردتہ  
ابن سعید

[illegible]

سنة خبر را و آسند عبد الرحمن بن ابی بکر و خطیب عمر بن الخطاب  
الخطاب رضى الله عنه و صحب عارضى الله عنه عمر بن الخطاب  
عمر بن الخطاب رضى الله عنه و سلم حديثا و اسنادا و كبر عبد الرحمن بن ابی بکر  
ليحيا حديث را از انس بن مالك از يحيى بن عبيد الله و يادداشت  
از عمر بن مصاحبه كرو عمار رضى الله عنه و اسناد الاثير كفته كه شنيدم سال  
خلافة عمر بن الخطاب باقر بن محمد مائة و ثمان مائة و ثمان مائة و ثمان مائة  
سنة يك ياد و كشته شد با غرق شد و در نه بصره ما بمفقود ك  
شد و او در طبقه اول از تابعين كوفه است و در نام بدره  
شديد اختلاف بسيار است ياد او و يا غير آن و او سماع دارد از پدر  
از عمار بن ابي طالب و از عثمان بن عفان و سمع بن مخنف  
و ابا ايوب انصاري و زيد بن اسلم و برار بن عازب و كعب بن  
عجرة و ابا القدر و ابو غيران و سمع و ولد و از ربيعة و جابر  
عبد الملك بن عمر بن عمر بن مولى ابن سيرين و عمر بن عيسى و زيد بن  
ابن ابى بکر

[illegible]

واصله عطاء بن یزید الیخ عن قثم الدار عن عیسیٰ بن النضر عن  
 مسلم حدیثاً وروایه کرد عطاء بلفظ عن قثم بن عیسیٰ بن النضر  
 علیه السلام یک حدیث را واصله سلیمان بن ابراهیم  
 بن عیسیٰ بن النضر علیه السلام حدیثی را وروایت کرده سلیمان  
 بلفظ عن ارفع بلفظ عن ارفع بن محمد اصحابه علیه السلام یک  
 حدیث را واصله عبد الرحمن بن الحارث بن ابراهیم  
 البقیع علیه السلام حدیثی را وروایت کرده عبد بن محمد بلفظ عن  
 ابراهیم بن ابراهیم علیه السلام حدیثی را واصله عبد الله بن  
 احادیث را نقل کرده و از تابعین الذین نصبوا واثمهم  
 الصحابة الذین سبناهم لم یحفظ عنهم صحاح واصله یحییٰ بن  
 یحییٰ بن ابراهیم بن تابعین که ذکر کردم روایت ایشان بلفظ  
 از صحابه که نامشان ذکر کردم محفوظ نیست صحاح واصله  
 ابراهیم بن ابراهیم بلفظ صحاح واصله در علم و ادب و غیره

و من غیر خبر بعینه و محفوظ نیست که آن تابعین ملاقات آن  
رسول کرده اند در ذات خبر ابر وقت اخذ حدیث و بی حدیث  
عند خود و این گفته را اخبار و روایات مندرجی که اسانید و آن  
اسانید مذکور است اسانید معتبره اند نزد اهل حدیث که تحت  
اخبار و روایات دارند از اسانید صحیح و لا تعلیم و متوجه  
شناخت و غیبه نام علماء حدیث را که تضعیف توهمین کرده است  
آن اسانید را و لا التمسوا فیها سماع بعضی من بعض و  
نه هستند و طلب کردند در آن اسانید سماع بعضی روایه را  
از بعضی از السماع الکلی و احدی هم ممکن مندرج خبر مشترک  
لکونهم جميعا کما نوافه العصر الذی اتفقوا فيه زیرا که سماع بیک  
از ایشان با هم ممکن است نیست بحدی که لایا کرده شود و چه  
بودن همه در یک زمان و مکان هذا القول الذی یخبر بهما  
القائلان له یستلینا فی توهمین الحدیث بالعلمه الذی یضعف

۱۶۱  
آفتن من آن بعین علیهم وینا ذکره و بود قول مذکور که انتم را کردم  
این قایل که حکایت کردم در تضعیف حدیث جهنم علیهم السلام  
کردم کمتر از اینکه عروج کرده شود برود بر آنکه گفته شود و فرمود  
بعض قول مذکور لایق ذکر نبود اذ کان قولاً محتملاً ما خلفتم  
بقوله احد من اهل العالم سلف و یستندون من بعدهم خلف و یزعمون  
بود آن قول مخترع و سخن باطل که هیچکس از متقدمین آنرا نگفته  
و الله اعلم که آنرا امتاخرین فلاحی بجهنم یا فیروزه با کثره  
سنت حاکم نیست احتیاج ما را در رد او بعلامه که زیاده است  
از کلام که شیخ کرده اذ کان قد اختلفوا و قالوا بها القدر الذی  
وصفناه زیرا که بود مرتبه سخن و گویند او مرتبه که مذکور بود  
الحد المستعان علی دفع ما خالف مذهب العلماء و علیهم السلام  
و بجز اعدا طلب کرده شدن بر دفع چیزی که مخالف علمایست  
و بر ضد است اعتماد و انتهی تمام شد کلام صحیح مسلم فاقبل ان  
کل من



کل خبریست که در احسن حسن علی علیه السلام و آل و انوار و ائمه  
 و اجداد و غیرهم بسند متصل و ان کان الزمان بسیار غایت  
 و روایتی عنه لکن در المطالب الثقلیة ذکر الوقوع الا لا مکان  
 و الجماعه الذین یصحون الاتصال بالمعاصرة تأییدیه عند تحقیق  
 اهل الحديث و الکشفاء علی المعاصرة المحضه فی ان اتصال امر با  
 سلسله ائمه غنی یعنی علی عدم صائبه اقوال ائمه الحديث پس  
 آنچه گفته شده یعنی شیخ و بی اندرجه اند که گفته که هر حدیثی که  
 روایت کرده حسن بصری است از زید بن جابر و مسلم و ترمذی  
 و ابی داود و غیره از محدثین متصل نیست اگر چه زمان مساعد  
 صحیح و روایتی نمیکند لکن در مطالب الثقلیة ذکر کرده میشود و  
 را آنکه مکان را و جماعتی که اتصال حدیث حسن بصری است  
 معاصرة تقصیر میکنند ثابت نیست نزد محققین از اهل حدیث  
 و الکشفاء و المعاصرة محضه و در اثبات اتصال احادیث

ادب است که با کلامی که در معنی ذهن از او میسر است بر زبان  
 این قابل اقرار این حدیث را و خبر ما قبل از این است و در حدیث  
 تعلیم و بعد از آن مقام معاشرت و رتبات سماع مخالف تحقیق  
 مسلم است که مذکور شد که امام احمد بن حنبل و مسلم و الترمذی و غیره  
 مانند امام احمد که معنی نزد او متصل است و مسلم که امکان مدعا  
 و اتحاد زمان را در رتبات سماع کافی گفته و ترمذی و غیره که ذکر  
 آن کرده اند باین صفت الاجماع المسلم عند مسلم التفسیر سماع بلکه  
 قول مذکور خلاف الاجماع است که نقل کرده از امام ترمذی و مسلم  
 داشته قال الامام ابو الفوارس عیسی الترمذی فی جامعیه باب  
 ما جاز فیهین لا یجب علیه الحدیث ما محمد بن یحیی القطعی فی المستدرک  
 ثاب بن عمر ثاب بن امام عقیقه و عیسی بن عیسی بن عیسی بن عیسی بن عیسی  
 علیه السلام علیه السلام قال رفع العلم ثلثه عشر سنه و حتی یستقیظ  
 و عمر البیهی حقه ثاب بن عمر المعنوی حقه یعقل الحقیقه حدیث است  
 دیگر از او است

[illegible]

بطریق خطاب بود و نه ایما یا غیره بطریق انبار یا اخبار یا بطریق  
 دیگر و حدیث را شیخ خوانند و روایت کرد از علم ان بزرگوار  
 متصل کتب امام احمد بن حنبل سبب الضعف فقط بدانکه حدیث  
 مذکور متصل است بر حدیث امام احمد بن حنبل سبب انکه هر حدیث  
 معین نزد او متصل است چنانکه گذشت و حدیث امام احمد بن حنبل  
 قطعی و الضیاء القدسی و شیخ ابن الجوزی و جامع غریب و دیگران  
 و غیرهم من اعلام الدین بر میل صحیح سماع الحسن علی کرم الله وجهه  
 و حدیث مذکور بر حدیث یک بر این اتصال نبوت صحیح است  
 خارج شرط میکند مثل دار قطنی و ضیاء القدسی و ابن الجوزی و  
 کردن آن از انکار سماع حسن و قشاشی و غیره از حدیث متصل است  
 بدلیل ثبوت سماع حسن از علی رضی الله عنه و مسلم بن الحجاج و غیره  
 الامامة و امکان التماس و نزد مسلم نیز حدیث مذکور متصل است  
 جهت غرض معاشرت و امکان التماس که کافیه است در اتصال نزد مسلم  
 و بوشنا ناه

و نوشته اند که مراد امام احمد حنبل نیز عنقه معاشرت نیز است  
 عنقه غیر معاشرت کس متصل نخواهد گفت و عند الشرح و تفسیر  
 بیشتر ظاهر اتصال ثبوت المعاصرة که بفهم من عبارة الشيخ  
 ابن حجر العسقلانی فی التمهید و شرح له با و نیز در شرح حدیث مذکور  
 نیز متصل است زیرا که ترذیل شرط میکند در اتصال عنقه ثبوت  
 معاصرة را موافق مذنب مسلم چنانکه مفهومی میشود اگر چه صریح  
 از عبارات ابن حجر در تحفه و شرح تحفه و عنقه المعاصرة محو نه باشد  
 بخلاف غیر المعاصرة بنا بر سنده او منقطعه فشرط حملها علیها  
 ثبوت المعاصرة را علی سنده و قیل بشرط فربس عنقه المعاصرة  
 علی السیاق ثبوت لقیام الی الشیخ و ابرو بر عنقه و یومیه و اعادة  
 عنقه معاشرت بر سماع است بخلاف عنقه غیر معاشرت آن  
 با سماع را ویران است و است و از امر مسل نامند اگر ترتیبی  
 باشد و منقطع گویند اگر بدون تابع باشد و گاه مرسل را بر حقیق

اعم که در حق صیانت قاض علیه السلام است نیز اطلاق کلمه  
 پس خبر از من عنقه بر صیانت ثبوت معاشرت است بنسب کلمه عنقه  
 از حد سن نباشد و گفته شده که شروع در حمل عنقه معاشرت بر صیانت  
 ثبوت ملاقات پنج در او برست او اگر چه یک مرتبه باشد  
 یا بیشتر تا آنکه در سن هر دوره نصیحت بجنب ترند نیست لیکن  
 ظاهر این است که آنچه پیش از این گفته شد مذنب همه مؤمنین  
 غیر نجاریست که قایل باشند اطلاق است پس ترند و در آن محل  
 است بیکر این توجیه و قیاس درست باشد که حسن نزد ترند بران  
 مدسین نباشد و قال مولانا علی قاری شیخ شریع بنده العباد و  
 عنقه خبر از معاشرت است القاب بنده اعم از عنده الجمهور است علی  
 السیاح و عنده العباد شیخ شریع است و او مرة واحدة و گفتن مراد  
 علی قاری در شیخ عبارت آنکه عنقه معاشرت و جمهور مؤمنین  
 صیانت است خواه بکار شیخ نور و ثبوت باشد خواه نه و ترند و ثبوت

۳۲

مؤلف مرصع

که محمول بر سبب باشد و لاف است اگر چه یک مرتبه باشد و در جمهور  
ترند زیرا که اصل است انهمی تمام شد کلام علی قاری فلا یجوز ضرب  
قوله لا نفوت الخ بیدل علی الارسل لان عدم العرفان ما يتعلق  
الا بکیفیه سماع و السماع تعریف بر تفسیر مذکور بر اثر قول ترمذی  
یعنی چون سماع قول ترمذی بطریق مذکور گفته شد پس معروضه  
کرده غیر شود متصل بودن صحبت که از احسن معنی از عذر  
روایت کرده باینکه حکم باقیان مخفف قول ترمذی است که لا نفوت  
الخ باشد زیرا که ان قول دلالت میکند بر ارس و وجه دفع محذور  
آنکه که عدم عرفان متعلق بکیفیه سماع است نه بنفس سماع پس  
سماع مختلف ترند زیرا که ثابت است و حدیث متصل است و ان  
سلما ما اردتم ای تعلق عدم العرفان بسماع فلا یقعیم فی  
انصال الحدیث ایضا و اگر تسلیم کنیم تعلق عدم عرفان بر سماع  
پس قید نمیکند این قول بر سبب تقدیر نیز در انصال حدیث

لان لفظ لا تعرف لا يدل بالجزم على عدم سماع المحقق عن غيره  
 العدد خمسة في نفسه لانه قال لا تعرف وما قال عرفنا عدم السماع  
 فيه انما لفظ لا تعرف ولانه فيمكنه يقين بعدم سماع حسن برك  
 از علي رضي الله عنه بذات محمود جهة انك تفرس لا تعرف كفته واودال  
 بر نفير معرفة سب وكفته عرفنا عدم السماع كما قال بر معرفة  
 عدم سماع است ونفیر معرفة سماع مستند بر معرفت نفسی انه  
 وقادح وحل در القضا نفس سماع است نه نفیر معرفة سماع وان كان  
 اكثر المحمدين يذكرون في عباراتهم لا تعرف ولا تعلم وما سمعت او  
 ما حفظنا سماعه منه وثقه به ولا يريدون عدم السماع واللقا  
 بل ينظرون بما يجوز ويحكمون بالحدیث الذي ذكرناه الا في الحقيقة  
 استاده انه متصل بصحيح وبارا انك اكثر محمد بن زكرا يمكنه در  
 عبارات خود لفظ لا تعرف ولا تعلم وما شئت ان واراده يمكنه  
 ان يشهد بلفظ عدم سماع ولقا ونفس الامر يمكنه من يمكنه وحكم

يمكنه ان يشهد



میگویند بر حدیث که ذکر کرده این الفاظ در رساله متصل و مجامع است  
 و کما قال مسلم فی خطبة صحیحون بعد الله بنیرین الله انصار حقیقین  
 و درین خطبته و غیره مسعودی انصار و عن کل واحد منهم  
 علیه السّلام و بعد علیه السلام و سید فی روایت ذکر اسماء منها و  
 و لا حفظ فرشته من الروایات ان عبد الله بن یزید است  
 حدیثه و ابی مسعود حدیث قطب انتهی چنانکه گفته مسعودی در خطبه  
 صحیح خود عبارت است که ترجمه آن گذشت و آن عبارت دلالت میکند  
 که عدم معرفت سماع و حکم بانصال منافاة ندارند و لانه ما اشتراط  
 الی قول ابو عبید الله بن مسعود فی ان اتصال عرفان السماع علی الله  
 سئل عن عرف السماع ای تعاقب عدم العرفان بالسماع و الاثر  
 اخبر عن ائمه و اولاد اراک فی معرفت من سلب العرفان بان  
 سلب عرفان الله و ان سلب الاخص لا یستلزم سلب الاعم  
 و ان تعاقب عدم عرفان الله بالله فی معرفت الله و ان

السماع الباقی و صریح فعل ان عرفانه تعلق بالحق و موطوعین است  
 و از جهت آنکه شرط نکرده ترندیر در اتصال عرفان سماع را پس معلوم  
 عرفان سماع مانع حکم اتصال نباشد مگر با وجودیکه ترندیر گفته که یکی  
 شناسم سماع را که در اخص است از تقابیس معلوم ترندیر است  
 نه شناختن سماع نه شناختن تقابیر را که سبب اخص که می باشد  
 مستلزم سلب اسم که تقابیر نیست و اگر متعلق می بود عدم  
 عرفان ترندیر به تقابیس می گفت که نمیدانم تقابیر آنکه شامل سماع  
 میشود و نه نفی می کرده باین پس معلوم شد که عرفان ترندیر  
 به تقابیس متعلق است و تعلق نیافتن به سماع یعنی ترندیر تقابیر را  
 که شرط در اتصال ترندیر است میداند اگر چه سماع بعد از تقابیر  
 و این را تأکید کرده به عبارت شرح ترندیر و لهذا صدر الفقه الامام  
 الحافظ القاضی ابوبکر محمد بن عبداللہ بن محمد بن عبداللہ بن  
 احمد المعروف بابن العربی فی عارضة الاحمدی فی شرح الترمذی

کلی شریع و قول بلفظ قد و اضلاع اعاضیه و استدرک بلفظ  
الکین و قال قد و درک الحسن علیا من الحسن و اضلاع اعاضیه و برای  
همین که نفس معلوم ترند نیست قاضی ابوبکر استماع ترند در  
شرح و قول مذکور بلفظ قد که دال بر تحقیق نیست در صدر کلام  
که صیغه ضایعه است آورده و بعضی دفع توهم سماع بلفظ کن  
کرده و گفته که تحقیق یافت و ملاقات که حسن بصری رضی  
را در حدیث که تابع بوده مکن نمیدانم سماع حدیث او در حدیث رضی  
الحافظ جلال الدین السیوطی فی رساله الخاف الفرق با نه قال  
الحافظ بن النعمان اخرج فی شرح الترمذی عن عبد الله بن عمر بن الخطاب  
عن ابن عباس بن المذنب الحسن بن علی علیهما السلام و هر غلطه و تصحیح  
کرده میسوطی در رساله الخاف الفرق که بنی المذنبین و هر  
شرح ترمذی در حدیث که کلام برین حدیث کرده گفته که گفت  
عن ابن عباس بن المذنب که حسن بصری در حدیث را در حدیث در حدیث که

کورک بود قال ابو ذر عن کان الحسن البصری یومع بعینین بطلان  
 رضاء ابن اربع عشرة سنة وراى علیا بلدیته ثم خرج الی الکوفه  
 البصرة ولم یلقه الحسن بعد ذلک گفت ابو ذر عن الحسن البصری  
 بجمع کما ینشد به علی رضاء در حالیکه چهارده ساله بود و دید  
 علی را در مدینه لبس خارج شد علی را گویند و بصره و ملاقات  
 نکرد علی را حسن بعد خروج و قال الحسن را بت ابن ابی طالب علیا  
 گفت حسن البصر دیدیم زبیر را که بجهت کرد با علی رضاء انقی تمام شد  
 کلام سبط در رساله و قال الفیض فی التتمیم الحسن را ی  
 عثمان و علیا و طلحه انقی گفت ذبی و زبیر میب که حسن  
 بصری دید عثمان را و علی را و طلحه را تمام شد کلام ذبی و طلحه  
 نقار الحسن بعد المرتفع کرم الله وجهه عند شرح الترمذی و العتبی  
 و عند ابن الجوزی و جوهرة المناهل و الفیاض المقدسی و الذهبی  
 و غیره ذلک من المحدثین ثبت الاتصال فی هذا الحدیث عند  
 التمهید

که نزد رسول و ائمه و جمیع محدثین رضای هرگاه ثابت  
 باشد ملاقات <sup>حسن</sup> بدریه عماره نزد محدثین که مذکور شدند  
 ثابت شد اتصال در حدیث مذکور که بجنه است مردی است  
 نزد نزد رسول و جمیع محدثین رضای تقدیر ملا حظ  
 اقوال محدثین الذین تقدم ذکرهم ما عرفت هذا لا یجوز ان الذی  
 نقله بعض الفضل روى عنه ان اتصال الحسن بعلی مرتفع کرم  
 الله وجهه باطل نیکو الشیعه و اهل السنة پس بر تقدیر ملا حظ  
 اقوال محدثین که مذکور شدند نیز شناسیم اجماعی را که نقل کرده  
 از بعض فضل یعنی شیخ وید الله رحمة الله که اتصال حسن  
 بعلی ضایع ملاقات او به علی رضای باطل است انکار میکنند  
 از شیعه و اهل سنت الا بان یا اول بخصوصیه امکان او باقی  
 و بعض اهل السنة او بان اقوال کثیره الحدیث الذین هم مقتدا  
 اهل الدین لم یصل الیه یعنی گفتن مثل ان توسر فاضل در حدیث

نمک که تاویل که شود بخصوصه مکان مثل کوفه و بصره یا حکم که نمود  
 که عبارت که می باشد کرده در کتاب و در این کتاب یا مراد از این  
 اهل سنت بعضی اهل سنت باشد یا اقوال ائمه حدیث که مذکور شده  
 نه فائیل ز سید و تسبیح من هم انکار اهل سنت سوادان عن  
 الاصحاب و من اصحاب الیوم اتنا و اما تسبیح پس نه ب  
 این ان انکار اهل سنت است خواه صحابه باشد خواه تابعی  
 و روز قیامت پس انکار اتصال حسن را آنها بعید نه بدانند تسبیح  
 اگر چه حسن بصیر را عقیده اند و آنست لیکن ملاقات او با عیسی  
 نزد ایشان هست باینه به فقیر معلوم نیست و وقت تحریر کتاب  
 ایشان حاضر بود که تحقیق کرده میشد و قال شیخ الطاهر  
 برآن المحدثین جلال الدین عبد الرحمن السیوطی رحمه الله فی  
 التماثل لفرق قال حافظ ابن حجر دفع فرسند الی یمن قال فرسند  
 جویری من اشرس قال انما عقبه بنی الهیه بار الی یمن قال  
 محمد بن

سمعت الحسن علیاً یقول قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 مثل آتیه مثل این حدیث گفت سیوطی که نافل است از این هر  
 واقع شده در مسند ابی یعلی که گفت ابی یعلی که حدیث کرد  
 بر ابو پر پیه گفت جویری که خبر داد ما بزر اعطیه شنیدم حسن را <sup>۹</sup> گفت عقیقه  
 که ملکیت شنیدم علی را در آنکه ملکیت که گفت پیغمبر خدا علیه السلام  
 مثل آتیه من مانند پدر است تا آخر حدیث قال محمد بن الحسن  
 ابن العسکری شیخ شیخ خضابه النضر صرح فی جمیع الحسن بن علی کرم  
 الله وجهه و در جاره نقل گفت محمد صریح که شیخ شیخ ثابت  
 که این استاد نصیر صریح است در اثبات سماع حسن از علی  
 رضی و رجال روایه این اسناد هم هم نقل اند از شیخ کلام جلال الدین  
 السیوطی صرح تمام شد کلام سیوطی بدانکه همین اسناد مذکور گفت  
 میکند در اثبات مقصود در رساله زیرا که وقتی که سماع ثابت  
 شد بنص صریح ملاقات هم ثابت شد و احادیث مرویه

قلم

بگفتند عن هم متصل شدند نقد محدثین و احتیاج گفتند را در نقد  
قال شیخ شیخ ابو الحسن صفی الله بن محمد بن علی بن ابی طالب  
المد علیہ السلام کتاب سمط المجید و الحسن و ان قالوا انه کان یحسن  
لکثرة نقته گفت قنایه در کتاب خود که سمط المجید است  
که حسن بصیرت که مردم گفتند که حسن ندیسی میکند که حسن  
نقته است جلوه عدالت و ضبط بدینکه ارسال حسن بصیری  
گفتن اوقات رسول الله صلی الله علیه و سلم متفق علیه  
استقام کردن از اسناد را و بسبب ضعف آن از حسن  
ثابت نشد لهذا بر آثار ابن بسری که گفت لا ناخذ بر اسناد  
الحسن و ابله العالیه فانها لا یالیان عن اخذ الحدیث اعراض  
کرده اند بیکم عدم مبالاة مستلزم عدم اخذ بر اسناد ایشان  
نست بکوفته که ثابت شود ارسال آن و ترک آن را روی  
مجموع را و نیست چنین باینکه حسن گفته وقت که میگویم شما را  
الافین



که صحبت کرد مرا فلان پسر او صحبت از آن است و در خفا  
 نمیگویم قال آن پسر که گفت خداوند علیه وسلم پس از آن رفت  
 کس درایت پس ندیست که قبیح است میان محمد بن الحسن  
 ثابت و شاذان قال الحافظ ابن حجر و تقریب التهذیب الحسن  
 بن ابی الحسن البصری و اسم ابی بسیار و اسم احمد غیره بالتحذیر  
 و التهمة الانصار مولایم ثقة فقیه فاضل مشهور و کان یسل  
 کثیرا ویدلس و هو یاسر الطبقة الثالثة مات سنة ۲۷۰ و ما یزید  
 و قارب السبعین انتهى گفت ابن حجر و تقریب که حسن  
 که نام پدرش یاسر و نام مادرش غیره است ثقة فقیه است  
 مفاضل مشهور است و بود که ارسال و ندیست میکرد و لو طریقه  
 سیوم است و فاتی یافت در سال یکصد و ده و نزدیک  
 نود سال عمرش رسید و از این مفهوم شد که در فقه بودن  
 حسن اختلاف نکرده و ندیست که او میکرد مراد از ویست

که ظاهر ثقة نیست و من المقبولان الله لس الثقة لا عبرة

روایت غم شیخ بصیغه حریرت در اصحاح سمع و حدیث

فراوین مقبوله و اسناد متصل فراوین الحسن فی الحدیث

لله کور مقبوله و اسناد متصل لکونه ثقة صریح بلفظ سمع

و از مقررات و مسلمات است که حدیثی که ثبوت داشته و قیاس

تعبیر کند در روایت خود از شیخ خود بصیغه صریح در سماع است

مثل سمع و حدیث پس روایت او مقبول است و اسناد او

متصل است پس روایت حسن در حدیث مذکور مقبول است

و اسنادش متصل است زیرا که حسن ثقة است که تصریح کرده

بلفظ سمع و کلامی صحیح السماع اتفی سبب الحدیث فی الحدیث

بی وصل الخوفه برکاء که ثابت شد سماع حسن از عطاء رضا و

شده ضاقت در رسیدن خرقه از عطاء رضا به حسن بعد از رضا

وقد مرانه از اتفی سبب الحدیث و قد مر صدیقین بلفظ و

خاتمه

- مکتوب فی خبر آن ماحکم باقی بماند مرفوع موصوف و باله التوفیق و
- تقیهین که است در مکتوب که شرف شد سبب شد و غرض در
- کرد از آن کسی که شرف شد ظاهر شد که جبر حکم کرده آن بعض
- با تخطی عدم مرفوع موصوف است قال شیخ الاسلام عابد زکریا
- انوار دین فی التقریب و الصحیح التفصیل فی رواه بلفظ محمل
- همین فی السماع فرسل و ما بین فی سمعت و حدثنه و خبرنا و
- تقبولن عین بریفه الصحیحین و غیرها من هذا الضرب که مقتضای
- و سفیان و غیرهم و هذا حکم جبر فین ولس مرق و ما کان فی الصحیحین
- و شبهها عن احمد السیسی بعلی محسن عن ثبوت السماع ثم کلام او
- گفت باو زکریا و او بر در تقریب که صحیح در در دین مد تفصیل
- ست پس حدیث که روایت کرد از احمد مدس مضاف که احتمال است
- دار و قیام کرده شد در وسیع پس آن هر سست و حیث
- که بیان کرد مدس در و مش سمعت و حدثنه و خبرنا و مانند آن
- محمد

کس حقیر است بجز کرده میخواند و در صبح بخار و مسکن این بود  
 یعنی روایتی که در این میان و احبابی است نقل نموده  
 و سفیان ثوری و سفیان بن عقیل که در ورام دقت نمود بودند  
 و غیر این و در این حکم مذکور است در کتب که یک مرتبه نقل  
 کرده و آنچه در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی است از حدیثین بنقل  
 مرد باشند همچون بیروت صحیح است تمام شد کلام نواری و  
 و تحقیق و تفصیل نیز تمام شد در کتب اصول حدیث حدیث است  
 آنست که در این معنی نوشته اند عجب است مشتق از وین معنی  
 اختلاط ظلمه در در کتب عیسی است و بنده شیخ بیوت از حدیث  
 بکسر دم گویند و حدیث را در کتب بفتح دم نامند و در کتب  
 یا باین طریق است که روایت کنند که چه عیسی که روایت کرده یا معاص  
 او بوده حدیثی که از و معاصی که بود بطریق در و هم آید که آن حدیث  
 را معاصی از و معاصی که حدیثی خود را استعاط نمیکند بلکه از  
 حدیثی که در این

که در این کتاب مراد از این است که یا مانند آن از این  
 که در بعضی در مدح و در بعضی در عتاب آمده اند و در  
 معاشرت اکتفا به فقه تفرق شود میان مدس و مرسل خف و ظاهر  
 آنست که سفار او بر آنست که اسناد اگر چه ستر عیب  
 پس از او مرسل یا معضل گویند بحسب اصطلاح و اگر چه ستر  
 عیب است پس مدس خوانند و اسان بمعنی لغو شایسته  
 مذکور است و قسم دوم مدیس در شیخ است باین طور که او را  
 بلقیه یا وصفی بیان کنند که بآن مشهور نباشد و قبح مطلق مدیس  
 بحسب فیه از اصطلاح بلقیه است و قسم دوم مدیس اخص است  
 یا سهل لکن در نیز تفسیر حدیث است جهت انسداد و طریق مقرر  
 حال آنکه در این قسم دوم مدیس مذکور است لکن علی نوشته  
 که از ثقات مثل سفیان و زر و سفیان بن عقیله و قوی آمد و آنچه  
 مثل آن مدیس در اختلاف کرده اند و مذکور است صحیح تفصیل است

یا منقطع

که از تریب نقل کرده شد و فصل سیم حکم میکند که در وقت  
که در نزد و در وقت و علم و فضل و سبب و علما داشته باشند  
و است که ایشان بر تریب اجتهاد کمال بودند از ایشان استقامت و آرد  
ضعیف به وضع و جهت تفریع حدیث است هرگز بوقوع نیامده که  
خاف و دانست که کمال است از انصاف و ارسال جهت آن و با  
و ضیق حال طریقه مسلم که در حال است چنانکه مسلم در خطبه صحیح  
بآن تصریح کرده که رواه حدیث را از شیخ خود صحیح میکند و در  
نفس طریقه شیخ میکند و این را از ذرائع صید و گاه نام شیخ را در حدیث  
حذف کنند و این را اصول و مبدء پس بر او از وقوع و تلبس نقاش  
حذف را درست از اسناد نه جهت ستر عیب که عالم قبول روايت  
او باشد و ضایع گفته روايت او بود بلکه جهت خرافات دیگر مثل خوف  
فتنه چنانکه حسن بصری در کرده و لهذا آنف ضعیف را سبب نقاش  
معبر و جهت ما اذوق نظر هم و ما احسن ذکر هم و بدو یک استناد  
است

و نیز در اتصال و انصال با شش و عروق و احشاء و غده های دیگر  
و نیز در اتصال از عقل جمیع بلکه همچنین که باعث از احوال و جان  
احادیث احشاء و غایب معانی آن تحصیل غرض است پس تشکیک  
ملکوتیه که حدیث ضعیف یا موضوع است در ایشان آنست  
که بحسب غرض یا اصطلاح و تا چندین است اما اثبات جزیریکه در غرض  
الادب است و در شان نبوت پس اختلاف در غرضه که مذکور  
شد بحسب اصطلاح است بلکه آنچه متصل بحسب اصطلاح و بالانفاق است  
مثل غرضه صحابه از پیغمبر علیه السلام و غرضه تابع از صحابه که ملاقات  
یقینیه است احتمال در سفار و رآن نیز جایز است چنانکه مسلم  
در صحیح خود بآن تصریح کرده مثبت الاتصال و القیام الی رسائل پس  
نابت شما اتصال در روایت حسن از علی رضی الله عنه است که  
صالح ما و صرح و مقبول است و در شد از رسائل پس غرضه  
مسئله از علی رضی الله عنه متصل است بحسب اصطلاح هر محدثین و مؤلفین

و قیاس حسن از دل سیر نباشد و همین نحو است در امران و سبب  
 چنانکه بعضی گفته اند پس و این محسن است که در لفظ سمعت مقبول  
 مقبول است اما ان یقولون اعمیینه یعنی ارسال حدیث الحسن بن علی  
 رضی الله عنه ان لفظ السماع محتمل فلم یأخذوا به یقولون ان لفظ السماع  
 و ارسلت الی واسطه یعنی روایت حسن بلفظ سمعت علی مقبول  
 است بهم دقت مکرر و قیاس نه گوید از روایت و درجی بد که از روایت  
 ارسال حدیث حسن به از علی رضی الله عنه بلفظ سمعت باشد که  
 لفظ سماع محتمل است اتصال ارسال به پس چرا جایز نباشد  
 اینکه باشد سماع بواسطه ارسال گفته شده واسطه را فیما بین ان لفظ  
 السماع محتمل عند العقلاء عند اهل الحدیث لان لفظ السماع فی غیر السماع  
 و ما سمعت فهو لیس من لفظ السماع به و یقال ان السماع قد یقال  
 لکن قایل که لفظ سماع محتمل ارسال است نه عقل کجاست و یقال  
 لفظ السماع نه نزد اهل حدیث که عقیده حقیقی اند و عارفان که  
 سماع را میگویند



[illegible]

معجبهاست لا تعرف خبر ما قبل الاخرین است پس هر چه  
شده یعنی شیخ ذیل الله الرحمن الخدیره المحضین بحاجه فارسی  
اند بطریق اعترافش بر روایت مذکور و در رساله سیوطی است  
سیوطی بقول محمد صریحاً شیخ شیخ اوست و او گفته که روایت مذکور  
نفس صریح است در سماع حسن از علی رفته نیز فهمیده این عبارت  
فرسیه را لایزال یافتن من انفاط هذه العبارة الایده المقدمات  
الثلاث علی تقدیر صحیح حدیث ما یثبت من هذا الاسماع الحسن  
من عیال کرم الله وجهه سماع الحسن بهذا التقید بافید و لا یثبت  
الصحبة المعتبرة بها و کل منة الصحبة المعتبرة بها لانه السماع  
والانصال فالاول قد و انما یبذل علی تحقق السماع و الاصل  
مع عدم تحقق الصحبة المعتبرة بها فصار عدم السماع فیها  
المقام اگر اتصال حسن بمرید یعنی تحقق مرید و او اصل است  
معتبر بهای مرید و خود چنین محبة متقرب است پس اتصال او مشکی  
خداوند متعال

زیرا که انتفاء از شیء از عبارت فارسی هر سه مقدمه می‌کنند  
 از تقدیر صحت حدیث ثنابت نیز پیشتر ذکر سماع حسن از جابر و دوم  
 آنکه سماع حسن و اتصال حدیث از مفید و ثنابت محبت معتبه بها  
 نیست و سی و دوم آنکه کلام ما در صحبت معتبه بهاست نه در سماع  
 مقدمه او و ظاهر است و ثابت کرده شد بتفصیل و مقدمه  
 ثانیه فائز کلام سابق این قایل است زیرا که دالت می‌کند  
 بر اینکه سماع و اتصال مستلزم صحبه معتبه بها نیست و کلام سابق  
 دلالت می‌کند بر استلزام میان آن بر دو و الحاق است هذه الشریعة  
 ایضا غیر معلومیه بنا لا لا تحقق الاتصال لا استلزم تحقق الصحبه  
 المعتمده بها تحت یدیم من انتفاء الصحبه انتفاء که یفهم من احوال  
 الصحابه و من بعد است اینها در مسلم و الترمذی و غیره از محدثین  
 و فی حقه هم اگر چه این شرطیه که در کلام سابق این قایل  
 معلوم نیست زیرا که تحقق اتصال مستلزم تحقق صحبه طریق

معتد به نیست تا که لازم شود از اشتغال صحبت انصاف و انصاف  
 چنانکه معلوم از احوال می باشد که بعضی از مصنفین طویر و روایت از غیر  
 علیه السلام بلفظ سمعت اینجانب علیه السلام علیه السلام بلفظ متصل است  
 با اتفاق و کسی را در آن خلاف ندیده و مفهوم میشود از عبارت بخاری  
 و مسلم و ترمذی و دیگر محدثین روضه پوشیده مانده که اتصال حدیث  
 که مصطلح محدثین است ثابت نمیشود مگر از اسناد و روایت که در حدیث  
 و ابواب لغت از آن اتصال و غیر واسطه می بینند و اثبات لغت است  
 اتصال بدین عقیده بعد ثبوت آن بطریق مسوکه اینان غرض دارند  
 منصب محدثین است و محدثی که تشبه به فلسفه نماید و دلیل حق  
 استعمال کند در غیر موضع لایق او ظاهر شود مگر سقطه لغت و مقدر  
 محدث نیست مگر که اتصال حدیث ثابت کند بطریق مسلم که خود  
 و مجاز که اتصال ارسال است مثل معتمد معاصر که اختصار اتصال  
 غلبه بعلیه طریقه اختیار ارسال کند بطلان گوید که اتصال در دو

مختصر

آنچه ثابت نیست در اینکه بر اتصال البینه اینی متغیر است این تا  
 بعضی است و جایگاه اتصال اتصال خود مثل عنقه غیر مناسبتی  
 کیه در کوه اتصال نخواهد کرد و احتیاج به غیر اتصال نخواهد شد و  
 هذه العبارة تدل على امرين نفير الاتصال واستلزام تحقق نفير  
 الصيغة نفير الاتصال في قوله عبارة مذکور و لانه میکند بر و  
 یکی نفیر اتصال که نتیجه آن قیاس است و دوم استلزام نفی صیغه  
 نفیر اتصال بر این که انتاج صیغه است بر اینکه از نفیر لازم نفی صیغه  
 لازم می شود و این دلیل است بر اینکه استلزام بین انقیاب  
 ظاهر و میشود اگر چه این ظاهر بود لکن بر این صیغه بیان فرموده  
 کیست که هم نکند که استلزام میان هر دو نفیر در کلام او صریح نیست  
 الا ان يقال ان هذه هي نفس السمع في او فانه را بوجه ادبانه  
 السمع في شرط في الاتصال طول الصيغة و هو قوله في شرط في  
 معروفة اردا به استثنای است از قول لا يستلزم ان يقع تحقق الاتصال

تحقیق صحیحی معتبره چهار استند از نیست در هیچ وقت مکرر نیست  
 گفته شود که مذہب مختار سمعی است یا مختار ابو عمر است یا مختار  
 سمعی است شرط کرده در انتقال طول صحیح را و ادیان شرط کرده در  
 انتقال معرفت را و ادیان علم را و ادیان بصیرت را و ادیان طبع را  
 و ادیان معرفت را و ادیان محبت را و ادیان باطن را و ادیان باطن را و ادیان باطن را  
 چه اراده کرده آن قایل از صحیح معتبره طول صحیح اراده کرده  
 یا معرفت اراده کرده پس کلام آن قایل احتمال داشت که مطابق  
 صحیح باشد یا مطابق و ادیان گفته صریح فی هذا الکتاب سبب بر حدیث  
 که از حسن ارجح باشد بنابر و مسلم در حدیث ابو داود و غیره  
 این متن متصل نیست این رد و جواب مذکور است باینکه کلامی  
 و ادیان میکند که مقصود او گفتگو موافق بنابر و غیره از چهار حدیث  
 بنابر موافق مذہب شاذ و غیر مشهور است شاید فائد که در حدیث مذکور  
 بعید و ضعیف است و مفید نه و لا یغنی ما فیہ علی من اطلع مذہب

حدیث ابو داود

النجار و مسلم و غیرهم من النقاد فی الاقصال بان النجار شیخ  
یعنی الاقصال اللق و لومرة واحدة كما قال الشيخ ابن حجر العسقلانی  
فی النجاشی و شرعاً و بوشید و نیست غلط که در عبارت مذکور است  
بر کسی که اطلع دارد و بذهب بخاری و مسلم و غیره از نقد و در  
اقصال به اینکه بخاری شیخ کرده در اقصا لقا اگر چه یک مرتبه  
باشد نه صحیح معتد بهار احیاناً گفته ابن حجر و غیره و شیخ  
و شرط حل عتقه المعاصرة علی السماع ثبوت لقا فیما را شیخ و  
الراوی عتقه و لومرة واحدة لیحصل الا من غیره عتقه عن کونه  
من ارسیل الخ و غیره الخ و تبعاً لعل ابن الدری و ابی ریحیم  
من النقاد عبارة غیبه است شرط حل عتقه معاصر سماع ثبوت  
علاقات شیخ با راوی است اگر چه یک مرتبه باشد یا حاصل شود  
اگر چه راوی معتد او از بودن آن عتقه از ارسیل خفیه و همین  
مختار علی بن مدینه و بخاری و غیره اینان است از نقد و بیان

مسلم در شرط فی الاتصال معا صرة فقط بل نقل الإجماع فی خطبة  
 صحیحہ طایفہ ان الاستناد المعنعن لا حکم الموصول سمعته بحکم المانعین  
 والمعنعن عنه فی عصر واحد وان لم یثبت اجتماعہم کما مر سابقا  
 این جابر و غیرہ نیز متعلق بہ اطلاع است یعنی بر کسی کہ اطلاع دارد  
 باینکه مسلم شرط کرده در الاتصال معا صرة را و بس بلکه نقل کرده  
 اجماع در خطبہ صحیحہ خود بر اینکه استناد معنعن را حکم موصول کہ سمعته  
 است نہ تنها بدون معنعن و معنعن عنه در زمان واحد اگر چه  
 ثابت نباشد اجتماع آن ہر دو چنانکہ گذشت و قال الشیخ ابن  
 الجوزی مقام آخر من التخیبہ و شرعہا اما دحضانہ من حیث الاتصال  
 فلا شرط ان یکون را و قد ثبت لدفعہ من ردیک عنہ و  
 لومرہ و التقریر مسلم مطلق المعا صرة و کفایت ابن جبر در مقام دیگر  
 از تخریج و شرح آن اما دحضان نہ ہب بخارج از حدیثہ و کتب علیہا  
 برابر شرط کردن بخارج این را کہ باشد را و کی کہ ثابت باشد



اور اباحت کسی کہ روایت کرده از او گفتا کرده مسلم مجرب  
 به خلاصه بدون اثبات لغوی و انتہی تمام شد کلام مخفی و  
 کان اکل انصال النابغی بصی به بل انصال رجال الاسناد  
 بشیوخه انصال الصی به بابنیه صلی الله علیه وسلم کی قال لا  
 علی القاریه شرح الشرح للخبیه ولما انجز اللحدم الی ذکر الصی به  
 فعرّفه وکذا الخالفت التبعی برکاه که بود حال انصال نابغی بصی به  
 بلکه حال انصال رجال اسناد بابنیه خود مثل احوال انصال  
 صی به بابنیه علیه السلام چنانکه گفت ملا علی قاری شرح شرح  
 مخفی برکاه منجز شد کلام سوزی ذکر الصی به پس در سبب ان را و  
 همچنین حال است در نابغی اردت ان نبین معنی الصی به  
 فی علم احوال التبعی آیین جزا است یعنی برکاه چنین بود  
 از او که در تمهید بیان کنیم معنی صی به پس معلوم شود احوال ان  
 بتفصیل و قال محمد بن اسمعیل البخاری صی به الله و صریقی

صحیح صحیح النبی صلی اللہ علیہ وسلم اور اہ فہوم اصحاب گفت  
 امام بخاری علیہ السلام خود کہے کہ صحیحہ کرد بانجی علیہ السلام  
 اور ایس اور اصحاب است و قال ابن حجر فی فتح الباری عنہ  
 شرح ہذہ العبارة بعد اللہ والہی وقد وجدت ما جزم بہ بخاری  
 من تعریف الصحیہ بکلام شیعہ علی بن المدینی فترت فی  
 المستخرج لابن القاسم بن بسندہ الی احمد بن یسار اعطی  
 المدونی قال سمعت احمد بن عتیک یقول قال علی بن المدینی  
 من صحیح النبی صلی اللہ علیہ وسلم اور اہ ولوس علیہ من النہار  
 فہوم اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت ابن حجر در فتح  
 الباری نیز شرح این عبارت مذکور بعد جنین و جنہ تحقیق قائم  
 چہرہ کہ جزم کہ ماکن بخاری از تعریف صحیہ بکلام شیعہ او علیہ  
 پس خواندم در مستخرج ابی القاسم سند میکند سوا احمد بن عتیک  
 احمد کہ شنیدم احمد بن عتیک کہ میگفت کہ گفت علی بن عتیک کہ

محمد بن

صحبت کرونیجہ علیہ السلام را یادید اور اگر چه یک ساعہ از روزه  
 یا نیت یا صحابہ یا غیرت امتی تمام شد کلام امن مجروح فی القسط  
 یعنی تخریب ذہ عبارتہ من صحبت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی من  
 بنوہ ولو ساعہ اور اہ فرجال حیوۃ ولو ساعہ من المسلمین  
 العقلاء لقتلہ فی حدیث در شرح ابن عبارہ کہے کہ صحبتہ کر نیجہ  
 علیہ السلام را در زمان بنوہ او اگر چه یک عتہ باشد یادید اور  
 در حال زندہ غایہ او اگر چه یک ساعہ باشد از مسلمین عقلا پس  
 او از اصحاب اوست و قول ابن الجوزی النخبہ و شرح دہو  
 ای الصحابہ من لقی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومات علیہ السلام  
 ولو غلظت سرورہ فی الاصح والمزاد باللقار ما ہوا عم من المہر  
 والماتۃ ووصول احد ہما الاخر وان لم یقالہ ویدخل فیہ  
 روح احد ہما الاخر سوار کمان ذلک تنقیض او بغیر کفایت این  
 مگر در نخبہ و شرح ان کہ صحابہ کیست کہ ملاقات کرونیجہ

علیه السلام و مرد بر اسلام اگر چه در میان آمده و در زینب  
 اصح یعنی بعضی بگویند که از رده صحابه مرتفع میشود و لکن در حدیث  
 اصح آنست که اگر باز اسلام آورد و مرد بر اسلام بمسبب این از اصحاب  
 است و مراد از لقاعام که بطریق مجاز است باشد و یاد راه  
 همراه نشسته کند و برسد یکی بر دیگر اگر چه کلام بهم نکرده و داخل  
 میشود و در رتبه یکی دیگر پس اثر که دید بغیر علیه السلام او را  
 نیز از اصحاب است برابر است که باشد این رتبه بذات خود  
 بقصد یا باشد بغیر خود انتهی تمام شد کلام ابن حجر و قال حلقه  
 علی القاری بنی شریح هذه العبارة ارسوا بالاستقلال بان یقصد  
 روایت علی و بالتبعیة وسیلة الخیر سوار علی بنطلو یقصد  
 او قصد روایت بغیر و راه تبع الوقوع نظره اتفاق من غیر قصد و الا  
 ظاهر روایت بالخبر لا مع له و یقال معناه سوار علی روایت احمد بن حنبل  
 بان یکون هو نفس ما عناه علی روایت او و بان بغیر بان یکون

ولبغت ذلك العير كفت لولانا على فارس في شرح ابن عباد  
 يكتوره و تفسيره في غير عينه برابرست كه باشد و دين پيغمبر  
 عليه السلام با استقلال با نيکه قصد كند رويه پيغمبر را عليه السلام  
 جدا يا تبعيته و وسيله غير برابرست كه نظر كند بر پيغمبر عليه السلام  
 بقصد يا قصد كند و دين پيغمبر عليه السلام را و و دين باشد پيغمبر  
 عليه السلام در به تبع جنته و قوت نظر را شي بر پيغمبر عليه السلام  
 اتفاق بدون قصد و الزوميه مذکور كه نشود پس رويه با غير  
 معني ندر و با كيفه شود در معني او برابرست رويه يك مرد يكرار  
 بذات خود با نيکه ذات او باعث رويه بود با غير خود با نيکه باعث  
 بر رويه غير باشد قال التلمیذ قوله غيره ي بان يكون صغيرا  
 فيحمل الي النبي صلى الله عليه وسلم انتهى كفت شاد ابن حجر  
 كه حقه غير است كه باشد بينند صغير السن پس بر رويه  
 شود و سويچ عليه السلام تمام شده كلام مولانا على قارب و قال

التواضع في شرحه للمسلم في معرفة الصحابة وادراكهم هذا الفضل  
 مما يتأكد لا يقتضيه ومنه الحاجة إليه في معرفة الفضل من الرسل  
 كفتوا في شرحه في صحيح مسلم في معرفة صحابه وادراكهم هذا الفضل  
 از جمله اینها نیز است که اعتناء در ترجمه با و زیاده است و حاجت به  
 بسیار گرفته پس با و شناخته می شود و متصل از رسل فاما الصحابة  
 فكل مسلم ايرسل الله صلا الله عليه وسلم ولو لم يخطه يد ابي  
 الصحيح في حقه و هو ذهب احمد بن حنبل و ابيه عبد الله البخاري  
 صحيح و المجتهدين كافتة پس صحابه و عین بر سلیک است که وید  
 باشد پیغمبر علیه السلام را اگر چه بیک لحظه بیند و همین صحیح است  
 در حد صحابه و این ذهب احمد بن حنبل و امام بخاری و غیره  
 است و ذهب اکثر اصحاب الفقه و الاصول اسان من طاعت  
 صحبة الله عليه وسلم و رفته اند اکثر اهل فقه و اصول و حتی  
 اینکه صحابه که است که در آن باشد صحابه او پیغمبر علیه السلام

قل الامم

قال الامام القاسمي ابو بكر ابن الصليب البقلاني لا خلاف من اهل  
 اللغة ان الصيغة مشتق من الصيغة جارية عن صيغة غير قليلة  
 وكثيرا في الحال صيغة مشبهة او يروا او ساخنة كفت ابو بكر البقلاني في  
 نيت ميدان اهل لغة كه صحا في مشتق از صيغة ست و اطلاق كروه  
 منقول در هر كسي كه صيغة كنده غير خود را كم بآيد و كفته ميشود صحبت  
 كردم او را يك كه يا يك في زيا يك ساعته قال و هذا اوجب في حكم  
 اللغة اجراء على هذا اطلاق من صحبت بنيت صا الله عليه وسلم و ساعته  
 هذا ابو الاصل كفت بقلاني و اين موجب است در حكم لغة جاري  
 كردن و اطلاق نمودن لفظ اصحاب بر هر كسي كه صحبت بنيت عليه  
 السلام كرده اند و بگويد ساعته باشد و هيمن اصل است قال  
 ومع هذا قد تقرر للافة عرف في انهم لا يستعملون اللفظ كثره صيغة  
 و انهم كل لغوه كفت ما قد يذ با وجود اصل مذكور معرشفه و با  
 استعماله عرفي در اينكه استعمال نميكنه لفظ صحا في را كم بر كسي كه گفته شود

صحیحین او و باید در پی شده ملاقات او و باید بر دلکب علامت  
 لغی المراد ساعده و مثنی موعظرات و مع منم حدیث و اطلد و  
 نمیشود لفظ صحابه بر عرف مذکور بر کجی که ملاقات کند که  
 یک ساعده و برود با و چند قدم و بشنود از و سخنی را و حسب ان  
 بر سر استعمال من در حال پس و حسب شد که اطلاق  
 لفظ صحی در استعمال کیسه که نیست حال او در کلام انبیایی  
 الجمع علامته و جلالت این کلام قاضیه باقیه است که اجماع شد  
 بر بریکه او در قیاس تقریر للمذنبین و استدل به عارضه مذنب  
 المحدثین فان هذا الامام قد نقل عن اهل اللغة ان الاسم متداول  
 صحیحه ستمه او انزو اهل الحديث قد نقلوا الاستعمال في الشرع  
 العرف علامه في اللغة فوجب التعبير بالیه و در کلام قاضیه تقریر  
 بر مذنب و استدلال کرده میشود به کلام قاضیه بر مجرای مذنب  
 محدثین پس تحقیق این اعظم نقل کرد از اهل لغت که اسم صحابه  
 است صحیح



است نسبت به یک گفته باز یاده را و ابل حدیث نقل کردند است  
 در شرح و عرف خود موافق گفته پس واجب است گردیدن سوان  
 و اما آنچه در بعضی و یقال فیہ التایید فهو منسقی الصحیح و قیل و صحیح  
 کما فی الخلاف فی الصحیح اما تأیید و گفته میشود و این را تابع نیز سبب است  
 است که تفاوت کرده صحابه را و گفته شد که تابعی است که  
 صحیح است که صحابه را مانند خلافت در صحابه که مذکور شد و الا گفته  
 پس با وجود انکار اولی نظر در مقتضی و انکار کردن به وجود  
 ملاقات بهتر است جهت نظر کردن سوره مقتضی بود و نقد انتمی  
 تمام شد علام نواری و قال الکرمانی فی شرح تخریفات الصحابه و الکرمانی  
 و الطبقة الثانیة هم من تابعوا جریه و مسلم از صحابه یا و الطبقة  
 الثانیة تبعوا من تابعوا و هم من تابعوا من تابعوا و هم من تابعوا  
 من تابعوا صحابه که بخار گفته طبقة ثانیة ما بعد من تابعوا صحابه و او  
 بر مسلم که میند صحابه را و طبقة سیوم تبع تابعوا و ان بر مسلم که

بجند تابعی است و انقیاد تمام شد کلام کرمانی فان قبل بان ابن جوزی  
ذکر است فی شرحه بن عبد بن العیسی بن اسماعیل بن علی بن ابی طالب  
من غزواتهم سنة او سنین مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فما صحیبه لا ینکون مع ایام الامن له الصحبة المعتمدة فانکذا حال  
التابع و تبعه ان یرکان احوال الصحیبه مقیاس و مقبول و غیر  
اگر گفته شود در تأیید قایل باشد شرط صحبة معتدیه که این شرط  
در تلقیح از صحبة بن عبد بن علی نقل کرده که امید از شرط صحبة  
مگر که که جناب یافکر کرده همراه بغیر علیه السلام با یک سال یا دو  
سال یا بغیر علیه السلام بوده پس صحیبه نباشد مگر که در  
صحبة معتدیه بود و همچنین تابعی و تبعه بن عبد بن علی بن ابی طالب  
قیاس کرده میشود با احوال تابعی و تبعه بن عبد بن ابی یقال اولان ابن  
ابن جوزی تأیید بنده الروایة فخطب الصحیبه لا سند لال بل ذکر الروایة  
و انما قد یجوز ان ینسبتم فیمنع من ذلك ان با احوال لا یجوز عاق

ابن الجوزی رحمه الله وردت فی التلخیص فیستدل بها فلهذا نقل  
 عبارة التلخیص بما بها لیحصل حال الاستدلال علی المستدل بتفصیل  
 و البتة و یظهر حال اخذ الصحیحة المعتمد بها من الصحیحة و التامین  
 بالتلخیص علی طریق النقائص و النقص و کفایت میشود اول در جواب  
 که این جزو بر قیاسه مذکوره مذکور و این مذکور متعینا استدلال بر  
 درستی بود بلکه ذکر کرده روایات معتدله مخالف و این مذکور  
 بسند صحیح پس از ادراست با درستی که ملاحظه کنیم اول تمام عبارة  
 ابن جوزی که در تلیخیص و استدلایل استدلایل کرده شود آن عبارت  
 پس بر این چنین نقل کرده شد تمام عبارة تلیخیص که حاصل شود  
 و منکشف که در این استدلایل بلکه حال مستدل بتفصیل تلیخیص  
 ظاهر شود حال احد صحیح المعتمد به در صحیح و تابعی تلیخیص  
 و بقا و صحیح و اول حکایت اینست فیصل فی بیان المستحق  
 تسمیه الصحیحة کان سعید بن المسیب لا یعود الصحیحة الی الان

اقام مع رسول الله صلى الله عليه وسلم سنة اوسنتين وخرجا  
 معه غزوة او غزوتين آبن جو زبني فصل در بيان كچه كه سخن بنام  
 صحابه است آورده و گفته كه بود سعيد بن مسيب كه شنيده بود  
 صحابه مكر كچه را كه اقامه کرده باینقر عليه السلام و يك سال يا دو سال  
 يا جنگ بالفار همراه پیغمبر عليه السلام کرده يك شب يا دو شب بقال  
 اوافد بر دست اهل العلم بقولون كل من سئل عن رسول الله  
 عليه وسلم اذكره و علم السلام و عقل امر الدين و رضيه فهو عند  
 من صحب رسول الله صلى الله عليه وسلم و اوس و ثقه من بنا كفت  
 و اوافد بر دست اهل علم كه ميگویند هر كس كه دید رسول خدا را عليه السلام  
 و رسید بوی او را بسلام آورد و فهمید او را و پیوسته او را شنيست  
 بدین پس از زمانه اصحاب رسول خدا است عليه السلام اگر كی  
 سماعه بن جندب پیغمبر عليه السلام را دید و در میان عید و مس بن مالك  
 قال سمعت ابا عبد الله محمد بن حنبل يقول كل من سمعني و شبرا

او یوما و ساعته اورا هه من اصبه و روايه كود عبدوس  
 و گفت شنيدم اباجه السد احمد بن حنبل كه ميگفت كچه محبه  
 كود كچه سال يا يك ماه يا يك در يا يك ساعه يا يده سبيله السلام  
 را بس كود از اصحاب سوس است و در الفهرست عيسى بن عيسى بن قيس  
 من صحب النبي صلى الله عليه وسلم اورا هه من المسلمين هه من  
 اصحابه كود روايه كود في ريز از بخار كه گفت بخار كچه محبه  
 كود روايت نبي عليه السلام يا ديني عليه السلام يا المسلمين  
 بس او از اصحاب نبي است عليه السلام اتمى تام شد عبارته  
 فصلا كچه خور در تليق كفته و زرين معلوم شد كه قول سعيد بن  
 اقوال اهل علم است و نماند بانه صحيح النول و بنى التفسير و بنى  
 سعيد بن سيب انه عاقل لا يعتد الا من اقام مع رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم سنه كود سنين او غرا موعه غزوة او غزوات  
 فان صح قضييف و كفته ميگويد در جواب مرتبه بن عويم كچه

کرده نوازید که قول سعید از صحیح باشد که از دست پسر ضعیف  
 است خان مقتضای ان لا بعد جریز ایضا و شبهه صحابا و اختلف  
 انهم صحابه پس مقتضای قول سعید است که شمار کرده نشود و میرزا  
 از ارضیابره و محل آنکه آنست که کسی خلف نکرده در بودن آن  
 از صحابه جریزیم و در و را بر علیه اینست که گفته که گفت جریزیم  
 آوردم قبل وفات نبی علیه السلام چهل روز و در آنکه روز  
 بنزدک قیس بن حاتم و شعیب و پسران او که عبد الله و منذر و  
 ابراهیم باشند و بجا نرفت و حمره و قیس جریزیم بنوبه سعید و آن  
 ملا را و ملا را بود و یا کثیر جسته بود که حصانه کرد و ملا را را  
 بعد مردن ملا را شان و در نسبت به پسران و قیس و کثیر و قیس و کثیر  
 شیخ الاسلام ابو الفضل عبد الرحیم بنین الدین العزقی فی شرح النعم  
 و الاصح هذا القول عن ابن السیب و کتبت بنین الدین عراقی که  
 نخست نشد قول مذکور از سعید بن مسیب و قال الامام المتقن

این الصلوة

ابن الصلاح فی علوم الحدیث بعد ذکر قول سعید بن مسیب  
 سر جان المراء و هذا ان صحیح من راجع الی الصحیح عن الاصولیین و لكن  
 فی حدیثه ضیق یوجب ان لا یعد من الصحابة جریر بن عبد الله  
 ابی حازم من شاکر فی فقد ظاهره استرطافهم من لا یعرف خلافه  
 فی عدة من الصحابة کفت ابن صلاح بعد ذکر قول سعید کما یکه  
 مراد انک اکثر است خود از سعید این قول راجع است سورت  
 اصولیین اکثر عباد سحیة تکلیف یک سال با غزوة ابناء  
 کرده و اصولیین اینست گفتند این تنیک موجب این است که شمار  
 کرده نشود از صحابه جریر بن عبد الله را کسی که مثل دوست در کم اردن ظاهر  
 جریر که عمره طاهره بر وجه صحابه او یک سال شد و کسی خلاف  
 نکرده در شمار کردن این اهل از صحابه و روایان شعبة عن یحیی  
 السبیانی و انشی علیه خیر اما کلا تیت النبی مالک فقلت بل یقی  
 من اصحاب رسول الله علیه وسلم احد غیرک فقال یقی ناس

من الاعراب قدر واه واما من صحبة فاو روايه كرده شده اند  
شعبه از موسى كه شكار كرده شده بر و به نيك گفت موسى اعدام شد  
بن مالك پس گفتم ايا باقر عاقل از اصحاب كج غير تو سركفت  
النسب باقر اند از اعراب با و يثين كه و يث بودند بنجر عليه السلام  
را و اما كج كه صحبه كرده به بنجر عليه السلام پس نسبت و عاقل را باقر  
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال طوبى لمن رايته و طوبى لمن  
سمعت له من يرفقه و امن به رواه احمد و زراريه و احمد و روت  
كه رسول خدا عليه السلام فرمود خوشنيش باد هر كس كه او را در خوشي  
با و هفت مرتبه كسي كه او را در ايمان آورده و بنجر و ائمه كرد و امن  
حديث را احمد و قال السيوطي في مسند النجاشي عاقل قال الدار  
قطينه صفه عاقل بن عبد الله بن مسهر بن قيس بن احمد بن مسهر بن ثمان بن  
بن النخعي بن اخبرنا حميد الطويل عن الحسن قال قال عاقل بن مسهر  
عليكم السلام و صلوا من بر و غيره يعني زكوة الغطره گفت سيوطي در

رسالة الجند



زیب الدخان الفرق گفت در قطنی حدیث کرد ما یزاعلی بن  
 سرستان گفت عیاض حدیث کرد ما یزاعلی بن احمد گفت احمد حدیث کرد  
 ما یزاعلی بن یزید گفت یزید خبر داد ما یزاعلی بن احمد از حسن گفت حسن گفت  
 عیاض را که در این حدیث است شما اندوختن پس کرد این حدیث کوفه فطر کی صاع  
 از کندی و غیره اعلیوا ان هذه الاحادیث متصلة عند الدارقطني  
 لان النمام الحافظ ابو الحسن عیاض بن عمر الدارقطني بن اتصال الحسن  
 عیاض بن کرم الله وجهه في العلل في مسنده ابيه يروي عنه ابيه عن ابيه عن ابيه  
 متصل انه نقل الدارقطني عن ابيه الدارقطني بيان کرد اتصال حسن عیاض  
 کرم الله وجهه در علل در مسنده ابيه يروي عنه ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه  
 عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه  
 فعان رواية اخذت فيه عیاض الحسن و سوال کرده شد از حدیث حسن  
 بصری را که یزید گفت که رسول خدا علیه السلام فرمود که  
 بجماعة کنند را و جماعة کرده شد را پس گفت در قطنی که این

حدیث مرد در بیان آنکه اختلاف کرده شده در در حسن یعنی از  
 حسن پدر بر روایت کثیر از آن روایت کرده اند و حسن از اصحاب کثیر  
 از آن روایت کرده قزوایه قتاده من روایت سلام بن ابی بصیر عن  
 ابی عروبة عن قتاده عن الحسن بن حسن روایت کرده حدیث مذکور  
 قتاده از روایت سلم از ابی عروبة از قتاده از حسن و ابی قرقه  
 من روایت ابن جریر عن قزوایه روایت کرده ابی قرقه و از ابی هریر  
 یونس بن عبید بن ابی عبد الوهاب الشافعی و محمد بن راشد عن  
 یونس عن الحسن بن علی بن ابی طالب و گفت ابن عبید بن  
 در روایت یونس از روایت عبد الوهاب و محمد بن یونس از حسن بن علی  
 قال ابن القوری عن ابی عبد الله عن یونس بن علی و گفت ابن حدیث  
 ابن قرقه از یونس بن علی و از شعبه از یونس بن علی و قال یونس بن علی  
 فقال عن یونس بن علی عن الحسن بن سالم بن زید و خلاف از عبید بن  
 گفت از یونس بن علی عن الحسن بن سالم بن زید یعنی عبید الله روایت حسن

آنکه این سه ذکر کرده و سابق از علی رضی الله عنه بوده پس روایت یونس بن  
 عزیز علی بن مطهر است و در او عطاء بن السائب و عاصم از اهل  
 عساکر الحسن بن مطهر بن سبیه روایت کرده حدیث مذکور علی بن  
 عاصم از حسن بن مطهر بن سبیه روایت کرده و ابو صفرة عن الحسن بن مطهر  
 من اصحاب ابنی معاذ الله علیه و سلم روایت کرده ابو صفرة از حسن  
 بن سبیه اصحاب طایف کان حفظه فقد صحت الاقوال کلها من  
 الحسن بن سبیه که یا هندی غیر و حدیث یونس صحیح است همه اقوال  
 از حسن بن سبیه و در او الخط الزرقانی عن الحسن بن مطهر بن سبیه  
 روایت کرده حدیث مذکور خط الزرقانی از حسن بن مطهر و قیل  
 عن مطهر عن الحسن بن سبیه این باشد ابو بن اوس و گفته اند که در  
 خط از حسن بن سبیه این است ابو بن اوس بن خالد الخیر بن مسلم  
 حدیث محمد بن مروان الخطر بن مالک بن شریح بن محمد بن  
 مروان الخطر بن محمد بن عمرو بن ابی ذر عن اکت میفرمود

کرد ما یاز احمد و حدیث کرد محمد را بطلان و محمد بن عمرو و حدیث بن قاسم  
 بن اسمعیل و ابن مجله قال حدثنا صفص ابن عمر الرمانی قال حدثنا  
 عبد الوهاب حدیثی یونس بن عریض عن الحسن بن علی بن بریرة قال حدثنا  
 کرد وراق سمع و ابن مجله و حدیث ابن بریرة و رافضی و حدیث  
 کرد و رافضی و حدیث عبد الوهاب و حدیث کعبه الوهاب ز الواسع  
 از ابی بریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما اقول الخ  
 و الخ لم اقول الخ و بریرة گفت رسول خدا علیه السلام روت  
 شکست بجانته کنند را او کسی را که بجاست کنیند قال الربیع  
 عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و الله اعلم بالصواب یخبر  
 رمانی لفظ عن بعد البریرة ذکر کرد و الله تعالی و انما روت  
 بدینک استثنی و لانه قال الشیخ ابن حجر العسقلانی  
 فی فتح الباری فی شرح آحاد صحیح البخاری و فی باب  
 الحائمه و النقی الصایم و یدر عن الحسن بن علی بن بریرة و الله اعلم

الخ الخ الخ

الحاجم و الحجوم قبل و درست جهت اتصال اسانید مذکورین  
در حدیث متصل است زیرا که گفت ابن عمر در صحیح بخاری  
در قول بخاری که گفته ویر در حسن الحسن اما قوله ویر در حسن  
الحسن این عبارت فتح الباری است که عبارت صحیح بخاری  
را به قول نویسد و عندنا من طرق اید حرة عن الحسن  
و قال علی بن الحنفیة ویر یونس عن الحسن انظر الحاکم و الحجوم عن  
ابن برة و رواه قتادة عن الحسن عن ثوبان و رواه عطاء بن  
السائب عن الحسن عن مغفل بن یزید و رواه مطهر عن الحسن عن  
علی و رواه الشیخ عن الحسن عن اسمعیل بن یحیی گفت ابن حجر که حدیث  
مذکور نزد کاتبان طرق اید حرة از حسن است و گفت عطاء  
روایت یونس از حسن حدیث مذکور از ابی هریرة و روایت کرد حدیث  
مذکور قتادة از حسن از ثوبان و روایت کرد حدیث مذکور عطاء  
حسن از مغفل و روایت کرد از حسن از علی بن مسهر و روایت کرد از شعث

از حسن از اسامی انجمنی تمام شد کلام ابن حجر و لان النواوی  
قال فی شرح الخطبة بصحیح مسلم و کذا قال و حدیث و ذکر و شبهها  
فکلمه محول علی السماع و لا اتصال و دلیل دیگرست بر این اتصال  
احادیث مذکور زیرا که نوادسی گفت در شرح خطبه صحیح مسلم چنین  
لفظ قال و حدیث و ذکر دانند این مابین هم این الفاظ محول  
بر سماع و اتصال و نه انجمنی تمام شد کلام نوادسی و لان ابن اثیر قال  
فی اصول جامع الاصول را در حدیث لا یجوز فی اخذ الحدیث  
من طرق است الاول و هی العلیا قراءة الشیخ فی موضع الاخبار  
یرد علیه و ذلك تسلط منه لدرایع ان یقول حدیثا و اثرنا  
و قال فلان و سمعه یقول و دلیل دیگرست بر این اثبات اتصال  
و حدیثی که حسن بن علی بن عقیل قال سمعت روایه کرده زیرا که ابن  
اثیر در اصول جامع الاصول گفت که در حدیث حدیثی  
در اخذ حدیث مذکور طرق اول که بالا تر از همه است خواندن

ثانی

نخستین است در معنی اخبار که نماند و البته گفته اند از شیخ در این قرائت  
 از شیخ مسئله کردند است از شیخ را در سیرتیکه بگوید لفظ حدیث یا خبر یا  
 قول و یا سمعه یعنی آئین تمام شده کلام این اثر و این صریح است که  
 در این لفظ قال و سمعت متصل است و قال الحافظ السیوطی فی رساله  
 قال السیوطی و ثانی این در ذوق شاعر و بنابر رزین شناسا و  
 بنابر حسن بن علی بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن حسن  
 سیوطی در رساله خود گفت طی در یک حدیث که در حدیث است و در  
 حسن بن علی گفت عارض نیست در سر ذکر و ضمیمه و استغفار  
 من یقول لا یجوز انی تقدم ذکر فی الاتصال ان الاحادیث  
 التي ذکرها فی السیوطی و السیوطی و السیوطی و السیوطی و السیوطی و السیوطی  
 الحسن بن علی کرم وجهه ابراهیم بن علی بن علی بن علی بن علی بن علی بن علی  
 بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن حسن  
 از اقوال این مذکور و بحث اتصال اینک احادیث مذکور کرد

این کتاب از شیخ ابن ابی عمیر است که در حدیث  
 در حدیث است که در حدیث است که در حدیث

نسبت بر دو طرف و در قیاس و خطیب و اسبغ الاثر بر دایه محصل علی  
 یعنی بلفظ من متصل است نزد امام احمد بن حنبل و دیگران که معنی  
 است و هر معنی نزد امام احمد متصل است و عند مسلم و اکثر  
 و الجمهور ایضا که بفهمیم اینجا و شریعتاً لا یجوز علی القاری و علی  
 المعاصره سوار شدت القاری یعنی امام احمد المعاصره الجمهور و نحو علی السلام  
 لان الحسن و علیاً ثانیاً فی عصر واحد لا رب فیهم و متصل است  
 نزد مسلم و نزد جمهور محدثین نیز چنانکه مفهوم میشود از خبر  
 و شرح آن که از علی قاری است که عنقه معاصره را بر است که  
 ثابت شود ملاقات هر دو معاصره باشد و جمهور و نحو ان بر صحاب  
 زیرا که حسن و علی را در یک زمان بودند بلا شک و شک نیست  
 شد کلام سوطی علیهم السلام و لا شک ان مسلماً او غیر  
 اجماع العلماء رقمه یا و حدیثاً علی ان المعصن و هو از نفسیه فلا  
 عن قیلان محمول علی الاتصال و السلام و الا ان لم یلق من الصفات

العنق



كذا  
 العنقبة البية وثلثت كسلم وحوكمة الجا متقدنين  
 وضاغرين برا بكم واية بلفظ عشر محول بالانصال سماع مستحسنة  
 ممكن باشه كه ملاقات كچه روديه كردار و بلفظ بلفظ عن وقت  
 البجيزي بعد ملاحظه قول الامام الحديث اية بكر محمد بن الحسن  
 البصري في الفيا راقده في القول الاخير لابن جرير الشيخ صفى  
 الدين المشهور بالفتا شى و شيخ ابراهيم الكورى محمد بن محمد  
 ورواية حسن بن عمر بن عماره متصل است نیز نقل بخار ربيع  
 ملاحظه قول ميرزا و مقدسيه و قول اخير ابن جرير شى و كذا  
 رحمت كند البتة انى زالان اللقا مرة واحدة شرط عند  
 امام الحرمين محمد بن اسمعيل البخارى ربيع زير كماله ملاقات مستحب  
 مرتبه شرط است نزد بخارى و ان ثابت است از تحقيق علماء كذا  
 و ان اعتبر ان البخارى لم يشترط اللقا في اصل صحيح الحديث  
 بل اشترط في صحيحه كى يفهم من عبارة الحافظ جلال الدين السبكي

فی ترتیب را در این شیخ تقریب است و از این معنی من بشرط ملاقات  
 مرة واحدة و هو قول البخاری و ابن الدینیه الا انه لا یشرط ذلك  
 فی اصل الصوم بل الزم فی صحیحین و ابن الدینیه یشرط فیها فیکون  
 متصلا عند البخاری بطریق الاوسط و اگر اعتبار کرده شود که  
 بخاری شریطه ملاقات در صحیح حدیث بلکه شرط کرده در  
 صحیح خود که روایه بلفظ من ذکر نمیکند در صحیح مکرر و گفته که ملاقات  
 را در ثبوت باشد یا شیخ چنانکه مفهوم میشود از عبارت سیوطی  
 در ترتیب که شرح تقریب است و ترجمه عبارت اینست که یعنی  
 از جهت شرح شرط میکنند لغار ایکه تبه و این قول بخاری و ابن الدینیه  
 است لکن بخاری لغار شرط نمیکند در صحیح بلکه لازم میکنند  
 لغار و جامع خود و ابن الدینیه شرط میکند در صحیح پس باشد رواه  
 حسن از عیاض بلفظ من متصل نزد بخاری بطریق اوسط و نیز که  
 حدیث صحیح متصل است و ان ثبت کثرة الاحادیث التي

در این طریق

در باب الحسن بن علی المرتضیٰ کرم الله وجهه علیه السلام  
 اکتب الجوامع والمسانید و اگر میخواهید علم بسیار احادیث  
 که روایت کرده حسن از عیاض پس باید که رجوع کنید کتابها که جوامع  
 و مسانید است. در بابی ذکر من تلک و صلی علی الحسن  
 عیاض باب چهارم در ذکر اشخاص که انکار میکنند صحیح حسن  
 از عیاض که تمام انصال الاحادیث المرویه عن الحسن عیاض  
 کرم الله وجهه بسبب المعاصرة والفق والسماع عند المجتهدین و  
 الخلفاء و غیره از محمد المشبه بن محمد بن سنان بن سنان بن سنان  
 الذین یکرهون السماع برکاه تمام شد بیان انصال احادیث  
 در روایت کرده شدن با حفظ عن حسن از عیاض جهت هم مختصر  
 بودن حسن با عیاض و سماع حسن از عیاض و در حقیقت اولی  
 پس از مورد کرده محمد بن سنان بن سنان بن سنان بن سنان  
 که از سماع حسن از عیاض میکنند فوجید بعد التصفح التقریر

شرفه تکرار السماع بآنند نسبت عدم السماع به القسم  
 و عبرون بلفظ عرفه لا تعرف و ما سمعنا سماع الحسن  
 عا کرم الله وجهه پس یافتند خود را در بعد نسبت سماع  
 و تحسن آن که در هر یک از آنها می کنند سماع حسن از عارضه این  
 طریق که نسبت می کنند عدم سماع سماع حسن را سوزد است خود  
 یعنی ما نشنیدیم ای که حسن از عارضه حدیث را شنیدیم و بعد می کنند  
 بلفظ که ما نشنیدیم و غیر شناسیم و شنیدیم شنیدن حسن  
 را از عارضه فلان بزم من عدم سماعهم سماع الحسن و عدم المقار و  
 عدم السماع و نفس الامر پس لازم فرایه از شنیدن ایشان  
 سماع حسن را عدم ملاقات حسن با عیال و عدم سماع مستوفی  
 عیال و نفس الامر چه می فهم نیست که هر چه که در نفس الامر متحقق  
 شود و انسان عالم با شنیدن و شنیده مانند که مرکز غرضه خیره  
 که اثبات امر در نفس الامر و ظیفه مرتب نیست و احکام این  
 سخن احوال

کتب بر احوال رجال است و دست و قیاس گویند که حدیث صحیح  
 است معینش آنست که رجال است و این ثقات اند و بعضی  
 نقل کردند و آنکه میگویند که موضوع است یا کذب معینش این است  
 که در حدیث و این دو چیز که ایست و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 هم میگوید پس میتوان که آن حدیث در نفس الامر صحیح باشد  
 پس از حدیث دعوی بر امر و نفس الامر و یقین در آن درست  
 مگر که از قبیل متواتر باشد و از نقیض احوال فاعلین این وقت  
 سر و کار نیست و محدث که دعوی بر امر و نفس الامر میکند  
 محض است که در ظاهر خود واقف نه و نداند که اثبات آن  
 این نیست خصوصاً کسی که دعوی بر نفی ملاقات دو معاصر است  
 مکان در نفس الامر نماید بوقوت محض است و نیز فحش که اثبات  
 آن بهر نحو ممکن نه پس ظاهر این است که کسی که این دعوی میکند  
 مراد او هم نفس علی خود باشد و الا کلام او را محال صحیح نیست الا

ان يقال ان كان سماع المرسى في نفس الامر فيسجدون البتة  
 فلا مكر لفته شود اگر مردی سماع حسن از عاقله و در نفس الامر  
 پس می شنیدند اهل حدیث آنرا و اگر نشنوند سماع پس نسبت سماع  
 در نفس الامر فعل پس تا مل کن و بر بشرطیه و این اشک است  
 به منع ملازمه که میان شرطیه است زیرا که تحقق نفس الامر مستلزم  
 علم مردم که در آن زمان اند نیست و علم متأخرین را بطریق اولی  
 مستلزم نباشد و از انتفاء علم مردم انتفاء تحقق آن در نفس الامر  
 لازم نمی آید و قلیلا عصر را با بطلان و جریا با کذب و البتة ان علم  
 القاسمین بالسماع و یافت محمد فخر الدین جماعه قلیل الا عصر بر حکم  
 کردن به بطلان حکایت ملاقات حسن با عیاض و صاحب کشفیه  
 و اطلاق نایز لفظ کذب و بستان بر کسی که نقل سماع حسن  
 از عاقله می کنند که در دوره دوران و اعجزیه الزمان احمد بن محمد  
 الحنفی و در مشهور عقرا صد لهما مانند علام زمان و اعجزیه مرویان

الحکم بن

بنیامین بنیامین و کس یکتا بیاید و بگوید یا مریض و خدا این را از او بستاند  
عبارتیه التي دلالت علی انکار السماع بل علی بطلان اجتماع الحسن  
و علی کرم الله وجهه و ذکر اقوال السلف الصالحین علی ما یقتضی حقايق علمیه و  
فوقه فی مسئله و محنته عقیدته و الاکتفاء بقوله فقط و جهة بیان حقايق  
این نتیجه که دلالت میکند بر انکار سماع بلکه بر بطلان اجتماع  
حسن با علی نه ذکر کرد محمد بن محمد بن ابی القاسم سلف صالحین گفته  
حق او گفته اند تا که واضح شود بزرگی علم او و کثرت فضل او و  
خوبی عقیده او و اکتفاء بقول او فقط و حاصل آنکه نه سلف  
این فاضل عقیده فاسد دارد و زیاده کسب اکتفاء بقول او  
و تبعه او لایق نه قال الشيخ الامام ابو الفضل ابن الجوزی فی الجملہ  
الاول من الدرر النافعة فی احوال ابن التیمیة غیر الله بعد ذکر  
مناقبه و زیاده گفت ابن جوزی و در در کما صنفه ذکر مناقب  
ابن تیمیة و نقل شهاب او کثرت زیاده قبر النبی صلی الله علیه و آله

وکنسبه امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه  
بجانب الحال وکالتقوی بعدم صحتہ اسلام علی کرم الله وجهہ لکونه  
صیبا و رد الاحادیث الموجودة فی السنن و الثقات ضعیفة  
بجانب تشبهها و خطاها این تمجید است کہ ابن جریر ذکر کرده یکی  
لذوان حرص زیارة قبر یغفر هذا علیه السلام است این تمجید است  
کرده بود از حدیث لانتند و الرجال الا ایة ثلثة یعنی مکذوبات  
المقدس و مسجد النبیه اند آمدن بنیعتہ زیارة قبر یغفر هذا علیه  
السلام داخل در حرام است و کناہ است و من جرة و کفتمو  
علما دین مسلما این تمجید بسیار آمد از افراد متفق شدہ  
و میجوئے کردند و یم لکن عثمان بن عفان رضی را طعن کرده کہ او  
مال را دوست میداشت و پوشیدہ مانند کہ جب حالتی است  
باطنی عالم ستر و خفیات از امیداند و علی را لایق تر از خود قرار  
استدلال نموده حکم بر باطن کنند و اکابر را طعن نمایند تسبیح  
کفر تا



۶۲  
 حکایت که اسلام علی رضی الله عنہ صحیح در وقت صبح اسلام آورده بودند  
 نماند در کتب معتبره و فقه معتبره است که ایمان هیچ درست است  
 زیرا که اسلام بجز المومنین هیچ کس در کوی و بورد و شعر مشهور است  
 سیه تنگ که الاسلام طر انشلا ما بالغت اوان علم نیز لایق  
 بر این می کند و تسلیم کردن ایمان علی رضی الله عنہ در وقت صبح و باز  
 نادر است گفتن آنرا غلط محض است و لیکن بدانکه وجود اسلام  
 از صبح عاقل امریست که انکار آن کسی نمی تواند کرد و معنی صحیح  
 اسلام او آنست که احکام دنیا و آخرت بر او مرتب شود و بعد از آن  
 تجدید اسلام احتیاج نیست و معنی عدم محنت آنست که احکام  
 بر او مرتب نه پس زن کافره او از جد انجین شود و در تحت غار صبی  
 بمکسر اختلاف نیست و محنت غار موقوف بر وجود اسلام است  
 غیر از محنت او یعنی مذکور چه دم آنکه احکامیت موجود در کتب  
 سنن باطن ضعیف رو می کند و این اختلاف طریق علی است

سبب و اختلاف علماء الکرام فی حقیقتی این بعد ذکر کردن این  
 جز اختلاف علماء در حق این تئیمیه گفته اند اما معتقد فیہ عصمت  
 بل انما الخلف فی سبیل اصلیت و فرعیت این مقوله این درست  
 که گفته ما معتقد نیستیم عصمت این تئیمیه را و میگوییم که اقوال او  
 هم صواب اند بلکه مخالفت میکنیم بهن تئیمیه را در سبایل اصول  
 و فرع که او در آن سبایل خلاف علم کرده و در صواب  
 او فتاده و قال الذی یجوز فی السیاح بعد ذکر فضایل تئیمیه بیشتر  
 و خطرات گفت در پیوسته در تاریخ بعد ذکر فضایل این تئیمیه این  
 تئیمیه او درست است بر این او کثرت و خطاست و قال الامام الباقی  
 یعنی امام در وجه غیره عبرة البیضان زیاده علی ذلک گفت  
 امام باقر علیه السلام که نام او عبرة البیضان است زیاده بر  
 مقوله تئیمیه و این بحر قال ابو عبد الرحمن این تئیمیه الحنیف غفر  
 له و صبیح الحنیف قال الراغبی و اعلم الطريقة قاله منسوب

قال السوزی

تکون الصوفیه کلام مشهور و معروفه الیه گفت بمانند زمان ابن  
تیمیه حنیف و در مباحث السنه گفت و افشید بفتح ابن حنبل اما علم طریقت  
پس بر علی بن موسی کاتب است تحقیق صوفیه جدا است و ممکنه  
خرقه را سرشاره کاتب الحروف میگوید که این کلام علامه میکند  
که علم طریقه که مسلک صوفیه است حق است و مستند به علامه پس بفرماید  
لعمریه طعن صحاب باطل باشد که یک صوفیه آن زرقه و صوفیه  
عبادت است از تنجیح کرام سلاسل مشهور که اهل علم اند  
در جاده مشربیه مستقیم و الخواب ان یقال اولاً اما اهل الحقیقه  
و تحقیق ایمان المشهور و زنده الاقنه بلی ان الصدوق کلام  
متفقون علی تقدیم ابی بکر و انه اعظم الاقنه و تحقیق ایمانیه و  
الاصوال العرفانیه جواب ذوق را فیضه و ان یثبت که فقره  
شود که اهل الحقیقه و اهل تحقیق ایمان که مشهور و زنده بفرماید  
پس همه آن متفق اند بر تقدیم ابی بکر و نه بر اینکه ابی بکر و نه

آمده است در عقایق ایمانیة و احوال عرفانیة و این من بعد میزند  
 العقایق الیهیة فی الفضل الامور عند هم ایمن منسوب به بواسطه فرق  
 و کجاست در تبه که که تقدیم کردند از آستانه در عقایق فی الفضل  
 امور اندر سلف نامرتبه که که نسبت کم شد استوار و بواسطه فرق  
 و در مورد لفظ من اول ایضا بگردید و از من نماید عارضه فقط نسبت  
 الصحیح عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان الله لا یفرق  
 صور که اموالکم و انما یفرق لیه قلوبکم و اعمالکم نسبت شد و صحیح  
 بخاری و مسلم از غیر خود علیه السلام که فرموده تحقیق خدا نمی بیند  
 سوره زمره شما و اموال شما و حرا این نیست که نظر میکند سوره ابرار  
 شما و اعمال شما و حاصل آنکه جانته دل و اعمال ایضا بگردانند  
 فاین عقایق و افلوی میزد بواسطه الابدان پس کجاست مرتبه  
 و حکایت که در این منسوب اند در مرتبه فرق که بواسطه منسوب است  
 بعد آنکه عقاید این تفریق و مقابله و مناظره کم میشود سخن به اوج

فقط عجبانه میگوید خرقه بدن مبارک جناب رسالت عظیم  
السلام را داشته خرقه سائر الناس فحمید و نشیند که در تمام المومنین  
عاشته و در هر چه در این خرقه را بر سر کشید و دید و بخرید و عظیم الفیض  
هم فحمید که غرضش از آنست که رسیدن خرقه مبارک انجمن دلیل است  
بر قرب منزلت باب مدینه العلم و کمالات باطنی نه اینکه هر چه در  
خرقه ظاهر است و ساطعین که حکلم ظاهر اند همچون ظهور خاصه  
بکسی میدهد و ال منور بر قرب منزلت ادو کمال معانی او و چون  
محیط بر سر که منسوب به محبوب او باشند میبینند چه قدر ذوق  
در شوق در رو پیدا میشود و انیس او حاصل میکرد و لکن این  
فاضل معذرت خدا شریک میبرد و جواب ادل این معنی  
الفاظ اند که معنی ندارد زیرا که کلام در تقدیم بالشراف است  
مخلوق تقدیم عالم بر جلال تقدیم بالشراف همه حقیقه ایمان نیست  
مگر چون در این کافیه حوسنیه در حقیقه ایمان بر این اند که ان را

و نقصان قبول نمیکند و اگر کسی نوبت کند که ایمان از کیفیات است  
 و کیفیات قابل شدة و نقصان اند و در حکم و جوهرش یکویتی نیست  
 است که امتثال ضعف اند و متوجه است و این در مثل سواد و بینایی  
 که کیفیات موجوده در خارج مقصور است و تصدیق باین نوع به  
 نیست و جوهر مردم که قیام نپذیرد است بدان کردند و تصدیق باین بر او  
 اند و همچنین در تصدیق بوجوه و مکمل بعد از او همچنین نظریات که  
 از بر این قطعی ثابت باشند پس آنچه از امام اعظم منقول است  
 که ایمان قبول زیاده و نقصان نمیکند سخن درست و استوار  
 است و خلاف آن در عقل نیست و شاید کسی که بآن رفته باشد  
 قوه یقین است از جمله کثره او و در بیان یا جهته است و بعد از آن  
 آن و اعتقاد با و مثل مسلم قدیم و نو و کچن این را شد و مثل سواد  
 شد و بر کوی و در حقیقت سواد و خصوصیت شده یا ضعف  
 معتبر نیست پس حقیقت ایمان بالفرض اگر قابل شدة و ضعف باشد

و اختلاف مومنین در حقیقت ایمان از جهت این نباشد که این  
فاضل در این بابیت که مراد از حقائق ایمانیه و احوال عرفانیه  
بیان میکند بعد از این ثابت میکند که این در غل و مذهب و  
و دیگران بوده و ما مقصود و ثابت میشود و یکس از صحابه  
و عواید فضیله در صفت علم از هر قسم که باشد از باب مدینه  
العلم نگردد و کسی بآن نرفته و حضرت عیسی علیه السلام و فرمودند که  
ما ملک عمر و مثل مشهور است بذه فقیه لا با حسم و لهذا  
طبایع قدسیه سمات که دال بر محال علم باطن و حکم و بر اعلا  
و عرفان و فصاحت و بلاغت انداز جناب ولایت بکثره منقول  
که احصاء آن دشوار و ایتان با مثال آن اگر کسی منقول نشود  
و لهذا اعلام اهل سنت و جماعت که با فضیله بنحین رضای قایل اند  
افضلیه بدین کثره ثواب و اجر تفسیر کرده اند و اثبات  
افضلیه کسی بر عارضه بنحین وجود صفت در و کما فی از فضایل

در عرفان شمرند و عدم آن در عارفان خیال دشوار است و هیچ  
منتهی این امر نشدن و ظاهر نیست که تقدیم سلف حضرت  
ابا بکر رضی الله عنه بر سمن باشد و افضلیت یعنی کثرت ثواب صحابه  
بالحکم از قرآن و حدیث ثابت است حق تعالی در سوره حدید  
فرموده یا ای کسانی که ایمان آورده اید از انفاق پیش از انفاق  
اعظم در حجت من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله  
و بجز خدا علیه السلام فرمودند لا تسبقوا الصحابه فلان احدکم انفق  
مثل احد ذهابا بالغ مد احد هم و الا نفعه و اوه انما روي مسلم  
انفاق یکی از صحابه مد را و نیم صد را افضل است از انفاق غرضان  
ند که بقدر کوه احد و قنایل صحابه بخصوص انچه در مسی است  
هم صحیح و درست است لیکن افضلیت یعنی کثرت ثواب بر یک صحابه  
را بخصوصیت بر دیگران از معلومات فقیر کاتب الحروف نیست  
لکن چون بزرگان گفته اند البته سند خواهد بود و در فتح الباری



استحاج صحیح بخاری و ترمذی و طبرانی و غیره صحیح مسلم نقل کرده که مسند  
افضلیه کلینی است و تحقیق آنست که همه سائیل استغاثه و غیره که  
اختلاف فرق اسلامیه است فایده است و لهذا صاحب تحقیق  
و تحقیق امام ابی حنیفه فرموده لا تکفر احد من اهل القبلة و  
محققین علامات ضعیف نیز در این متفق اند و شافعی گفته قبل  
سباده اهل ابی حنیفه الا خلف بیه لایهم یرون الشهادة بالزور  
و نوادر قول بعد تم تکفیر فرق اسلامیه را صواب و صحیح نوشته  
و سلف و خلف همیشه عابر سیکه و نه بر جمیع فرق اسلامیه  
احکام مسلمین از مشاکحه انسان و مواردیت و غایر برشتن  
و در فتح القدر همین روایت را تحقیق و تفسیر نمود و صاحب  
بحر الرایت از فتح القدر در بحث امانه نقل کرده و گفته که است  
رشتن این موجب تکفیر نیست اگر چه در بعضی روایات گفته  
خلاف این آمده لیکن روایت اصولی که در علم کلام مجرب است

قور بعدتم کفر است و هم فرق اسلامیه طالب مواب و حوائی  
 حق بودند و معیر و کوشش درین کردند اگر چه اصلیه حق تعالی  
 اهل سنت و جماعت شد پس موافق قول اسلام همین است  
 که بحکس را تکفیر نماید که بعد از آنکه حب و تعظیم آل محمد علیه السلام  
 و اصحاب رضه از حیثیه استناد ایشان بآن جناب داخل  
 در تعظیم پیغمبر خدا علیه السلام است و جزایان است و بدون این  
 حیثیه و قطع نظر از آن جزایان نه پیغمبر خدا علیه السلام است  
 و سه سال دعوای اسلام فرمودند و کفار همیشه بر ازان هزاران  
 مشرک با سب و دشمنی کردند و در هیچ کجا از کتب سنی و شیعه ندیم  
 که پیغمبر خدا علیه السلام وقت بعثت اسلام سوا تصدیق کلمه لا اله  
 الا الله محمد رسول الله در حقیقه ایان چیزی افزوده پس که  
 معنی این کلمه کردند و انست دیگر را که در عالم موجود شد یا نشد  
 در ایان و نجات او هیچ شبهه و تردید نیست پس اکثر گفتار که

آن مرد و اوقات خود را در آن صرف میکنند از روی است  
 و ساقی آنست که بعد تصدیق بخدا و رسول او در اوقات  
 و نواهی گوشت و شکل عبادت و ریاضت شود در گفتگو  
 و مجادله بپایند اوقات ضایع کنند و کسی را بخصوصیت لعن  
 و طعن یاد کنند در طعنه نوشته قاسم ابو جعفر نه ان الله اذا  
 خرجت من صاحب زودت بینما فان وجبت مساعا  
 و الاربعه علامه جبهه و مولوی جامع به ترجمه این کرده است  
 هر کسی را خدا شمس لعنه کرده نیست لعن من فرغ تو اشر و خور  
 در بفضل و کرم شد مانند لعن ما جز با نگوید باز و هیچ مجاز  
 طعنه لعن لعن کسی بخصوصیت منقول از ائمه رضی الله عنهم و اگر بعضی  
 از ائمه لعن کسی بخصوصیت ثابت شود پس دیگر را تعلیم کنند  
 در ستم خست زیرا که همه بالاتفاق امر و قول است و معینا  
 نقل فعلی از آنجا خواهد بود پس نزد محال است و از کتاب

چیزی که در پیشش محتمل باشد از عاقل درست نه و اگر کسی را  
 اعتقاد این باشد که بدون لعن تکبیل ایمان نباشد پس در جواب بگو  
 که لعن کسانیکه مستحق لعن اند در قرآن هیچ وجودی نیست بلکه  
 قرآن و کفایت لعنه الله علی الظالمین و الکافرین و مانند آن  
 کفایت میکند و بالجمله باید که لعن کند بین طرزهای لعن خط  
 من هو مستحق اللعن فی ملک و زبان و راز و برحق کسانیکه  
 در جناب پیغمبر خدا علیه السلام به بیعت و رفاقت و محبت و بذل مال  
 اوقات گذاردند و از جان هم در پیخند استند و تربیت و کمال  
 ظاهر و باطن یافتند و ملکه اعمال صالحه پیدا کردند و فضایل از هر که  
 ایشان حضرت پیغمبر علیه السلام بیان فرمودند نکنند که محض  
 خلقت است و مکرر در اعمال و احوال خود همیشه ظاهر و باطن  
 باشد که این نافع نیست و آن محض ضرر و جائز نیست که ملکه  
 تقوی و ایمان یک دفعه از ایشان شود زیرا که کفایات را مستغرق

در متن اینست پس کسی ملکه نور و برین کار بر داشته باشد اگر  
از کتب این صغیره و کبیره بطریق خطا و سهو در داشته و قیام  
شود البته از تو بهر خطا که در بنیاد سخن شصت اثبات عصبان  
از خلفا ثلثه و اصطلاح برینکه عاصی به کبیره و صغیره مومن نه  
اگر چه کتب است و از تو بهر آن داخل در ایمان میشود و این اصطلاح  
در کلیت از امام ابی عبد الله نقل کرده و گفته هیچ فرق است  
در اسلام تنبیک اند و با سلام محقق در امور است و جز از این  
میشود و آنچه کسر اجمال انکار ملکه نور خلفا ثلثه در زمان نبوت  
پیغمبر علیه السلام و اجمال اثبات عصبان در آن زمان نیست  
و بقال ثانیة اخروقة متعده اشهر باخرقان اخروقة الی عمر و رفته  
الی علی و اخروقة عمر و له اسنادان ایمنه و الی ابی بکر و  
اسناد الی ایچ سلم اخروقة و گفته میشود در جواب ثانیة  
خروقة متعده است و مشهورترین دوست یک خروقة سوزی می

و یک خرقه سوسپار من پس خرقه عرار و سند است یک سینه  
 سوادوس پس قریب و دیگر اسناد سوسپار من پس خرقه عرار و سند است  
 المنسوبه الیه علی التوجه فاسناد الی الحسن البصری است خرقه  
 یصلون بالمعروف الی الخرقان الجید به صاحب کسری و السری  
 صحیح المعروف الی الخرقان الجید اما خرقه که منسوب به بعضی  
 اسناد و سوسپار من پس خرقه عرار و سند است و وصل میکنند  
 خرقه را به معروف که خرقه است به صاحب و در بدست است  
 و سرزمین معروف که خرقه است به صاحب و اما الاسناد فخریه  
 معروف منقطع و اگر چه معروف که خرقه منقطع است یعنی  
 شیخ معروف که خرقه است و اسناد منقطع است در بعضی مکات  
 شیخ معروف که خرقه است به صاحب و اسناد منقطع است در بعضی  
 و اسناد منقطع است و اسناد منقطع است به صاحب و اسناد منقطع است  
 معروف که خرقه است و اسناد منقطع است و اسناد منقطع است

الی الخرق

از انکسب گفته قناره یقون ان معروف صاحب ابن موسی  
 بر کتابش کما یسوی که معروف کفری صاحب و شاکر علی  
 ابن موسی رضاست که در باطل قطعاً لم یکره المصنفون را خیار  
 معروف بالاستناد الثابت للمنتقل کما یغیم و لید الفی ابن  
 الجوزی فی کتابه الذی یخفف فی فضایل معروف و این قوس مصیبه  
 معروف به علی موسی رضا باطل است قطعاً که در کتاب کسب که  
 تصنیف کرده اخبار معروف کفری را با بسا و ثابت که برای  
 متصل است مثل لید نعیم و لید الفی جوزی در کتابی که تصنیف  
 کرده در فضایل معروف کفری پوشیده نماند که از عدم ذکر این اسم  
 بطلان قطعی آن قوس لازم نمیشود و معروف کان منقطعاً  
 فی الکتاب و علی ابن موسی کان الامامون قد جعلوا فی العبد فحدا  
 و جعل شیخه لباس الخنزیرة ثم دمج بعد ذلک و اعلی شاعر  
 السواد و معروف کفری که بی عبادت و ریاضت مشغول

بوده و مشق طبع از خلیفه جعفر بن موسی را با پادشاه مامون در  
 عهد خود کرده و شعرا و عباس بن سبزواری و انبیه و جعفر بن یحیی که در آن  
 و عباس بن اویسیا که در انبیه در قاضی بنویخته که کفر محمد است به  
 بغداد ~~فرستاده~~ فرستاده که مامون بر دین بن موسی را از مدینه سوی  
 مرو به طریق بصره و فارس پس بر کلاه خارج شده مامون و خیرت  
 سوی بغداد و رفت علی بابا و پس وفات یافت در بنی فرخ بن فرخ  
 هرگاه مستقیم شده امر مامون را نوشت که بر سر راه که باید سوی  
 خراسان پس حکم که امام رضا و همیشه مامون ملک تبت و درین  
 امر میگردان که امام دانست که از بنی فرخ بنیست و مامون که  
 این امر بخوابد که در پس خارج شده امام پس نوشت مامون که بد  
 راه بصره و فارس را بوزیر بیایند ملاقات با هم و مردند  
 پس عرض کرد مامون که بنی فرخ را قبول کنند پس امام با که  
 درین پس گفت که در لایحه العبد را قبول کنند پس امام فرمود که بنی



که ما سوال میکنیم پس گفت مامون سوال کنس بر چه خواهی پرسید  
 بعد از آنکه کار اهل میثوم در ولایت عهد بر سر نشاند که امر دینی بود افتاد  
 و قضا نکنم و کسی را غلام و نصب نکنم و هیچ چیز تغییر ندیم از چیزی که  
 باشد پس ای جایت که مامون شرط پس بر گاه عبدالله گفته شد  
 مامون سوگند بر خدا و سوال کرد که سوار شود بر حصی و نماز و خطبه  
 خواند پس گفته فرستاد رضا را که میدانی شرط که میان ما و تو بود  
 در دعوی این امر پس گفته فرستاد مامون که ای امان میکنم ازین  
 اینکه بطلان شود و ب مردم و برانند فضل و بزرگ تو پس اطمینان  
 گفته فرستاد ای امیرالمومنین اگر عفو کنی مرا از این امر پس محبوب  
 تر است نفی من و اگر عفو کنی پس خارج می شوم با بطوریکه  
 خارج شد رسول خدا علیه السلام پس گفت خارج نشوید و بگوید  
 خود را میگویند مامون مردم را بگوید که سوار شد بر در و رفت  
 امام حاضر نشد پس بر کله طایع کرد آفتاب امام حاضر نشد

و دست در سفید از پنجه بست یک شعله بر همدیگر یکستاده  
 گفتین که داشت و هم بر آید را فرمود که همین طور که تا گردیم بکنید  
 پس بدست گرفت عکاز را پس خنجر شد و ما هم میان هر دو  
 دست او بجهت و امام پرهنه پا بود و سر او را بر آنا نصف ساق  
 نشیم که در بر و ثياب شمره بودند پس هر گاه میشد که در ده  
 پیش او میشد که در کلبه که در سر آسمان و یک که چهار تکبر  
 پس خیال کرده شده سوخته آسمان و دیوار را با جبهه میکنند و در  
 و فو او بر در و از مسلح و دین با حسن زینت حاضر بود پس هر گاه طلوع  
 کردیم ما بر مردم باین صورت و طلوع کرد در ضارعه توقف کرد بر  
 در و از او گفت الله اکبر الله اکبر علیما بر آنا الله اکبر علیما زرقا  
 من بیته الانعام الحمد لله علیما ابلا نا و ما هم باین حکایت که از نا  
 بلند میکردم پس گفت را و سینه او از کرید و شورش بلند شد  
 پس هر گاه دید که تمام رخسار بر چهره است و بود که ده قدم رفت

و ما هم باین حکایت که از نا  
 بلند میکردم پس گفت را و سینه او از کرید و شورش بلند شد  
 پس هر گاه دید که تمام رخسار بر چهره است و بود که ده قدم رفت

و آنوقت که...

حقوق دیگر و دیگر مرتبه میگفت گفت یا سر راهی میگفت  
 میشد و من گفتم آنجا که وزین دو کوچه ها اجابت میکنند و  
 از آن گریه و حرکات اندازم زیاد میشد و این خبر رسید سویی  
 مامون پس گفت مامون را افضل بن سهل فرود ریاستین  
 این بزرگوارین اگر امام رضا را بنمایند بنی بعیض میرسد مردم هم  
 مفتون او خواهند شد مصلحت امنیت که او را نزد خود طلبید  
 بپیش مامون گفته فرستاد که شمار جوع کنید و نزد ما بیایید  
 پس طلبید امام موز را و پوشید و سوار شدند و جوع کرد و  
 معروف هم که این سخن بجمعه اعیان مومنین و انقل حضرت  
 اند از اجتماع بر او افتاد ششایلی و لا یعرف و اندر راه و لا کان  
 معروف بود و لا اسمی ظاهر و نه فیه از آنکه کذب و بی خبری  
 از آنکه بیکر جمع میشدند باطل بن موسی و نه نقل کرده از  
 معروف بلکه معروف بجمعه شد و با بیارضا را با آنکه کرده

از غیر رضاشاهی را بلکه معلوم نشد که معروف در بدست چنان  
رضاشاه بود معروف در بیان علل رضاشاهی سلمه آورده  
بدست علی رضا پس این همه اخبار که ظهور اند در وقت  
واما الاسناد الاخر فبقولون ان مود فاصح و اوله طایر اند  
ایضا لا اصل له و اما اسناد دیگر پس میگویند که معروف تحت  
داد و طایر است و این نیز اصل ندارد و میر می اخبار و معروف  
ماید که فیها اخذ عمنه داد و الطایر شایسته و نیست در اخبار معروف  
که مشهورند آنچه ذکر کرده شود در آن اخبار اخذ کردن معروف  
از داد و طایر خبر پس و اما نقل عند الاخذ من خبر بن خنجر  
العابد الکوفی و این نیست که نقل کرده شده اند معروف  
نزد اخذ کردن و اولد بکبر بن خنجر عابد کوفی و فی اسناد معتبره  
ایضا ان داد و الطایر صحیح جمیع اینها و اینها ایضا لم  
یعرفه حقیقه و در اسناد عرقه نیز قد کور است که داد و طایر

مطالع

صاحب حبیب غریب و حقیقه این نیز معلوم نیست  
و فیما بین حبیب البحر و صاحب البحر و صاحب البحر و در اسناد  
خرقه است که حبیب غریب صاحب حسن بصیرت و این  
صاحب است فان الحسن کان له اصحاب کثرون مثل ابوب  
الحسین بن ابی نسر بن عبید و عبد الله بن عوف و مثل محمد بن  
واسع و مالک بن یزید و حبیب البحر و فرقه السجری و غیره و این  
اهل البصرة پس تحقیق حسن بصیرت را اصحاب است بسیار  
از عباد اهل بصره مانند مردم که ما بر آن مذکور است و فی الخبر  
ان الحسن صاحب علیا و هذا باطن اتفاق اهل بصره المعروف بانهم  
متفقون علی ان الحسن انما یکنی بجارته و فیما اخبر عن اصحاب  
عاصمه و در اسناد خرقة نیز مذکور که حسن بصیرت صاحب  
عده است و این باطن است با اتفاق اهل معرفه پس معرفه  
متفق اند بر آنکه حسن عظامات نکرد و عاصمه و جریب

که نه گفته کرد و اخباریست را از الصحاب عارضه اخذ نموده است  
 قریب و غیر قریبین صحاب و غیر صحاب علیه السلام را که از اول و اهل  
 اخذ کرد و احادیث حسن از اصف و قیس و غیره که زشت کردند  
 عارضه بودند و همچنین روایت کرده بن صحیح و الحسن البصری  
 و له استین بقیت من خلافة عمر رضی و حسن بن سید است  
 که دو سال از خلافة عمر بن خطاب و قتل عثمان و سواد بلیه  
 شد عثمان رسد در حالیکه او مدینه بود کانت اعترافة بمسئله  
 و کفر در حسن بن سید رضی قتل عثمان حمل الی البصرة و  
 کان علی بالکوفة و الحسن بن سید صیغه البیان یعرف و لا ی  
 ذکر پس برنگاه که گفته است عثمان بودند حسن و اسیر بشده و بود  
 علی در کوفه و حسن در آن زمان کودک بود از جمله کودکان که  
 مشهور نبودند و او را فکر بود انبی تمام شد کلام ابن تیمیه قوله  
 فبذا الکلمه کذب یعنی قول ابن تیمیه که گفته است تمام آوردن معروف

برودت علی رضا کذب است غلط است زیرا که امام باقری  
 این چیز معلوم بود است علی رضا رضه ذکر کرده وثقه کاتب را  
 در کتب ذکر نمیکند مگر تفسیر کنند بکذب آن که تا مردم در غلط  
 نیستند قال امام باقری غریب مره الجنان بحره ایقظان فی الیوم  
 معروف اگر خیر گفت امام باقری در تاریخ خود در حوال معروف  
 کر خیر مطلع الانوار و منبع ما سر در منظر روایت مقرر است نزد  
 المقدمات العلویه والاحیوانات السنیة ابو محفوظ معروف اگر فی  
 من جواب علی بن موسی رضا یعنی بود معروف مطلع انوار در حاشیه  
 اسرار در منظر روایت و مقرر است صاحب مقدمات علویه اگر  
 سنیه کنه شش ابو محفوظ از مولیه علی رضا و مولیه ابو ایوب موسی  
 نیست زیرا که معروف بر رضا و رغبت خود و اسلام آوردن و عمر  
 بود و حضور قتی و کان بوده و نشر آئین فاسلما و است معروف بود  
 حسیه و انکلو دس بقول مدقل ثالث ثلثه فبقول معروف

بل انچه ائمه الهامه القهار فرموده معلوم بود چنانکه خبر ما من اخبار  
 مسمومه بود و ما در و پدر معروف نظر نداشت پس پرسید معروف را که  
 استاد مردوب پس گفت است و معروف را بگو که الله کی از سر  
 پس گفت معروف بلکه الله یک است و آنها رست پس نزد  
 را معلوم و در زیرین سخن نزد به مسوت پس گرفت معروف و  
 از معلوم و کان ابواه یقوتان لبته بر صبح السیاحانی دین شرف  
 علیه و بود ما در و پدر معروف میگفتند کاش که معروف بیاید  
 نزد ما و بدین نه خواهد پس موافقه میکنیم بر آن دین ثم اسم اسلام  
 علیه بر علی بن موسی و در و صبح الله بویه نقد و باب فقیل  
 من بالباب فقیل معروف فقیل علی ای دین فقیل علی السلام  
 فاسلم ابواه پس معروف اسلام آورد و بدست عارض و مرجع  
 کرد و میراد و پدر پس گرفت در را پس گفته شد که پس بر و  
 پس جواب داد که معروف است پس گفته شد که که که نام این  
 گفت بر اسم



گفت براسلام پس اسلام آوردند پدر و مادر و دو فرزند و فرزندانش  
 و این افضل است از آنچه در الصواعق المحرقة احوال علی از مشایخ  
 موسی القاسمی رضی الله عنهما و من مواید معروف الکریم استاد  
 السرخسی لانا سلم علیه و گفت ابن حجر در صواعق محرقه  
 مکه از مواید علی رضی الله عنهما معروف است که استادی سرسخت  
 است زیرا که معروف اسلام آورد بر دست علی رضی الله عنهما  
 که اسلام آید بر دست کعبه او زوال است و نه باطل  
 باقی اهل المعرفة فایم متفقون علی ان الحسن لم یکن معالی  
 اهل حدیث متفقون و قوی ابن تیمیه گفته که هر عدم جمیع حسن  
 با علی بن ابی طالب پس حدیث است نیز غلط است زیرا که جمیع  
 حسن با علی بن ابی طالب حدیث ثابت است و تفصیل مذکور  
 شد و این بنی بطریق اجمال بیان آن میشود بعد الحمد و استغفار  
 از غرض این است که بگوید غنچه ای که از انوار کمال مستند و ثقیف

گمانهم فرست عبارت السابن لکب لغیم خدا راست محد و متذکر  
 کرد بر دست نهید غنیمت خود سوسایب لغیم که مستند بن تیمه بنی  
 اوست چنانکه معلوم میشود از عبارت ابن تیمیه که سابق است  
 و ان عبارت لکب لغیم است و مراد از غنیمت ذکر شیخ که منوط  
 میان فریاد لغیم و قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا برف عجم  
 و محمد بن العباس بن شریک که از پدر خود قال حدثنا ابو حنیفه محمد  
 بن حنفیه و واسطه قال حدثنا محمد بن یونس و غیره حدیث نامه  
 بن عبیدة حدثنا عطیه بن محارب عن یونس بن عصبه قال قلت  
 الحسن قلت یا ابا سعید انک تقول قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم و انک لم تدکره الخ گفت شاکر ابو نعیم که حدیث کرد  
 ما یز ابو نعیم و این سند تمام سابق مذکور شد و مراد از آنست  
 که این روایت در است میکند بر اجتماع حسن با علی زنی ابو نعیم  
 که گفته است نزد ابن تیمیه و ایدیه بطریق آخر آن سند تفصیل

الطرق فلتزجج له كتاب التهذيب وتاميد کرده از طریق  
 نه که بطریق دیگر و اگر میخواهد تفصیل طرق معلوم کند پس رجوع کند  
 سو که کتاب تهذیب و صحت الدلائل و قطب الحسین و تصحیح کرده  
 اجتماع حسن با عیاضه و در قطب و در علل و تبیین الحقائق و در  
 صلاح قرین فی شرح التهذیب و بیان کرده عرانی ملاقات حسن با عیاضه  
 و در شرح تهذیب و صدر القاضی ابی بکر بن عیاضه و در حدیث شرح  
 ترمذی و ترجمه ابن عساکر که شدت و جرات ابن اثیر فی اسما  
 الرجال الجامع الامور و ان قال بلفظه قیل و تعبیر کرده ابن  
 اثیر ملاقات را اگر چه گفت بلفظ قیل و عباده آن این است  
 و قیل انه لقی علیا بادنیه و اما بالبصره فان رومیته لایه لم یصح  
 الاکان فی واد الترمذی و اما بالبصره صحت قدیم علی البصره  
 و باین اخبار القدسیه فی المختار فانه قال قال الحسن بن ابی  
 الحسن ابی جعفر علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و قیل لم

یسمع منه و بیان کرد ضیاء قدسی ملاقات حسن با عیار وجود  
 خدا را پس گفت که گفت حسن بعد از این عیار چه و گفته شد که  
 سیاه نگردد حسن این عیار و غیر ذلک من جمله شین الکبار بقا حسن  
 و اجتماع همه علی المرتضی کرم بعد و جمیع و بیان کرد غیر ضیاء از  
 محدثین کبار ملاقات حسن و اجتماع او را با عیار در فی العلم مدینه  
 غفر الله له بلفظ الاتفاق پس معلوم میشود مراد این تجمیع از  
 اتفاق یعنی غلط است فقیر غفر الله له بالاتفاق اهل الحدیث  
 علی عدم الاجتماع کرده الا حدیث الخو جوده فی الکتب المعتمدة  
 المشهورة بالکذب یا نه یقول هذا حدیث کذب موضوع فی  
 کذب المقابل سوار لکان من اهل السنة او لا و لکان فی کتب  
 معتدرة اهل السنة پس قول این تجمیع و گفتن او که اتفاق اهل حدیث  
 بر عدم اجتماع است مانند کردن این تجمیع حدیث را که در  
 معتدرة هستند باین طور که میگوید که این حدیث موضوع است  
 لکذب است

و کذب است در تکذیب کردن مقابله و مناظره خود برابر است  
 لکن شخص مقابل از اهل سنت بود یا نه اگر چه در تکذیب آن احدی  
 تکذیب مقتدر اهل سنت لازم آید پروا از این نداده بودند  
 که به گفته ام بار در میگویم که حکم محدث بر حدیث که موضوع است  
 معجیش آنست که در اسناد او کذاب است پس اگر اسناد ذکر  
 کرده بیان نماید که فلان کذاب در بین اسناد است سخنش قابل  
 شنیدن باشد و بعد نقیضش اگر همچنان است که گفته است آن  
 حدیث موضوع است بمعنی اصطلاحی که چه اتصال دارد که در  
 نفس الامر صحیح باشد و در روایت کاذب است چه میگوید و اگر چنانکه  
 گفته باشد یا اسناد ذکر نکند و گوید که کذب است پس سخنش  
 بر است قابل شنیدن نه مثلاً اهل کان المقابل سنیا و او رد  
 الحدیث فی فوائده غایب علیه الباب کان الحدیث ضعیف  
 فیکذب بحدیث و یجمل علی الوضع اولاً مثلاً اگر مقابل سنجید

ووارو کند در مقابله او حدیث را انبیاست آنکه حدیث ضعیف  
 باشد پس تکذیب میکند حدیث را و عمل میکند بر وضع حدیث  
 میگوید که این حدیث موضوع است که صریح غرض این حدیث  
 الصراط المستقیم الشیخ ابراهیم الکریمی رحمه الله و در حدیث  
 رساله مسلك الاسطیة الدانیة الی الورد الملقط للصغایر  
 چنانکه تصریح کرده شیخ ابراهیم کریم الله عن ابن تیمیة را در رساله  
 مسلك الاسطیة است قال السخی و شیخ فی المقاصد  
 الحنفیة فی الاحادیث المشهورة علی الاسننه حدیث ان الله  
 لما خلق العقل قاده قبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال دبر ف  
 ما خلقت خلقا اشر منک ثم یک اضر و یک اعطی گفت که از  
 یه در مقاصد حسیه که در بیان احادیث است که دایر بر زبان  
 است این حدیث را که هرگاه الله تعالی پیدا کرد عقلی گفت  
 عقل را اقبال کن پس آمد و بر او پس گفت پشت کن

کعبی

کرد پس گفت قسم خست منم که چنانکه مردم بیکس اشرف از تو  
 سبحان تو اخذ و بنویشتن میکنم قال ابن تیمیہ و تبعہ غره اندکذب  
 موضوع باتفاق گفت ابن تیمیہ و تابع شدند اورا خبر داد که  
 حدیث مذکور کذب موضوع است باتفاق اہل حدیث انتہی  
 متعجبند عبارت سخا و سیرت الشیخ ابراہیم الکریمی بعد ذکر الایات  
 و اباحت فیہا فی ہذا الحدیث و بیان کرد شیخ ابراہیم کہ در سیرت  
 ذکر کردن اسانید آن حدیث و بحث در آن اسانید از حقوق  
 ابن حدیث مذکور و الحاصل ان الحدیث قدر و سیرت فرج عاصم  
 عایشہ و ابی ہریرہ و ابی امامہ و مسلمان و الحسن البصری و سیدنا  
 رجال احمدی نفقات و صحیح الامم الاور کتب حاصل انت کہ ابن  
 حدیث مرفوع است بخلاف آنکہ گروہ شد از عایشہ و ابی ہریرہ و  
 ابی امامہ و بطریق اشمال مرویست از حسن البصری و پسند  
 رجال یک تہذیب و بطریق اعضاء از از ناعی و قد قال الحافظ

ابن حجر في القول بسدود كثرة الطرق اذا اختلفت لمخارج  
 بزيادة المستنق قوة والكان رواية الحديث من لا يعرف كلامه  
 ابن حجر قول بسدود كثرة طرق وقته في مختلف شيوخه خارج بزيادة  
 يمكنه من حديث راقوة اگر چه راویان حدیث کس سبک باشند  
 که عالیشان معلوم نبود بقی تمام شد کلام ابن حجر فالحديث  
 اما حسن او تقارب له فلا يصح الحكم بوضعه بآراء قواعد الفقه والله  
 اعلم پس حدیث مذکور یا حسن است یا قریب او پس صحیح نیست  
 حکم کردن بوضع آن حدیث بر قواعد فقه حدیث و بقی کلام شیخ  
 ابراهیم الکلبی تمام شد کلام ابراهیم که در فیلسفه المنصف العقده  
 دلیل السنه الفاظه قوله الکذب و امر مخرج و الاتفاق و محذوفه  
 الفاظه علی الحدیث پس باید که نظر کند متخلف که معتقد اصل سنه  
 است الفاظ ابن تیمیه را که بر خلاف حدیث است که او نیز سخن  
 باشد محل میکند لفظ مخرج و کذب را و میگوید که کذب او

اتفاق اهل



اتفاق اهل حدیث است و حاصل آنکه اتفاق نیست و اتفاق القاب  
 را نمیتوانی بیاوردی و ایندیه بهر باطن حدیث الله ذکر کرده اهل سنتی که بهم  
 ملاحظه حدیث باطن صحیح و وضعیف عند اهل سنت بان اصل  
 الوضع علی الحدیث الکلیان ضعیف لایحوز عند جمهور محدثین  
 گویند که باشد مقابل مناظر این تمجید را فتنه که آن حدیث نزد اهل  
 سنت صحیح است یا سنی است یا ضعیف و ملاحظه میکنند که محل  
 کردن وضع بر حدیث ضعیف جایز نیست نزد جمهور محدثین  
 و ملاحظه آنکه تکیه حدیث الله کرده اهل سنتی که بهم  
 تکیه اهل سنت و ملاحظه کرده این تمجید اینکه تکیه حدیث  
 که روایت کرده آنرا اهل سنت در کتب خود تکیه اهل سنت است  
 فیقول به الکذب موضوع جزا و الکلیان است پس میگوید این ضعیف  
 در مقابل که حدیث که نوذر کرد در موضع است کذب است  
 که قال فی هذا الکتاب فی جواب چنانکه گفت در کتاب من

در جواب رافضی قال ارفع النیة الخیر ما تورع عن البیعة بعد  
 علیه وسلم انه لما نزل قوله تعالی یا ایها الریسون بلغ ما انزل الیک  
 من ربک الخ کف رافضی که دلیل دوم بر فضیله غیرت  
 کوفی قول شد از نبی علیه السلام که وقتی که نازل شد قول خدای  
 علیه السلام تبلیغ کن غیرت را که نازل شد بر تو از رب تو  
 آخر قصه لکن حدیث الموالاة قد رواه الترمذی و احمد بن محمد بن  
 ابی نعیم علی الله علیه وسلم انه قال من کنت مولاه فبی امره و ما  
 از یاد دهمی قوله اللهم دال من داله و عا د من عا د له آخره فلا  
 ریب انه کذب لکن حدیث الموالاة روایه کرده ترمذی و احمد  
 در سند آنها از غیر علیه السلام که فرمودند که را که باشم من  
 مولای او پس عا مولای او است و اما زیاده ابن ابی نعیم قول یا خدا  
 دلالت دارد که را که دوست دارد علی را در عهد دشمنی و کفر  
 که دشمنی کند علی را پس شک نیست که این زیاده که در حدیث است

و نقل الانتم

و نقل از ترمذی سنه ۳۰۰ هجری امام احمد بن محمد بن العباس بن مسلم بن حسین  
الاشقر و آن حدیث بخدی بن ابی جعفر و ابی انیس است و بعد از آن  
و بعد از آن علی بن البراءة فلما تراء و الآخر اللهم و الی غیره و علو  
من عدا و افکار ابو عبد الله جدا و لم یکن فی ان هذین الحدیثین  
مذهب و نقل کرد از ترمذی و در سنن خود از امام احمد که عباس بن  
کرد و احمد را از احوان حسین اشقر و حسین حدیث کرد و در حدیث  
یکی نور بن یحیی حدیثی است که در آن تحقیق تو را که چه حدیثی است  
چندین بار پس بزار از شریعی ترمذی را کرده و در دوم امام  
والی که مذکور شد پس افکار کرد و ابو عبد الله بنی امام  
احمد افکار سخت و شک نکرد امام احمد و در آنکه این هر دو حدیث  
در روایتی است و نهی تمام شد کلام این تفسیر پوشیده مانده که  
سوال عباس بن علی اشقر بود پس افکار کرد امام احمد از خود  
را که او شکی نیست و از بنی افکار حدیث که از روایت غیر اشقر



حکام و خبر دادند و در مجلس بن زید اندر عریضه ای بر بن عازب  
 قال کن مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سفر فزلنا بعید  
 فم فمذینا الصلوة جامعة و کنس رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 تحت شجرة بین فصیح الظهر و اخذ بیدیه رضی الله عنه فقال استم  
 ان تعلمون انی ازل بالمرء من انفسهم قالوا بئ قال استم تعلمون  
 انی ازل بقل مؤمن من انفسهم قالوا بئ قال فاخذ بیدیه فقال ان  
 كنت مولاه فعجل مولاه انما هم ذل فرأوه و علا من علاه فلیقه  
 عمره بعد ذلك فقال انی ابا بن ابي طالب اصوت رايت  
 مولی علی مؤمن و مؤمنة گفت برابر بن عازب بودیم و پیوسته  
 الله علیه و سلم در سفر پس فرود آمدیم نزد یک غده بر خیم  
 پس نهاده شدیم به نماز و مؤذن گفت الصلوة جامعة  
 و جادوب که بخند بر لب رسول خدا علیه السلام زیر درخت  
 ایستادند خوانند پیوسته را و گرفت دست علی را پس گفت پیغمبر

این نیستند شما که میدانید که ما اولی هستیم چه مؤمنین از نفوس  
 ایشان هم گفتند در چنین است گفت پیغمبر ایان نیستند شما که  
 میدانید که ما اولی هستیم هر مؤمن از ذات او هم گفتند آری  
 چنین است پس گفت دست عطا را پس گفت رسول خدا  
 علیه السلام کم کی را با شما من مولی او پس عیسی مولی او است ای  
 خدا دوست دار کسی را که عطا را دوست دارد او دوستی دارد  
 کسی را که عطا را دشمن دارد پس مخالفت کرد عطا را عمر بن سعد  
 گفتن پیغمبر قول مذکور را پس گفت عمر بن سعد خوشی با او ای  
 ابی طالب هیچ کرد و در شام کرد و در حایله که مولی هر مؤمن و مؤمنه  
 هستی قال قال ابو عبد الرحمن شامیه بن خالد شامیه بن خالد  
 عن علی بن زید عن عبد بن ثابت عن یزید بن عازب عن النبی صلی  
 الله علیه و سلم گفت در او کسی که گفت ابو عبد الرحمن محمد بن  
 کرمایان را هدیه گفت هر چه حدیث کرد ما با شما را خداوند عطا کرد ای پیغمبر

از پیغمبر علیه السلام

از تئیه علیه السند و صاحب مشکوٰۃ مع وفور علم و ورع و همت  
بعد از آنکه از سماع الذین در عینهم خط هذا الكتاب بقوله مقدمه  
المشکوٰۃ ایضا ثبت الحدیث ایهم کانی اسندت الیه  
صلی الله علیه و سلم ملاحظه مذنب الامام احمد بن حنبل و هذا  
الحدیث کما نقل ان شرم و بی الحدیث را و یا ان غیر بن عات  
وزید بن اسلم و قال رواه احمد و ما کان نقلت عن مسند الامام  
حتى نسب الایق فی المسند و کفت صاحب مشکوٰۃ با  
وفور علم و ورع و اتمام او بعد ذکر اسماء رواته که در آن کتاب  
است بقول خود در مقدمه مشکوٰۃ که تحقیق تا وقتی که نسبت میکنم  
حدیث سوری که رواته پس گویند که اسناد کردم سوری بن  
علیه السلام ملاحظه نموده مذنب الامام احمد بن حنبل و این حدیث  
چنانکه از شرم نقل کرده یعنی حکم احمد بکذب این زیاده ملحوظ  
صاحب مشکوٰۃ نیست و بیان کرد صاحب مشکوٰۃ حدیث

مذکور را در حلیه که روایت کرده اند برابر بنسخه عازیب و زید بن  
 ارقم و گفت که روایت کرده و در احمد و نکفت که نقل کردم از  
 مسند امام احمد تا که نسبت کرده شود به الحاق در مسند و صاحب  
 مشکوٰۃ مبتدایست و ما لا یحفظ خبر او و بقوله متعلق با تمام و  
 الطیبه استاد صاحب مشکوٰۃ ما ذکر فی شرح به حدیث  
 کذب بنده الزیاده و غفل عن منہب الامام طیب که است  
 صاحب مشکوٰۃ است ذکر کرده در شرح این حدیث مذکور  
 کذب این زیاده و غافل شد از مذنب امام محمد بن زید  
 کل العجب فی قیمة الحفاظ و المحدثین ایضا عبد الله محمد بن یزید بن  
 ماجه القزوینی ما لکفت به کذب بنده الزیاده و ادراجی سنه  
 و بسیار عجیب از این همه که التفات نکرد و سیر کذب این زیاده  
 و در این زیاده در سنن خود و قال حدیثنا علی بن محمد بن  
 ابوالکسین اخبرنا حماد بن مسلم عن علی بن زید بن جهمان عن  
 جهمان بن زید



عبد بن مسعود بن جابر بن عبد ربیع قال قبلنا مع رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فأنزل في بعض المرات  
 فامر الحديث وكفت ابن ماجه حديث كروا بنا زنا عاشر محمد  
 وحديث كروا بنا زنا عاشر محمد بن حنبل ورواه ابو الطيب را حادان  
 اعاشر محمد بن زيد بن عبد ربیع بن جابر بن عبد ربیع كفت بر آیدیم ما با  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم در حجی که فرمود پس فرود آمد رسول خدا  
 علیه السلام ورجع بعض را پس بدان کرد این ماجه تمام حدیث  
 را و حاصل آنکه حکم کردن بکذب زبانه اللهم والی ان فرود است  
 نزول علی و تحقیق چنانکه ابن جریر و صواعق تصریح کرده و قال ابن  
 المحمدين ابن الجارمکی فی الصواعق المحرقة فی رد الشبهة  
 الحادیه عشره من الرافضیه کفت ابن جریر و صواعق محرقة مدیده  
 شبهه سازد هم از رافضیه و جواب این شبهه البته بر توفی  
 شبهه هم عیالی الله مقصود بی بیان الحدیث و مخیریم و جواب

و بطحا سب این مشهوره که او شش هجده بار روزی هفت مرتبه حج  
 مقدمه و آن مقدمه بیان حدیث و بیان کتب نیکان حدیث  
 در کتب خود آورده و بیان آن حدیث صحیح و مرثیه و بیان  
 آن حدیث که آن حدیث صحیح است هیچ شک نیست در وقت  
 آخر جمعه جامعه کائنات و نیز و انس و انس و تحقیق خارج از کتب  
 مانند تفسیر و تفسیر و انس و انس و کثرت جدا و انس این حدیث  
 بسیار اند و من ثم و هشتاد و شش صحابه و از جمله کثرت طرق  
 روایت کردند آن حدیث را شش نفر صحابه و نیز و انس و انس  
 انس و انس و انس و انس و انس و انس و انس و انس و انس  
 انس و انس و انس و انس و انس و انس و انس و انس و انس  
 که تحقیق شنید این حدیث را از انس و انس و انس و انس و انس  
 و شهادت دادند آن صحابه و نیز و انس و انس و انس و انس و انس  
 حدیث و انس و انس و انس و انس و انس و انس و انس و انس و انس  
 فیروز

و گفته اند این صحاح و معانی و بسیار دیگر اسناد ابن جریر  
صحاح و معانی اند و لا انتفاع لمن قلع فی صحته و نسبت لاین  
انتفاع کسی که قلع کرد و نسخ ابن جریر و لا لمن رده بان  
علی کمال بالیمن ثبوت رجوع منها و ادراک که بمعنی صحیح  
احمد علیه و سلم و نسبت انتفاع به کسی که رده کرد این حدیث  
باین طور که بود یا رضو بن جهم ثبوت رجوع یا عارضه در نسخ  
یا قلع علی جرجان علیه السلام و قور بعضی هم تا زیاده اللهم علی  
عنه و الله ان موضوعه مرد و فقط و رد و ذلک من طریق صحیح اند  
کثیر منها و گفتن بعضی که زیاده اللهم و الله و الله ان خود و دست  
پس تحقیق وارد شد این زیاده از طرق بسیار که صحیح کرده  
زیاده بسیار این طرق را قوله یکنه اداه اهل الصحیح ان له بدیه  
ان اهل الصحیح زویر و صحیح روایت الحسن بواسطه اختلاف  
ذلک الی و جمله الصحیح روایت الحسن بواسطه و ما وجوه الصحیح

موصوفه

روایت الحسن بلا واسطه صحیح کرم الله وجهه و همه خبرها الموجد ان لا یقید  
 الاختصار المطلوب من قول و انما اخذنا فی الاولینم محذورات حول  
 این تمهید که اهل صحیح روایت حسن از عیال واسطه کردند که اراده از ان  
 قول که روایت کردند اهل صحیح در صحیح و روایت حسن بواسطه اصناف  
 و غیر اینچه در صحیح یافته شد و روایت حسن بواسطه دریافت شد  
 بلا واسطه پس این یافتن مفید اختصار روایت حسن از عیال در  
 روایت بواسطه نیست و اختصار مطلوب است و لازم نیکنند بر قول  
 این تمهید و انما اخذنا فی الاولینم لازم آمد محذورات است یعنی غیر  
 در کتب صحیح و نباشد صحیح نبود و محکم است تا قابل نیست و ان بود  
 ان اهل الصحیح ذکر عدم الاختصار و ابعاد الاختصار عن الصحیح  
 فلا یخبر من ان یکون القول بطل الصحیح و انما اختصاره خذ فی  
 الصحیح و انما تصانیفهم غیر الصحیح و هو الصحیح و استند موجوده بعض  
 الله و حسن و انما یکنه الاختصار و الله ان تصنیف آخر سواد الصحیح  
 بیوان

فیسفزان بنکیران اسم الکتاب الذکر حرر ابن الصالح قیر وکر  
اراده کرده شده بآن قوس ایسکه ایل صحیح ذکر کردند عدم بتمام حسن  
باصل او انحصار رویه حسن در روایت بواسطه واحد حسن از انصاف  
علا فقط پس خایه نیست که این سخن در کتب صحاح است باین تصنیف  
دیگر است پس صحاح است موجود است و در آن ذکر انحصار نیست اگر  
در تصنیف دیگر است پس بیانی که در نام او نامعلوم شود قال العلم  
ان حفاظ والمحدثین محمد اسمعیل البخاری رحمه الله تعالى فی تاریخه الصغير  
سمع عیابن زید عن الحسن بن ابراهیم بن علی بن الزبیر الترمذی وفت امام بخاری  
در تاریخ صغير که شنید عیابن زید از حسن که پدر حسن بن علی زید بن علی  
که با هم نامزد بودند موافقه کردند یعنی بر سر سقیه باصل کرد حضور حسن بقوله  
مع وجود روایت البخاری فی الدارقطني والفتیاء المقدسیه و غیرهم بخلاف  
بگویند که عیابن بخاری و قول ابن تیمیة بعدم اجتماع حسن باصل  
باوجود روایت البخاری فی الدارقطني وفتیاء المقدسیه و غیره بخلاف آن

قول باشد این قول چنانچه بر کسی که باشد بدین جهت هر کس نیکی نام  
 بخار و غیره را معتبر دانند قول این تعمیم جهت نیست اگر بر خلاف  
 مالم این رساله در رد او نوشته شده باشد باشد. و همچنین  
 فی زعمه جمیع فی الصبیان ان اراد به ان الحسن مالکان سنه بان  
 یاخذ احادیث فی اسلام بان عمره فی خلافت علی المرتضیٰ کرم الله وجهه  
 موافق مقوسه یکون اربعه عشر سنه و الاربع عند البخاری و مسلم  
 و غیرهم من اهل الحديث فی صحت اخذ احادیث فی خمس سنین قول بن  
 بقید اینکه حسن در زمان علی کودک بود و کودکان اگر اراده کرده  
 باز که حسن در زمان علی ایضا اخذ حدیث نبود پس این حکم  
 و منجی است زیرا که عمر حسن موافق قول این تعمیم در خلافت علی  
 چهارده ساله بود و اخذ حدیث در پنج سالگی صحیح است زیرا که  
 و مسلم و غیره که تادل علیه حدیث محمد بن ابراهیم جناب فی الله یکنه  
 بر صحت اخذ حدیث در پنج سالگی حدیث محمد بن ابراهیم که در وقت و تمام

لا اله الا الله

[illegible]

شرف مثل شرف صحابه یا مثل شرفی که حق تعالی بخشید حسن را  
 در آخر عمر نایب داشتند بخیر النابین برکت صحبه اصحاب تابعین  
 پس این مسلم است و هیچ شک نیست در و الا فرقان  
 شرف و ذکره بل امتیازه مسلم الا قرن ظاهر تریبینه و جرم المؤمنین  
 ام سلمه فیتع الله عنهما و شرب اللبن منه و ارسال ام المؤمنین  
 الحسن الی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و دعا راعی  
 المؤمنین عمر فاروق رضی فی حق الله صبه الی الناس و یحکمونه  
 و اگر اراده مذکور نگردد پس مطلق شرف حسن و ذکر او در  
 خود و بر ملک امتیاز از قرآن ظاهر است چه برورش او در  
 کنار ام سلمه و نو نشین بشیر او و فرستان ام سلمه و  
 حسن را سورا صحابه و دعا کردن عمر رضی در حق حسن  
 به قول الله الخ اریخدا و است کنتم حسن را سورا مردم و یحکمونه  
 عمر رضی حسن را و یحکمونه است که فرما ساید یا یحکمونه و یحکمونه

نقل از



طالع ما لند و حق ابو حاتم محمد بن حنبل بن احمد بن محمد بن  
 غفر الله له نسبه ما به بخیر و هو متوفی عن الی القاریه کی یفهم  
 من کتب به فی احوال الامم الملوک الحسن البصری اینها مشافیه بدریا  
 قطار الا عثمان و عثمان لم یشهد بدر احیون حضرت مولانا فارغ  
 نشدند از رذاقوال ابن تیمیة شروع کردند و ذکر ابو حاتم کدام  
 انکار ملاقات حسن با علی ند می کنند گفت ابو حاتم در تاریخ خود  
 در احوال حسن البصر که حسن ملاقات نکرد و صحابه را که در بدر  
 حاضر بودند که عثمان را و عثمان در بدر حاضر نشد و ابو حاتم  
 است از ملاقات قاریه چنانکه معلوم می شود و در کتاب او و تفسیر  
 احوال بنی المویذ بنین بعض ما کتب به تاریخه فی حق الامم  
 سور الحسن البصر و یعلم ما کتب به فی حق الحسن و بر این  
 واضح شود و احوال ابن عمر فی حق ابو حاتم بیان میکند بعضی  
 نوشتند و ابو حاتم بیان میکند در تاریخ خود در حق اشقی صبرایی

حسن تا که قیاس کرده شود و دانسته شود آنچه نوشته در حق حسن  
 یعنی آنچه در حق حسن و غیره نوشته غلط است و مخالف کتب معتبره  
 قال ابو حاتم بنی حسن خیر الساجین الاویس القرظی رحمه الله و الله  
 سوره فمهم من راع الله مات علی حبیل الی قیس بکته و منهم من غم  
 الله مات به مشق و بنی مریه یکلون و قد کان بعضهم یبکیون  
 کونه فی الدنیا گفت ابو حاتم در حق او پس قرظی که اختلاف کرده  
 مردم در موت او پس بعضی گفته که در حکم مرگ او قیس وفات  
 یافت و بعضی گفته که در مشق و در موت او حکایتها میکنند  
 بعضی اصحاب ما اینها میکنند پس از محمدن او پس در دنیا انقی  
 تمام شد کلام ابو حاتم و لا تعلم احوال اصحاب هذا المرحوم و الدین لا  
 یرون صحیح مسلم النیب ابو سعید بن بلال بن خنوف الشکوة و یکنون  
 کون او پس القرظی الذری قال ابی حمزه السعیدی رحمه الله و الله  
 الساجین فی الدنیا و فی الدنیا احوال و دستان ابن مرقا که غلط

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله  
برکتی که در آنجا میگذشت بودن او پس قرص در دنیا و پیغمبر خدا علیه  
السلام فرمود که ای ای خیرات بعین است فی الشکوة عن عمر  
ابن الخطاب ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان جلا  
یا حکیم یا بعین یقال له او ایس لایع یا بعین خبر ام که قلمی به  
بیاض نه عاصه فیه سب الا موضع الدیار او الله هم من لعینه  
منکم فلیست تغفر لکم در شکوة از عمر بن خطاب روایت کرده که  
رسول خدا علیه السلام فرمودند که یک مرد بیاید شمار از بعین  
گفته میشود او را او ایس میگوید الله بعین سوا ایس را تحقیق بود  
باز بعین پس مدعا کرد خدا را پس مدعا کرد از حقوق تو ایس  
مگر بقدر دیار یا در هم پس کسی که ملاقات کند او ایس را پس  
باید که طلب مغفرت کند بر شیخانی در روایت قال سمعت رسول  
الله صلی الله علیه و آله یقول خیرات بعین رجل یقال له

و نه والده و كان به بياض فزده فليست غفر لكم فزده مني و هو  
رواية است گفت راوي شنيدم رسول خدا را عليه السلام كه  
ميگفت بهترين تابعين مرد است كه گفته ميشود او را اويس بن ابراهيم  
مرد است و بود باو برص پس را مكنيد او را پس بايد كه مغفوت  
طلبه از خدا برايش نماز روايه كرد مسلم و قال ابن الاثير في اسما الرجال  
في اصحاب الاصول اويس بن عامر بن حريز بن مالك بن عكرمة بن سعد  
بن مصراع بن قيس القرظي او كه زعم ابنه عيسى عليه السلام  
و لم يره و بشر به و راوي محمد بن الخطاب ربه و من بعد و كان  
مشهور بالزهد والعزلة قل يصفين و ابن اثير در اسما الرجال  
جامع الاصول نسب اويس را ذكر کرده و گفته اند ميراث  
زنان به فقره عليه السلام و بشاره زاده شده با اويس و در او  
عمر او كذا ميگزارند و بود اويس مشهور به زهد و غيرة كه شتر  
شد و يصفين و قال ابو حاتم غفر الله له في حق يونس بن عتبة

الذي هو

ابن حجر عسقلانی در بیان این خبر میگوید که این خبر از ابن حجر عسقلانی  
 عبد القیس بن ابله ابصره کان من اهل الکوفه نقلت را با سیره یزد  
 علی الحسن و ابن بیزین و لم یسمع من الحسن شیئ گفت ابو حاتم در  
 تاریخ خود در حق یونس که تا کرد حسن بهر سبب یونس بن  
 عبید بن دینار را و عبد القیس است بود از اهل کوفه در پوشش  
 یافت در بهر روایت میکند از حسن و ابن سیرین و یونس  
 یونس بن حسن بن حصین بن رافا صنف ایها اللیب قول بذا  
 الطریح لا یعلم احواله بدون هذا الشایع یا قائل الحدیث الکذاب  
 شئت بسبب الضاف کن ایضا قائل قول این مورخ معلوم  
 نمیشود حال او از اقوال محدثین بمنزله کان بلکه قول بود در حدیث  
 تأیید است و پس در حکم کن بهر قریه که خوازی از اقوال بزرگان  
 یا قول این مورخ نیست سخن این فایده بزرگان است قائل هم  
 الحدیث محمد بن اسماعیل البخاری است باب الجائز و الواقع لعلکم

من صحیحہ قال فی عباس حدیثنا عبد الاعلی حدیثنا حسن بن علی بن  
کفایت امام بخاری و در باب جهنم کردن و قریب ما را و صحیح خود  
که گفت مرا عباس گفت عباس حدیث کرد مرا عبد الاعلی گفت  
عبد الاعلی حدیث کرد مرا یونس از حسن و قال ابن الجوزی العسقلانی  
فی شرح هذه العبارة فی فتح الباری قوله حدیثنا یونس و ابن عبید  
عن الحسن بن محمد بن ابی حنیفة بن یحیی عن ابی سعید عن طریقہ و شرط  
ابن حنیفة بن یحیی بن محمد بن ابی حنیفة عن ابی سعید عن طریقہ و شرط  
ابن جردش بن یحیی بن محمد بن ابی حنیفة بن یحیی بن محمد بن ابی حنیفة  
عن ابی سعید عن طریقہ و شرط و ذکر حدیثنا یونس بن سعید است از حسن و ابی  
عبد الله و آورده بخاری است از یونس بن سعید و ذکر حدیثنا یونس بن سعید  
از طریق یونس و شرط بخاری و صحیح بخاری است که سوانحی از  
مفضل ذکر کرده قال بن الاثیر فی ہما ذکر حال جامع الاصول  
یونس بن سعید البصری عن عبد القیس بن الحسن بن علی بن حنیفة  
گفت ابن ابی شریبہ در اسرار حال یونس بن سعید البصری است



سعید انک تقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 لم یکنه قال یابن ابراهیم سالتی عن شیء ما سالتی عنه احد  
 قبلک لو لا انک صیغ خبر تک لای فی زمان کی تر و کان  
 فی عمل الحاج کلشی سمعته اقول قال رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم فهو عن عیال ابن ابی طالب ترجمه این در باب شکر است  
 حاشه نوز و فیها احادیث تبرکات و ذکر می کنم چند اشعار  
 را در جملة برترین کس و پسند و فیض و بهار و ترغیب و التمس  
 لقا نام زکیه الدین عبید العزیز المصر عیسی عیسی عیسی عیسی  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم علان علم نه عقب  
 فکلک العلم النفع و العلم علی الناس فکلک فیه العلم علان علم  
 رواه الحافظ ابو بکر الخلیف فی تاریخ بغداد سنن و روح المعانی  
 زیاده الدین مصر این عیال بر نهاده ای که ذکر گفت جابر گفت  
 رسول خدا علیه السلام که علم و تقوی است یکی در دل است یکی

علم از زبان است



عالم است چنان علم بر زبان است و این تجربه خداست بر  
 این اوم و داینه کرد این را ابو بکر خطیب است و حسن بود علم  
 بر معنی و انشراح است و محل او دل است نزد اهل حدیث و در باغ  
 است نزد حکما و تحقیق است که محض نفس ناطقه است که در  
 الهی است و طلب هجر نام همین است در حقیقه و تعلبات از  
 نشان او است و تعلق او اول بر روح حیوانیه و منبع روح حیوانیه  
 عضو منور بر شکل بعد از ازاقت میبندد - باطن تو حقیقه  
 دل است هر چه جز باطن تو باطل است اینچنان دل که وقت  
 چرخ چنان در روز خدا بگنجش من چنان دل که از پله تبلیس  
 بست در راه کلین تبلیس اصل دل و چنان در نبود خانه  
 حوص آن دل نبود دل یک مظهر است ربه خانه دیوار چه  
 دل خواجه مالک دل نام کرده بجان رویه پیش کلان کویند از  
 دوستی لطیفه و در محلات هم نمیکند پس سخن که تجلیه

والسلام. واینچه بر زبان است دلیل است آنچه در دل است و اینست  
 دل آمدن ایند به علم معجز شد و رواه ابن عبد البر النخعی کتاب  
 العلم عن الحسن بن مسعود باسناد صحیح عن انس بن مالک عن  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم العبدان فاعلم ثابت في القلب  
 فذلك العلم النافع وعلم في القلب ان فذلك فله الله على عباده  
 وحديث مذکور روایت کرده ابن عبد البر بن مسعود النخعی ولفظ ثابت  
 زیاده کرده بدین معنی بن آدم علی عباده گفته رواه ابو منصور اندلیجی  
 فی مسند الفلاس والاصهبانی فی کتابه وروایت کرده در ابواب  
 منصور در مسند فردوس واصهبانی در کتاب خود و رواه ابی جعفر  
 عن فضیل بن عیاض عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من العلم کلمة لا تكون  
 الا بعلم الله العباد بالله عز وجل فانما انطقوا به لانهم لا یعلمون الغزوة  
 بالله عز وجل روایت کرده ابی جعفر عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار

این برده است

۱۸۷  
۱۸۸  
ایم هر چه که گفت رسول خدا علیه السلام که از جمله علم مانند عینه  
مردارید تصوف است که نیردانش آنرا مکر علمای بعد از او که بگویند  
اورا انکار کنند آنرا مکر اهل عزت بخندار و او منصور الدلیلی  
فی المسند و ابو عبد الرحمن السلیفی فی الاربعین الیه فی التصوف  
روایت کرد آنرا ابو منصور در مسند و سلیم در جمل حدیث که در  
تصوف است قال الشیخ الجامع بین الحدیث و التصوف الشیخ  
شهاب الدین السهروردی فی العوارف حدیثا شیخ ابو  
الغنیب السهروردی قال اخبرنا رئیس ابو علی بن مهنا قال  
اخبرنا الحسن بن سنان قال ما دعی بمنزل حدیث قال اخبرنا حمید بن عیسی  
بن مسلم قال حدیثا عجایبا عن جابر بن عبد الله بن عبد الله بن  
برقعه فی النبی صلی الله علیه و سلم قال ما نزل من القرآن آیه الا  
عظم و بطن و فکل حرف حد و کل حد مطلق قال فقلت یا ابا سعید  
ما المطلق قال قوم تعاون به گفت شیخ شهاب الدین سهروردی

نماند نشد از قرآن آیه مذکور که بر این ظاهر است که در این  
هر حرف حدیث و بر این حدیث مطلق آن مکان بلند شد است  
که بلند میشوند با و از معرفت علم در قاعوس این حدیث بلفاظ  
مذکور نوشته و معنی مطلق بضمیمه و تشدید طایفه لام نوشته ای  
صعبه بصیغه المد من معرفت علمه انقی گفت علفتم یا یاسعید  
حبث مطلق گفت حسن قوریکه علی میکند به قرآن و قال الحدیث  
المستقیم النبی ابراهیم الکدریسیه رساله مطلق الجود اجزای تخلف  
العارف بالله صفی الدین احمد بن محمد الدین قدس سره باسند  
الطبرانی قال تها صوفی بن محمد بن باجر البغدادی شیخ محمد بن النبی  
بن الحسن بن خلیف الموفی بن ابراهیم بن اشعث البزاز  
صاحب فضیل ابن عیاض عن الفضیل بن عیاض عن شهاب بن  
سالم عن الحسن بن عمر بن بن حصین قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم من انقطع الى الدنيا واطاع الله فيها كفت  
الامم

ابراهم کریم <sup>علیه السلام</sup> مذکور که گفت رسول خدا علیه السلام که  
منقطع میشود پس دنیا و متوجربا هستند و طلب از هر چه <sup>در دنیا</sup>  
تعالی از امور دنیوی <sup>و دنیا</sup> اللهم اننا انک انشغی المذنبین و غفم  
الذین <sup>علیه السلام</sup> و سلم و الله المظاهرین و اصحابه الطیبین  
و انبا جمہ الصلواتین و عبادہ اللہ الصالحین رضی اللہ عنہم  
اجمعین ایمان و ایاد اسلام باقیاد و احسان استمرار و عبودیت  
و خدایه طایفه حبیب و حب رسولک و النجاة من فتنه الحیا و الممات  
و شهادة فی سبیلک و موتا فی بلد رسولک انشاء کلین قدیر  
و بالاجابة جبر و صلی اللہ علیہ و آله و سلم و اولادہ و اصحابہ و اتباعہ  
و اصحابہ اجمعین برکتک و رحمتک و انوارک  
کاتبه محمد عبید که کثر نیز غلامان جناب حضرت خاتم الانبیا و المرسلین  
که مخاطب این جناب خواجه خواجه کمال خواجه بزرگ معین الحق و  
الدین خطاب بحسب نیت الکلم اغفره و لو الدین و علی المؤمنین

والمؤمنات والمسلمين والمسلمات بركة الله عليهم آمين والحمد لله  
بما رزقنا من نعمه وما كنا لنقدره بمصابك كما نريد انك تعلم  
صاحب المذنبات من الله الملهم المستر في زمره من طلبة شيخنا قدس سره  
عليه السلام صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد كاتبة وزماني  
تقيا عليه

